

فصل اوّل

کلیّات

فصل اول: کلیات

۱-۱- مقدمه

امروزه یکی از اصطلاحات رایج در نظریه‌های ادبی، اصطلاح: "مقایسه"، "سنجش" و "تعامل متون" است. مقایسه به «رابطه‌ای اطلاق می‌گردد که بین دو یا چند متن وجود دارد و این رابطه در چگونگی درک متن مؤثر است» (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۱۲). نظریه‌ی ذکر شده بر این اندیشه مبتنی است که: «متن نظامی بسته، مستقل و خود بسنده نیست بلکه پیوندی دو سویه و تنگاتنگ با سایر متون دارد. حتی می‌توان گفت که در یک متن مشخص هم مکالمه‌ای مستمر میان آن متن و متونی که بیرون از آن متن وجود دارند، جریان دارد. این متون ممکن است ادبی یا غیر ادبی باشند، هم‌عصر همان متن باشند یا به سده‌های پیشین تعلق داشته باشند» (مکاریک^۱، ۱۳۸۸: ۷۲).

«در قلمرو ادبیات فارسی، در همه‌ی ادوار، آثار منظوم کلاسیک - همانند آثار منثور - با یکدیگر در تعامل بوده و از آثار متقدم تأثیر پذیرفته‌اند. چنان‌که تاکنون درباره‌ی این تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است» (قاسمی، ۱۳۹۰: ۴۹۹-۵۰۰). بررسی روابط بین متون نشان می‌دهد برخلاف پندار کسانی که شعر عامیانه یا فولکلور و شعر کلاسیک فارسی را دو مقوله‌ی غیر مرتبط و جدای از هم می‌دانند، این دو نوع شعر در تعامل با یکدیگرند و قابلیت سنجش و قیاس با هم را دارند.

مضامین غنی اخلاقی دستمایه‌ای گرانبها و ارزشمند برای آشکارسازی تعاملات و سنجش متون قدیم و جدید است. این مضامین گنجینه‌ی بی‌بدیلی هستند که شاعران و ادیبان برای ارزش بخشیدن آثار خویش از آن بهره جسته‌اند و سروده‌های خود را به سرچشمه‌ی زلال حکمت‌های اخلاقی، معرفت، و معنویت متصل ساخته‌اند؛ از این رهگذر امیرپازواری و طالب‌آملی - شاعران بی‌ریای مازندرانی - با تکیه بر سرشت پاک و بی‌آلایش و قریحه‌ی صادق خویش بسیاری از مفاهیم اخلاقی را در اشعار خود به کار برده و آن را سگویی پرتابی برای بیان مسائل و دردهای اجتماعی دوران خود کرده‌اند.

1. Mekârik

۱-۲- تعریف مسئله و بیان سؤالهای تحقیق

مقایسه از قدیم‌ترین دوران در زندگی انسان وجود داشته است، مقایسه‌ای ساده یا با عناوینی دیگر. اما فطرت پاک انسان در جستجوی قیاسی سنجیده‌تر و ارزشمندتر است آن‌هم در حوزه‌ی حکمت‌های اخلاقی. امیرپازواری و طالب‌آملی دو شاعر از دیار مازندران‌اند که با دارا بودن تعاملات فراوان هیچ‌گونه مقایسه‌ای و در هیچ حوزه‌ای بین اشعارشان صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد تحقیق و پژوهش در مورد اشعار امیر و طالب در بُعد اخلاقی و اجتماعی قابل توجه باشد. معرفی معانی و مفاهیم اشعار امیرپازواری که سرشار از حکمت‌های اخلاقی و دینی می‌باشد، پُر واضح است که وی با تأثیرپذیری از مَنش امامان و معصومین (ع)، حکمت‌های اخلاقی را در اشعار خویش به کار گرفته است.

بررسی اشعار طالب‌آملی که شاعر درباری می‌باشد، تحقیقی جالب توجه است. از آنجا که اشعار شاعران درباری فقیر و گاهی تُهی از مضامین اخلاقی است، اما این مسئله با پژوهش انجام شده در مورد طالب‌آملی صدق نمی‌کند. وی مضامین یاد شده را در همه جای دیوان خویش از قصاید مدحی تا رباعیات به کار برده است.

در این پایان‌نامه سعی بر آن است تا نکاتی چند مورد بررسی قرار گیرد از جمله :

۱- مضامین اشعار امیرپازواری و طالب‌آملی چیست؟

۲- آیا سنخیتی میان اشعار امیر و طالب وجود دارد؟

۳- به کارگیری مؤلفه‌های اخلاقی و اجتماعی در اشعار این دو شاعر چه میزان است؟

۱-۳- سابقه و ضرورت انجام تحقیق

«در عصر کنونی به دلیل فراوانی انگیزه و زمینه‌های فساد و انحراف در جوامع، اهمیت و ضرورت تفحص و توجه به اخلاق و تأثیر آن در اجتماع و الگوهای اخلاقی صد چندان گردیده و تحقیق و تفحص در مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمان دیگر ضروری‌تر به نظر می‌رسد» (فلاح و کیاپور، ۱۳۸۹: ۳۲۰).

تحقیق در مورد اثر یا صاحب اثری که جنبه‌ی قومی و قبیله‌ای داشته باشد معمولاً کمتر از سوی محققان و پژوهشگران رسمی کشور مورد توجه قرار می‌گیرد. ادبیات مازندران از این امر مستثنی نیست، آن‌هم نداشتن

خط و کتابت مزید بر علت شد تا در مورد زبان تبری و نویسندگان و شاعران این زبان و از سوی مجامع بین‌المللی و کشوری مورد تحقیق و پژوهش قرار نگیرد.

در سال ۱۲۸۳ نسخه‌ای از کنزالاسرار که در روسیه به چاپ رسید تا سال ۱۳۴۹ شمسی نسخه‌ای از آن توسط مرحوم گل‌باباپور در کتاب‌فروشی خاقانی تهران به چاپ رسید - یعنی حدود ۱۵۰ سال بعد از چاپ کنزالاسرار - کار ویژه‌ای انجام نشد. محققان مازندرانی از دهه‌ی ۵۰ به بعد درباره‌ی امیرپازواری تحقیقاتی را شروع کردند، آن‌هم در طی چند همایش در دانشگاه امیرکبیرتهران، اداره‌ی فرهنگ ساری و دانشگاه مازندران. مجموعه‌ی مقالاتی که به این همایش رسید به صورت جداگانه به چاپ رسید؛ اگرچه کافی نبود اما جرّقه‌ای بود برای شروع تحقیقات و پژوهش برای زنده نگه‌داشتن یاد این شاعر بی‌مانند مازندرانی که با شعری مانند ملاًکردی پریشان از کردستان، فاض دشتستانی بوشهر، مختوم‌قلی خان ترکمن و سایرین برابری می‌کند. قدیمی‌ترین تذکره‌ای که نامی از امیر آورده است تذکره‌ی رضاقلی خان هدایت است. در سال ۱۳۸۴ دکتر منوچهرستوده اشعار امیرپازواری را بر اساس نسخه‌ای نو که در منطقه‌ی "لتکای چالوس" یافت و در کتابخانه‌ی "سپهسالار" نگهداری شده بود به چاپ رساند. در همان سال خانم دکتر گیتی شکری - عضو پژوهشگاه علوم انسانی - لغت‌نامه‌ی کنزالاسرار را به چاپ رساند.

در مورد طالب آملی نیز تحقیق مستقلی صورت پذیرفته است. از سال ۱۳۴۷ مرحوم طاهری شهاب که دیوان طالب را بررسی و چاپ نمود، تاکنون دو همایش از سوی متولیان تعلیم و ادب برگزار شده است؛ ابتدا در دانشگاه پیام نور آمل و دیگری همایش بین‌المللی طالب آملی در اردیبهشت سال ۱۳۹۰ بود که مجموعه‌ی مقالات دو همایش در دو مجلد جداگانه به چاپ رسید. بنابراین تمامی کارهای انجام شده به صورت مقاله و تحقیقی کوتاه است و از آنجا که طالب آملی صاحب سبک و پیشکسوت در سبک هندی است، ضرورت پژوهش در مورد این شاعر گرانقدر به وضوح دیده می‌شود.

۱-۴- فرضیات

- ۱- مضامین عمده‌ی اشعار طالب آملی و امیرپازواری در مورد حکمت‌های اخلاقی و اجتماعی است.
- ۲- سنخیت بسیاری در حوزه‌ی اخلاق و اجتماع در اشعار دو شاعر وجود دارد.

۳- علت علاقه‌ی تبری‌ها به امیر و طالب، کشش و جذابیت اشعارشان است که در زمینه‌ی اهل بیت (ع) و موعظه و اندرز در اشعارشان می‌باشد.

۱-۵- اهداف

- ۱- آشنایی مردم مازندران با مفاهیم اشعار دو شاعر.
- ۲- دعوت شاعران مازندران به پیروی از محتوای اشعار دو شاعر.
- ۳- شناساندن مضامین اشعار دو شاعر به دانشجویانی که از آنها بی‌اطلاع‌اند.
- ۴- احیا و زنده نگه‌داشتن میراث ادیبان و شاعران دیار تبرستان.

۱-۶- روش کار

شیوه‌ی پژوهش‌نامه توصیفی، مقایسه‌ای و کتابخانه‌ای است؛ مراحل آن بدین گونه است که: نخست طرحی ابتدایی ترسیم شده و سپس اشعار امیر پازواری و طالب آملی به صورت بیت به بیت مطالعه و فیش برداری شد. سپس فهرستی از منابع محدود موجود در مورد دو شاعر فراهم گردید و سرفصل‌های اخلاقی و اجتماعی از اشعار استخراج و روی فیش‌ها نوشته شد و با دسته‌بندی آنها به مقایسه و تحلیل این سرفصل‌ها در اشعار دو شاعر پرداخته شد و به منظور سهولت در خواندن و تفهیم اشعار امیر پازواری، آوانویسی و ترجمه‌ی اشعار وی صورت پذیرفت، سپس برای پرهیز از اطناب کلام ابیاتی که مضامین تکراری داشتند در پی‌نوشت فصل چهارم ارجاع داده شده است که نگارنده امیدوار است پژوهشگران و محققان به منظور کاوش بیشتر و آسان‌تر برای استفاده از این مضامین، نشانه‌های ارجاع داده شده‌ی پایان فصل چهارم را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند.

فصل دوم

کلیات در مورد اخلاق

فصل دوم: کلیات در مورد اخلاق

۱-۲- تعریف اخلاق

«اخلاق: ج خلق. خوی‌ها. دانش نیک و بد خوی‌ها. یکی از سه بخش فلسفه‌ی عملیه، و آن تدبیر انسان است نفس خود را یا یک تن خاص را» (دهخدا، ذیل واژه‌ی اخلاق).

واژه‌ی اخلاق جمع کلمه‌ی خلق است که به معنای قوا و سجایا و صفات درونی انسان است که با چشم دل دیده می‌شود. «علم اخلاق، علم چگونگی زیستن است که بر مبنای قواعد آن، رفتار انسانی برای نیل به کمال و سعادت، توجیه می‌گردد و نیک و بد، خیر و شر و باید و نبایدها شناخته می‌شود و وظایف فردی و اجتماعی انسان متعهد و مسئول معرفی و افعالی که از روی اختیار و آزادی از آدمی صادر می‌گردد، در این علم معین می‌شود» (رزمجو، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۷). به بیان دیگر و تعریفی روشن‌تر: «علم اخلاق علمی است که صفات نفسانی خوب و بد و اعمال و رفتار اختیاری متناسب با آنها را معرفی می‌کند و شیوه‌ی تحصیل صفات نفسانی خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات نفسانی بد و اعمال ناپسند را نشان می‌دهد» (آذربایجانی و دیلمی، ۱۳۸۵: ۱۶). بنا بر این می‌توان گفت: اخلاق علمی است که از صفات روحی و باطنی انسان بحث می‌کند.

۲-۲- افعال اخلاقی

افعال اخلاقی به حالات و رفتاری گفته می‌شود که از انسان سرمی‌زند و رنگ و بوی ارزشی دارد. «پاره‌ای از افعال انسان در مقابل افعال عادی و طبیعی (افعال اخلاقی) نامیده می‌شود. فرق فعل اخلاقی با دیگر کارها این است که کارهای اخلاقی قابل ستایش و تحسین است و بشر برای آن کارها ارزش قائل است» (مطهری، ۱۳۶۲: ۶). به بیانی دیگر از استاد مطهری: «فعل اخلاقی آن فعلی است که هدف از آن جلب منافع مادی و دنیایی نباشد، خواه اثری که از آن در دنیا ناشی می‌شود رسیدن نفع به غیر باشد و خواه هر چیز دیگری. فعل اخلاقی در مقابل "فعل طبیعی" قرار دارد، البته مقصود ضدّ طبیعی نیست بلکه افعال غیر طبیعی است. یعنی افعال انسان به حکم ساختمان طبیعی‌اش انجام می‌دهد. هر کاری که انسان آن را به حکم ساختمان طبیعی‌اش انجام می‌دهد، فعل طبیعی است و فعل اخلاقی، فعل غیر طبیعی است» (مطهری، ۱۳۶۸: ۹۴).

۲-۳- اهمیت اخلاق

آموزه‌های اخلاق از مهمترین مباحث قرآن است، و از این نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می‌دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد و نه دنیای آنها سامان می‌یابد همان‌گونه که علامه نراقی فرمودند: «روشن است که شخص مسلمان به وسیله علم و معرفت و تعلیم و تعلم به اعتقادات و احکام و اخلاق دست می‌یابد و دریافت حقیقی حاصل می‌کند و از آنجا که (طلب العلم فریضة علی کل مسلم، جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است)، پس در اسلام هر فردی باید به عقاید و احکام و اخلاق علم پیدا کند. وقتی قرآن یکی از مأموریتها و وظائف پیامبر اکرم (ص) را (یُزَکِّهِمْ) بیان می‌فرماید، واضح است که تزکیه نفس، همانند دریافت حقیقی عقاید و احکام نیازمند علم و معرفت است و بنابراین آموختن آن چه به مسائل اخلاقی مربوط است برای تزکیه نفس ضروری است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: یازده-دوازده).

اصولاً زمانی انسان، شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می‌کند و به آتش می‌کشد. در اهمیت اخلاق همین بس که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: اِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ بدرستی که من برای تکمیل فضایل اخلاقی مبعوث شده‌ام.

۲-۴- تقسیمات اخلاق

عالمان علم اخلاق سه نوع تقسیم برای این علم قائل اند، دسته اول مسایلی که محورشان رابطه‌ی انسان با خداست، دسته دوم مسایلی که محورشان رابطه‌ی انسان با خودش است و دسته سوم مسایلی است که محور آن روابط اجتماعی انسان با دیگران را تشکیل می‌دهد که آن را اخلاق اجتماعی می‌نامند و معمولاً اخلاق در بیشتر موارد به این دسته از مسایل اخلاقی اطلاق می‌شود.

«وقتی در محاورات عرفی گفته می‌شود که کسی اخلاقش خوب است یا خوب نیست منظور همین ملکاتی است که در روابط او با دیگران خود نمایی می‌کند. دسته اول و دوم در واقع، توسعه‌ی اخلاق عرفی است که با توجه به بینش اسلامی و این که موضوع اخلاق، مطلق فعل اختیاری انسان، اعم از اجتماعی و غیر اجتماعی است، حاصل شده است؛ چرا که هر فعل اختیاری، چه اجتماعی و چه غیر اجتماعی، می‌-

تواند دارای ارزش مثبت یا منفی باشد و در محدوده‌ی مسائل اخلاقی قرار گیرد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۷).

۲-۵- نظریه‌های مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی اخلاق

۲-۵-۱- مطلق‌گرایی اخلاق

«آنچه موجب می‌گردد که یک موضوع متصّف به خوبی یا بدی اخلاقی گردد، فقط مجموعه‌ی عناصر موجود در ذات موضوع و آثار واقعی مترتب بر آن می‌باشد، نه حوادث و شرایط خارج از آن، از قبیل شرایط زیست محیطی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و یا وضعیّت روانی و ذوق فاعلی. بنابراین اگر نگهداری شایسته از سالمندان، عفت پیشگی و یا حفظ حرمت دیگران به لحاظ اخلاقی عملی پسندیده است، اصلاً در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها و در هر شرایطی و با هر فاعلی، ستوده و اخلاقی است» (مطهری، ۱۳۶۸: ۷۹). طرفداران مطلق‌گرایی اخلاق این‌طور تفکر خود را توجیه می‌کنند که: خدا ما را چنین آفریده، اگر می‌خواست، می‌توانست ما را با اخلاقی دیگر بیافریند.

به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم تغییر اخلاق (مطلق‌گرایان) نتیجه‌ای جز سقوط در دامان جبر، و اعتقاد به انکار مکتب انبیاء و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

۲-۵-۲- نسبی‌گرایی اخلاق

اخلاق امری نسبی است، چه بسا مفهومی از نظر جامعه‌ی اسلامی؛ اخلاقی باشد و در جوامع دیگر اخلاقی محسوب نشود و عکس این موضوع نیز وجود دارد.

نسبی‌گرایی اخلاقی یعنی این که هیچ کدام از احکام اخلاقی ثابت نیست و با اختلاف زمان‌ها و مکان‌ها و جامعه تغییر پیدا خواهد کرد. «در نظر طرفداران اخلاق نسبی، مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد، افکار عمومی است و معیار فضیلت و رذیلت، قبول و ردّ اجتماع است. گرایش به رفتار اجتماعی هر چند دارای عیب و نقص باشد علامت خوبی اخلاق و باعث مصوئیت از انتقادات و تخلف از روش‌های عمومی، اگر چه

آن تخلف به جا و صحیح باشد، نشانه‌ی اخلاق بد و مایه‌ی ملامت و سرزنش مردم است. ولی در آئین مقدس اسلام، مرجع شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها، قرآن شریف است؛ مردم خوبی و بدی اخلاق و اعمال خویشان را با موازین قرآن کریم اندازه‌گیری می‌کنند» (فلسفی، ۱۳۵۶: ۳۴).

۲-۶- شعر و اخلاق

از زمان قدیم مباحث اخلاقی از جمله موارد مهم و ارزشمندی بود که نویسندگان فرهیخته و متعهد، این مضامین را در کتب خود به کار می‌گرفته و آن‌را جان مایه‌ی آنچه را که به ذهن و قلم شان تراوش می‌شد، می‌کردند. «از میان انواع هنرها، آثار ادبی با شکل و قالب ویژه‌ی خود نماینده‌ی زندگی و ارزشها، معیارها و ویژگی‌هایی است که زندگی فردی و جمعی در حول محور آن جریان دارد. نقد و بررسی و ارزیابی آثار ادبی که در جریان حیات فردی و جمعی خلق می‌شوند، باعث کشف ارزش‌های اجتماعی می‌شود، به این علت آثار ادبی به عنوان یک میراث فرهنگی و انسانی مکتوب هر جامعه، جایگاه ارزشمندی می‌یابد» (محسنی و احمدی، ۵۲۷: ۱۳۹۰).

« قضاوت در باب ارزش‌های اخلاقی آثار ادبی در قرون مختلف و جوامع متفاوت همواره حاصل واحدی نداشته‌اند و عجیب نیست که جامعه‌ای نقّادی یک اثر را خلاف اخلاق بشمرد و جامعه و نقّادی دیگر در اوضاع و احوالی مغایر نظری متفاوت در باب ارزش‌های اخلاقی آن اظهار کند» (زرّین کوب، ۱۳۷۴: ۷۱).

از ویژگی‌های شعر اخلاقیِ مسئول و متعهد: خدامحوری، حقیقت‌طلبی، آموزندگی، عبرت‌انگیزی، و ارزش‌های متعالی برخاسته از جهان بینی توحیدی است.

فصل سوّم

آئینه‌ی احوال امیر

پازواری و طالب آملی

فصل سوّم: آئینه‌ی احوال امیر پازواری و طالب آملی

۳-۱- آئینه‌ی احوال امیر پازواری

۳-۱-۱- شرح حال امیر پازواری

«از مجاذیب عاشقان و از قدمای صادقان، اعراب وی را شیخ العجم نامند، دیوانش همه رباعی و رباعیاتش به لفظ پهلوی است. مزارش در "دارالمرز" مشهور و این رباعی از آن مغفور است:

واجب الوجود علم الاسما	گنت کتزا گره ره من بوشامه
خمیر کرده آب چل صبامه	ارزون مفروش دُر گرانبامه»

(هدایت، ۱۳۴۴: ۴۴)

عبارت یادشده قدیمی‌ترین شرح حال امیر پازواری است که "رضاقلی خان هدایت" در تذکره‌ی خویش نگاشته است. «امیر از بزرگترین و مشهورترین شاعر و عارف نامی تبرستان است، شهرت کسی در تاریخ ادبیات مازندران به پای او نمی‌رسد. (نامش) راعوام، بیشتر با عنوان (آواز امیری) می‌شناسند. وی از معدود شاعرانی است که اشعارش از قرون گذشته با خط و زبان تبری سروده و نوشته شده است» (ابراهیم‌تبار، ۱۳۸۹: ۲۹۰).

نکته‌ای که ذهن بسیاری از امیرپژوهان را به خود مشغول کرده، زمان زندگی وی می‌باشد. «در مورد تعیین زمان تولد و دوران زیست و مرگ امیر پازواری تا کنون هیچ طریق منطقی و سند متقن ارائه نشده است. تنها دانسته می‌شود که مولد وی پازوار از توابع بابل و جزء قصبه یا بخش (امیرکلا) واقع در سر راه "بابل" به "بابلسر" بوده است. مع الوصف با یک دوییتی از خود امیر که به ویرانی کاخ "شاه عباس" در "صفی آباد"، "اشرف البلاد" (بهشهر کنونی) می‌باشد می‌توان حدس زد که وی در دوره‌ی صفویه یا بعد از آن می‌زیسته است:

شاهونشاهه که اشرف ره جا بساته	ستون به ستون قرص طلا بساته
سنگ مرمر ره آدم نما بساته	فلک دکته، کارمسرا بساته

«محسن‌زاده، ۱۳۷۶: ۲۲»

۳-۱-۲- آثار امیر پازواری

آن چه از امیر پازواری، زنده‌ترین، مؤثرترین و پرنفوذترین شاعر مازندرانی به یادگار مانده است؛ کتاب نفیس "کنزالاسرار" در دو مجلد است که "برنهارد دُرن"^۱ "مُستشرق روسی، آلمانی تبار و کنسول‌گر روسیه در گیلان از روی علاقه‌مندی به لهجه‌ی تبری جمع‌آوری نمود و با همکاری میرزا شفیع مازندرانی ترجمه شد و در "پترزبورگ"^۲ یا "پترسبورگ" در سنه‌ی ۱۲۷۷ (ه.ق.) به چاپ رساند.

در سال ۱۳۸۴ (ه.ش.) پس از گذشت صدوپنجاه سال دکتر منوچهرستوده با همکاری محمد داوودی- درزیکلایی بر اساس نسخه‌ای که در منطقه‌ی "لنکای چالوس" یافته بود؛ کتابی را با عنوان دیوان امیر پازواری به چاپ رسانید؛ که نگارنده در پژوهش پیش‌رو از کتاب "کنزالاسرار" استفاده کرده است.

۳-۱-۳- بازتاب مفاهیم اخلاقی و اجتماعی در شعر امیر

با بررسی ساختارهای اخلاقی و دینی و زیرمجموعه‌های آن می‌توان نتیجه گرفت که امیر پازواری تربیتی دینی و اخلاقی داشته است و آموزه‌های آن تأثیر عمیقی بر روحیات و به تبع آن بر اشعار وی داشته است. «شعر امیر آکنده از حکمت‌های اخلاقی است و در آن از بی‌وفایی و ناپایداری دنیا سخن گفته است؛ بنابراین امیر پازواری از دیدگاه یک حکیم اخلاقی به جهان‌نگریسته و پندهای فراوانی را در شعراو می‌توان یافت. شعر وی بهر مند از نوعی بینش عرفانی و الهی است. عرفانی که در شعر امیر وجود دارد عرفان الهی و دینی از نوع اسلامی و با بینش قرآنی است» (یوسفی، ۱۳۸۹: ۸۳-۸۵). در باب به کارگیری مفاهیم اجتماعی در شعر امیر می‌توان گفت: «از صفت ممتاز شاعر این است که باید فرزند زمانه‌اش باشد، و دردهای مردم اجتماع عصرش را به تصویر بکشد. امیر نیز بیان‌کننده‌ی دردهای روزگار است. برآستی او فرزند اجتماع و مردم زمانه است، و از سویی نماینده‌ی عاشقان در هجران مانده، کسی که درد دل و خاطرات و رسوم آنها را بیان کرده و به تصویر کشیده است» (ابراهیم تبار، ۱۳۸۹: ۲۹۶).

سروده‌های امیر پازواری نماینده‌ی حالات و اندیشه‌ی مردم زمان خویش می‌باشد. وی از توانایی شعری خود برای به نمایش گذاشتن واقعیت‌های زندگی مردم تبرستان بهره برده است.

1. Bernhârd dorn
2. Peterzborg

۳-۱-۴- فرهنگ عامه (فولکلور) و امیر

ادبیات شفاهی یا فولکلور روح یک ملت و عصاره و چکیده‌ی یک قوم از لحاظ رفتارشناسی، جامعه‌شناسی و ... می‌باشد. لازمه‌ی شناخت یک جامعه، شناخت پیشینه و ادبیات شفاهی آن جامعه است که شامل: اخلاقیات، دانش‌ها، آداب و... است که به فولکلور معروف است.

«فرهنگ عامه یا ادبیات عامیانه، به بخشی از فرهنگ و ادبیات هر ملتی اطلاق می‌گردد که در بردارنده‌ی آداب و رسوم، معتقدات دینی و ملی، ترانه‌ها، افسانه‌ها و... توده‌ی مردم در یک جامعه است و به صورت شفاهی و سینه به سینه، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. این مجموعه‌ی عظیم باورها، اندیشه‌ها و ادبیات مردمی، نخستین بار در سال ۱۸۴۸ توسط «دبلیو. جی. توماس»^۱ تحت نام مستعار «آمبروزمرتون»^۲، «فولکلور» نامیده شد. توماس به جای اصطلاح «ادبیات عامیانه» که تا آن روز معمول بود، اصطلاح فولکلور یا دانش عوام^۳ را به کار برد» (دنسوشیانو^۴، ۱۳۶۲: ۸۷).

«شعر امیر پازواری از جمله آثار ارزشمند فولکلوریک است که به زبان تبری سروده شده و سرشار است از باورهای عامیانه، ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌ها، چیستان‌ها و... و بازتاب دهنده‌ی آرزوها، رنج‌ها، ناکامی‌ها، عشق و دلدادگی، شور زندگی، اعتراض و امید، مشکلات معیشتی و همه‌ی آن چیزها است که بُن‌مایه‌ی ادبیات فولکلور را تشکیل می‌دهد. این اشعار، در طی سال‌ها سینه به سینه نقل شده و هنوز هم بر زبان بسیاری از مردم مازندران جاری و ساری است» (ستّاری و حقیقی، ۱۳۸۹: ۲۰-۲۱).

۳-۱-۵- موسیقی شعر امیر

از مهمترین جنبه‌های فرهنگی اشعار امیر ارتباط آن با موسیقی تبری است، به گونه‌ای که با قاطعیت می‌توان گفت موسیقی مازندران بدون موسیقی امیری و طالبا مانند پیکری عریان است که هیچ گونه زینت و لباسی ندارد و نیز شخص سوّمی را نمی‌توان برای این جایگاه در نظر گرفت. به طوری که هر جا نامی از موسیقی مازندران است اشعار و سبک موسیقی امیر و امیری خوانی بر تارک آن می‌درخشد.

1. W. j. thomás
2. Ambrose merton
3. Lore of people
4. Densušiãno

شعر امیر از زمان تولد به صورت نغمه‌ی مازنی یا (امیری) خوانده می‌شده است. «در مورد سبک اشعار امیر پازواری که صرفاً آهنگین و همدم موسیقی ناشی از وضع طبیعت و محیط زندگی اوست، باید آن را سبک ویژه‌ی (کرانه‌ی خزری) نامید زیرا تمام مصارح در ردیف و قافیه، در قافیه یا ردیف هماهنگی داشته است و ساخت‌مایه‌ی آن سرزمین محسوب می‌شود» (محسن‌زاده، ۷۱: ۱۳).

«آواز دلاویز امیری را در گوشه‌ای از دستگاه (شور) دانسته‌اند که در دشت و چمن و کوه و دریا با ساز محلی به نام "لله" و "طنین انداز است» (ابراهیم تبار، ۱۳۸۹: ۲۹۶).

البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که نوا و موسیقی مازندرانی در سده‌های پیشتر از امیر پازواری وجود داشته است که حکیم ابوالقاسم فردوسی از آن با عنوان مازندرانی سرود یاد کرده که آن را با (بربط) و (رود) می‌نواختند:

«زبربط چو بایست بر ساخت رود بر آورد مازندرانی سرود

که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد»

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۹۷).

۳-۲- آئینه‌ی احوال طالب آملی

۳-۲-۱- شرح حال طالب آملی

محمد طالب آملی مشهور به طالب، متخلص به طالب، از شعرای قرن یازدهم هجری است. وی در آمل به دنیا آمد و در همان شهر به تحصیل پرداخت. «او در نخستین چکامه‌ی خویش که در مدح میر ابوالقاسم حکمران آمل سرود، صراحتاً اشاره به سن و تحصیلات خود نموده است:

پا بر دومین پایه‌ی اوج عشراتم واینک عدد فتم از آلف زیاد است

حال اگر طالب را به موجب همین قصیده که خود را بیست ساله معرفی نموده است با زمان حکومت میر ابوالقاسم ممدوحش مقایسه ضمنی تاریخی نمائیم، می‌توانیم به حدس قریب به تقریب تاریخ تولد وی را در سال ۹۸۷ هجری بدانیم و این تاریخ مصادف است با سه سال پس از درگذشت شاه طهماسب صفوی.

طالب آملی خود را به تصریح در دیوان خویش روستازاده معرفی می‌کند و محلّ تولّد خود را یکی از روستاهای آمل می‌داند:

ندارد طاقت طنّازی عشق چه سازد عقل مسکین روستائست»

(دیوان، ۱۳۴۶: پنج - شش).

او در سال (۱۰۱۰ ه.ق.) از آمل به اصفهان رفت و پس از مدّتی به کاشان نقل مکان کرده است. وی به مرو، قندهار، و لاهور مهاجرت کرد و سرانجام در لاهور به دربار جهانگیرشاه راه یافت و در سال (۱۰۲۸ ه.ق.) به ملک الشعرائی در دربار جهانگیرشاه رسید.

«طالب در حدود یک سال قبل از مرگ جهانگیر به سال ۱۰۳۶ در گذشته است زیرا جهانگیر در این باره می‌نویسد، در ماه اردیبهشت سال ۱۰۳۶ خبر درگذشت طالب آملی به سمع ما رسید. بنا به شرح مدارکی که ما در خصوص زندگی طالب آملی ارائه دادیم دوران حیات او از سال ۹۸۷ که تاریخ تولّد اوست تا سال ۱۰۳۶ که سنه‌ی مرگ وی می‌باشد چهل و نه سال بوده است» (همان، ۱۳۴۶: چهل و دو).

۳-۲-۲- طالب و لقب ملک الشعرائی

«کسب مقامی مانند ملک الشعرائی در دربار جهانگیرشاه که از علم و ادب بهره‌ی کافی داشته است دلیل بر این توان بود که طالب شخصی فاضل و دانش‌آموخته و در شاعری قوی و خوش قریحه و چیره‌دست بوده است» (آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۸۷۱).

«طالب هنگامی که به دربار راه یافت دوران ناکامی وی سپری شده بود و بخت و اقبال به او روی آورد، جهانگیر چون خود شعر شناس بود مقدم او را گرامی داشت و روز به روز بر مقام و قدرش بیفزود تا این که به سال ۱۰۲۸ به ملک الشعرائی ملقب گردید» (دیوان، ۱۳۴۶: سی و پنج).

«اشتیاق سفر به هند در روزگار طالب که بیشتر به لحاظ شرایط دشوار اقتصادی، اجتماعی و سخت‌گیری‌های عصر صفوی است از قبیل نوعی مهاجرت ناخواسته بوده است که در عصر ما نیز به عنوان فرار مغزها معروف است» (قنبری، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

۳-۲-۳- آثار طالب آملی

طالب آملی دیوانی قریب به بیست و سه هزار بیت در قالب قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع بند، ترکیب بند، رباعی و مفردات دارد. مرحوم "محمد طاهری شهاب"، پژوهشگر و شاعر مازندرانی، کلیات اشعار ملک الشعرا طالب آملی را در سال ۱۳۴۶ (ه.ش.) تصحیح و منتشر کرد. این کاری سترگ و طاقت فرسایی بود که طاهری شهاب آن را زمانی که روند چاپ و نشر کتاب، آن هم کتاب‌هایی با حجم بالا با دشواری صورت می‌گرفت؛ انجام داد.

۳-۲-۴- بازتاب مفاهیم اخلاقی و اجتماعی در شعر طالب

«طالب آملی به ذوق سرشار و قریحه‌ی خداداد از دیگر شاعران معاصر خویش ممتاز بود. تنوع گوناگون در شعر او به حدی است که می‌توان او را شاعر چند چهره نامید زیرا گاهی عارف، گاهی رند باده خوار، زمانی پای‌بند به اخلاقیات و زمانی دیگر در بیان مفاسد ظاهر سازی مردم عصرش بی‌پروا، گاهی زبانی نرم و ملایم و لطیف داشته است و روز دیگر زبانی تند و پرخاشگر. به همین جهت است که گفته اند: هیچ شاعری نتوانسته از طالب تقلید کند» (براون، ۱۳۶۴: ۱۹۱).

«روح آشفته و دل بی‌قرار طالب به واسطه‌ی آزرده‌گی از جور روزگار و زهد ناپایدار صوفیانِ ریاکار و زمانه-ی غدار، هر روز و زمان به شوق دیدار حق و وصال یار، دلش به گونه‌ای دیگر می‌طپید. زمانی صوفی، روزگاری مخالف صوفیان، زمانی عابد و زاهد و دین‌دار و زمانی به واسطه‌ی تظاهر به دینداری مردم زمان خویش و تعصب‌های ناروا از پای بندی به ظواهر روی برتافته و زاهدان ریایی را به باد انتقاد می‌گرفت. اما او مذهب شیعه داشت و در مدح و منقبت ائمه‌ی اطهار قصاید بسیار دارد» (حمیدی، ۲۴: ۱۷).

«علاوه بر این طالب عارفی وارسته بود که به عرفای بزرگ معاصر خویش مثل شاه ابوالمعالی لاهوری و شاه شمس‌الدین قادری عشق می‌ورزید و به آنها ارادت خاص داشت. گفته‌اند پس از تشرّف به حضور این دو بزرگوار و مشرف شدن به افتخار (فقر) این رباعی را سرود:

همدوش فلک شدم مبارک بادم همراز ملک شدم مبارک بادم
درویش صفت آمده بودم به وجود درویشترک شدم مبارک بادم

(گودرزی، ۱۶۷: ۷۷).

«در دیوان طالب اشعار فراوان یافت می‌شود که در آن‌ها از می‌خوارگی و باده‌گساری سخن رفته‌است و حتی شعرهایی در بیان افیون و استعمال آن. اما به نظر نمی‌رسد که او به این چیزها اعتیاد داشته‌است زیرا اولاً طالب شاعری بوده‌است شیعی مذهب و عارف مسلک، ثانیاً از زندگی چیزی کم و کسر نداشته‌که به اصطلاح از تیرگی احوال به این اشیاء پناه ببرد و ما اشعار او در مورد افیون و می و می‌خوارگی را به حساب زبان عارفانه‌ی وی می‌گذاریم. اما ممکن است قضاوت دیگران در این مورد غیر از این باشد، ولی باید گفت بسیاری از شاعران عارف بوده‌اند که لطیف‌ترین و زیباترین شعرها را درباره‌ی می و مجلس می‌گساری سروده‌اند اما هیچ‌گاه لب به آن نزده‌اند چنان‌که نظامی گنجوی در آثار خود از مجالس بزم و سرور و مجلس شراب زیباترین اشعار را سروده و توصیف این گونه مجالس نموده، لکن خود می‌گوید:

به یزدان که تا در جهان بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام

و ما در اشعار طالب آملی، لطافت سخن و حسن ذوق و زیبایی اندیشه را جستجو می‌کنیم نه می‌خوارگی و باده پرستی را» (حمیدی، ۲۴: ۱۹).

۳-۲-۵- طالب آملی و سبک هندی

طالب در دگرگونی سبک شعری در دوره‌ی صفویه تأثیر بسیاری داشته‌است. استعداد طالب به او در شاعری فرصت نوآوری و ابتکار داد. او به نوآوری خویش در لفظ و معنی آگاه بود. وی از مبدعان سبکی است که به سبک هندی یا طرز تازه شهرت دارد.

«سبک هندی، سبکی است در شعر فارسی که از اوایل سده‌ی یازدهم تا اواسط سده‌ی دوازدهم هجری در ایران و هند و آسیای صغیر معمول بود؛ با روی کار آمدن حکومت صفوی و رسمی شدن مذهب شیعه، شاهان صفوی جز شعرهای مذهبی به انواع دیگر شعر از جمله شعر درباری، عرفانی و عاشقانه بی‌توجهی کردند و این باعث شد که شعر دیگر در انحصار طبقه‌ی خاصی نباشد و اصناف گوناگون مردم مثل قصّاب، بنا، نعل بند و... به شعر و شاعری روآورند. از سویی به دست نیامدن درآمدی از شعر مدحی، موجب شد که برخی شاعران برای گذراندن یا مال اندوزی به دربارهای عثمانی و بیشتر به هند روی آورند. کلیم کاشانی، صائب تبریزی،

طالب آملی، حزین لاهیجی، عرفی شیرازی و بیدل دهلوی از معروفترین شاعران این سبک‌اند. مهمترین ویژگی‌های این سبک عبارتند از:

۱- استفاده از واژه‌ها و تعبیرات عامیانه ۲- نکته‌سنجی ۳- دقت در محسوسات روزمره ۴- بیان احساسات و عواطف از طریق توصیف طبیعت ۵- برتری عقل بر احساس ۶- اظهار یأس و ناامیدی ۷- ایجاز ۸- مضمون آفرینی ۹- فراوانی تشبیه، استعاره، کنایه، اغراق، تشخیص، حس آمیزی، پارادوکس ۱۰- رواج لغز و معما و ... « (انوشه و دیگران، ۱۳۷۶: ۷۹۶-۷۹۵).

۳-۲-۶- موسیقی و شعر طالبا

آواها و نواهایی که بر زبان مردم مازندران به عنوان طالبا خوانی مرسوم می‌باشد، اشعاری به زبان تبری است که هیچ‌گونه ارتباطی با دیوان طالب آملی _ که سرتاسر این دیوان را اشعار کلاسیک فارسی تشکیل می‌دهد _ ندارد.

منظومه‌ی داستانی (طالب و زهره) داستان عاشقانه‌ی ادبیات فولکلوریک مازندران است که به دنبال اشعار امیری خوانده می‌شود. هرچند که سرگذشت طالبا و امیر در باور مردم مازندران کاملاً مستقل است، اما در بُعد موسیقایی این دو منظومه - امیر و گوهر و طالب و زهره - مکمل یکدیگرند چون آوای امیری را در دستگاه شور دانسته‌اند و طالبا خوانی حالتی ریتمیک دارد

«منظومه‌ی معروف (طالبا) که در لهجه‌ی تبری میان قرآء اطراف آمل و بابل رواج دارد بنابر مشهور از خواهر طالب موسوم به (ستی خانم) است که بعد از مرگ برادر سرپرستی فرزندان او را برعهده گرفته بود» (حمیدی، ۲۴: ۲۰)

مسلم این است که بررسی این منظومه و مقایسه‌ی آن با امیری خوانی می‌تواند موضوع رساله‌ای دیگر باشد و هدف نگارنده از طرح موسیقی امیری و طالبا اشاره به جایگاه عظیم و قدرتمند این دو نوع موسیقی در ادبیات شفاهی مازندران است که در مجالس و محافل خطه‌ی مازندران با آوا و نوای بسیار زیبا خوانده می‌شود.

فصل چهارم

مقایسه‌ی مؤلفه‌های اخلاقی و اجتماعی

در اشعار طالب آملی و امیر پازواری

فصل چهارم: مقایسه‌ی مؤلفه‌های اخلاقی و اجتماعی در دیوان طالب آملی و اشعار

امیر پازواری

مقدمه‌ی فصل چهارم

روش مقایسه در فصل پیش‌رو بدین صورت است که: ابتدا تعاریف مؤلفه‌ی مورد بحث از کتب اخلاقی جمع‌آوری گردید و تفهیم شد. سپس دیدگاه امیر پازواری و طالب آملی را به آن مؤلفه بررسی کردیم و برای اثبات آن شواهد مثالی چند ذکر شد و برای ارجاع دادن این شواهد به دلیل وضوح منابع اشعار امیر و طالب از نوشتن نام دیوان‌ها تن زدیم؛ در ارجاع اشعار امیر به ذکر شماره‌ی جلد کنزالاسرار - دیوان امیر پازواری - و شماره‌ی صفحه و در قسم ارجاع اشعار طالب به ذکر شماره‌ی صفحه و شماره‌ی بیت اکتفا شد.

برای سهولت خواندن اشعار امیر، آوانویسی اشعار وی صورت گرفت و به این منظور در برخی موارد از کتاب "واژه نامه و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی" تألیف خانم دکتر "گیتی شکری" بهره گرفته شد.

راهنمای علائم آوانویسی اشعار امیر پازواری به قرار ذیل می‌باشد:

â : / آ / a : / ا / b : / ب / č : / چ / d : / د / e : / اِ / f : / ف / g : / گ / h : / ه، ح / i : / ای / j : / ج / k : / ک / l : / ل / m : / م / n : / ن / o : / اُ / p : / پ / q : / ق، غ / r : / ر / s : / س، ص، ث / š : / ش / t : / ت، ط / u : / او / v : / و / x : / خ / y : / ی / z : / ز، ذ، ض، ظ / ž : / ژ / ? : / همزه، ع / حرفی که مشدد باشد تکرار می‌شود .

۴-۱- اخلاق الهی

اخلاق الهی به اعمالی گفته می‌شود که در هر حال به شکلی ارتباط با خدا در آن ملحوظ است و مرتبه‌ای از تقرّب به پروردگار را واجد خواهد بود که یا عملی را از روی ترس از خدا انجام می‌دهد یا به طمع نعمت-های خدا و یا این که انگیزه‌ی شخصی اطاعت از خدا و تقرّب به خداوند است.

«اخلاق الهی یعنی کارهای انسانی که به خدا مربوط می‌شود؛ مثل: یاد خدا، توجّه به خدا، خشوع و خوف از خدا، رجا، ایمان به خدا و... که عباداتی بر اساس آن‌ها انجام می‌شود؛ مثل: نماز، روزه و غیره...»

(مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۱۵)

مولف‌های اخلاقی در حوزه‌ی الهی عبارت‌اند از: اعتقاد به قیامت و معاد، اعتماد و رضایت به قضا و قدر الهی، تقید به اعمال دینی، توبه، توکل، خویش‌داری از گناه و معصیت، دعا و نفرین، شکر، محبت به اهل بیت پیامبر(ص)، مذمت دنیای مادی، معرفت خداوند، معرفت نفس و یقین.

۴-۱-۱- اعتقاد به قیامت و معاد

«قیامت: برانگیخته شدن پس از مرگ» (معین، ذیل واژه‌ی قیامت). «قائم شدن و روز قیامت را به همین جهت قیامت گویند که در آن وقت مردگان زنده شوند و قیام کنند، یوم فزع اکبر، روز جزا. یوم الدین. یوم الحساب» (دهخدا، ذیل واژه‌ی قیامت).

اعتقاد به معاد یکی از اصول دینی در جوامع و ادیان مسلمان است و آن از ضروریات اعتقاد به خداوند می‌باشد زیرا کسی نمی‌تواند توحید را بپذیرد اما آخرت و معاد را باور نداشته باشد.

«اعتقاد به زندگی پس از مرگ از اصول اساسی همه‌ی ادیان الهی، خصوصاً اسلام است. مسئله‌ی زندگی پس از مرگ و چگونگی به وقوع پیوستن آن، فکر و اندیشه‌ی بسیاری از انسانها را به خود مشغول داشته است. در شعر امیر این اعتقاد جلوه‌های گوناگون دارد» (پیروز و ملک، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۷۸).

امیر پازواری به شعائر دینی پای‌بند است و به اصول دینی اعتقاد دارد. وی با آشنایی با آموزه‌های دینی خویش به دمیدن اسرافیل در صور و مرگ ناگهانی همه‌ی انسانها و دوباره دمیدن و حشر معتقد است. او باور دارد که برگشتی برای مرگ وجود ندارد و اینکه گنه‌کاران در روز قیامت شرمسارند.

• صور اسرافیل و حشر و نشر انسانها

اون بار که سراسرافیل صور بدم بهشت بو
گوئن جمله خلق یکباره گی فنا بو
دیگر بدم مرده چه زنده ها بو
بقول خدا روز حساب و کتاب بو

(ج ۲: ۱۴۶)

ترجمه: زمانی که اسرافیل صور به دهان خود بگذارد، گویند که همه‌ی مردم به یک‌باره فنا شوند. دیگر بار بدمد چه مرده‌ها که زنده شوند، به گفته‌ی خدا روز حساب و کتاب می‌شود.

• مرگ پایان زندگی دنیوی

غزقون قبرستانه که هرگزومشت نبونه
راه قبرستان که هرگز برگشت نبونه

(ج ۱: ۱۳۲)

ترجمه: دیگ قبرستان است که هرگز پر نمی‌شود، راه قبرستان است که هرگز برگشت ندارد.

- شرمساران (گناه کاران) از پرسش باک دارند

ferdâ ?aresât izad tene hâkene pâk فردا عرصات ایزد تنه هاکنه پاک

har ke šarm sâre su?âl je dârne bâk هر که شرمسار سؤال جه دارنه پاک

(ج ۲: ۷۳)

ترجمه: در روز محشر خداوند تو را پاک می‌کند، هر که شرمسار است از پرسش باک دارد.

اعتقاد به معاد و مرگ در افکار طالب آملی نیز وجود دارد. وی به طور مستقیم در این موضوع داد سخن داده است، طالب مرگ را به غافلان متذکر می‌شود و با این مثال که وقتی گلی شکوفه دهد و بشکفتد لاجرم آن را برمی‌چینند؛ کلام خویش را تصدیق می‌کند. در جایی دیگر اشاره‌ای به صف محشر می‌نماید و از پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین امید شفاعت دارد.

- یاد مرگ

مشو خندان بده خود را بیاد مرگ ای غافل که چون گل بشکفتد چیدن دهد تعلیم گلچین را

(۶۴۴۲ : ۲۵۵)

- اشاره به صحرای محشر

من وشوخی که استیلای حسنش در صف محشر شکایت شکر سازد بر زبانها دادخواهان را

(۵۷۷۵ : ۲۱۹)

- شفاعت در قیامت

بزرگا دستگیرا رحم کن از پنجه‌ی عجزم مکش دامن که در محشر ندارم جز تو ملجایی

(۳۶۸۰ : ۱۱۸)

۴-۱-۲- اعتماد و رضایت به قضا و قدر الهی

«قضا: اراده‌ی ازلی حقّ که همواره به اشیاء آن‌چنان که هستند تعلق می‌گیرد. قدر: ایجاد حقّ است اشیاء را به اندازه‌ی مخصوص و قدر معین که در ذوات و احوال آن اشیاء معتبر است» (دهخدا، ذیل واژه‌ی قضا و قدر).

«الرّضا بقضاءٍ... یُهوّنُ الرّزایا: خوشنودی به قضای خدا آسان می‌کند بزرگ مصیبت‌ها را» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۹۹).

«تقدیرگرایی از جمله مفاهیمی است که در فرهنگ جوامع جهان سوم، مخصوصاً جوامع دهقانی وجود دارد و درجه‌ای از درک فرد نسبت به عدم توانایی خود در مورد کنترل آینده است» (ازکیا و پاک سرشت، ۱۳۷۷: ۲۹)

رضا به قضای الهی از برترین مقامات دین و شریفترین مراتب مقربان و از درهای رحمت الهی است. از دید امیر پازواری تقدیر و سرنوشت انسان‌ها حتمی است و آدمی در تغییر و تحوّل قضا و قدر نقشی ندارد، منشأ آن را به پروردگار توانا نسبت می‌دهد و سرنوشت آدمی را در دستان پروردگار می‌داند.

• قضا و قدر علّت پیدایی جهان

be luhe mahfuz(؟ areni) taqdir nâivâ

به لوح محفوظ «ارنی» تقدیر نایوا

šekle do jehân suret pazir nâivâ

شکل دو جهان صورت پذیر نایوا

(ج ۲: ۲)

ترجمه: در لوح محفوظ واژه «ارنی» (اگر) مقدر نمی‌شد، شکل دو جهان صورت واقع به خود نمی‌گرفت.

• تقدیر الهی سبب به چاه افتادن یوسف

gar te qalem hokm be taqdir nâivâ

گر ته قلم حکم به تقریر نایوا

yusef be čâhe mehnet asir naivâ

یوسف به چاه محنت اسیر نایوا

(ج ۲: ۳)

ترجمه: اگر قلم تو حکم به تقدیر نمی‌کرد، یوسف در چاه محنت اسیر نمی‌شد.

در باور دینی طالب معتقد به جبر است هم از آن روی که قلم را در دست آن یگانه‌ی بی‌همتا می‌بیند. وی کاتب اعمال خویش را مخیر می‌داند که هرگونه می‌خواهد سرنوشت را برایش رقم بزند. او اذعان دارد که نباید از پیش آمده‌ها گله و شکوه کرد چون منشاء آن را قضای الهی می‌داند و معتقد است که هر که را با قضا و قدر کار افتد باید صبر پیشه سازد و رضا به قضا و قدر الهی دهد. همچنین طالب شکایت را در مقابل قضا و قدر بیهوده می‌داند و از قضا و قدر به خدای بی‌همتا پناه می‌برد.

- رضایت به سرنوشت

ای کاتب اعمال عملنامه‌ی طالب هر نوع که خواهی رقمی کن قلم از توست

(۸۹۱۵ : ۳۸۷)

- صبر، علاج قضا و قدر

صبر باید کرد و خون خوردو به حسرت جان سپرد هر کرا با کارسازی چون قضا کار او فتد

(۱۰۹۰۵ : ۴۹۴)

- تسلیم در برابر قضا و قدر

طالب از نیک و بد خلق مکن شکوه و شکر کین حوادث به قضا گردد باز

(۱۳۰۹۶ : ۶۱۰)

- رضا به قضا و قدر

صدشکر که نه منعم ونه محتاجیم آسان ببریم هرچه که تقدیر شود

(۱۹۰۸۲ : ۹۳۵)

۴-۱-۳- تقیّد به اعمال دینی

مجموعه‌ی اعمالی که دین اسلام به آن توصیه کرده مانند معجونی است که آدمی را از امراض روحی و روانی رهایی می‌بخشد و اقسامی دارد: «یک: آنچه تعلق به ابدان دارد چون صلوات، صیام، دعا، مناجات؛ دوّم آنچه به نفوس تعلق دارد چون توحید، تمجید حق، تفکر در وجود، حکمت او بر عالم؛ سوّم آنچه واجب می‌شود در مشارکت حق مانند انصاف در معاملات و مزارعات و مناکحات و ادای امانات و نصیحت ابناى اجناس و جهاد با اعدای دین و حمایت حریم» (خواجّه نصیر طوسی، ۱۳۵۶: ۱۴۱).

درباره‌ی تقیّد به اعمال دینی سفارش فراوان شده است، همه‌ی انبیاء و اولیاء و بزرگان دین به این امر سفارش فرموده‌اند. در جامعه اسلامی یکی از ارکان مهمّ حکومتی به شمار می‌رود و در کتابهای بزرگ دینی نیز به این امر تأکید شده است:

«الَّذِينَ ذُخِرُوا وَالْعِلْمُ ذَلِيلٌ: دین یعنی آنچه پرستش خدای عزوجلّ شود بآن ذخیره است از برای آخرت، و علم راهنمایی است یا رساننده‌ی به آن» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۲۱).

امیرپازواری در اشعارش بر اهمیت نماز، تلاوت قرآن و مناسک حج تأکید دارد زیرا که این‌گونه اعمال را موجب حرکت در صراط مستقیم و اطاعت از اوامر الهی می‌داند. نکاتی را که امیرپازواری اشاره داشته است عبارت‌اند از: ارزش قرآن، اهمّیت ایمان، تأکید بر خواندن نماز، ادای خمس و زکات.

• لذت بخش بودن آوای قرآن

čah čah e belbel xu ? e nepâr xejire

چه چه بلبل خوءِ نیار خجیره

âvâze qorân šam o nâhâr xejire

آواز قرآن شام و نهار خجیره

nemâz bekarden ruze dâr xejire

نماز بکردن روزه دار خجیره

imun dâr âdeme kêr o bâr xejire

ایمون دار آدم کار و بار خجیره

(ج ۲: ۵۷۲)

ترجمه: با چه‌چه‌ی بلبل خواب در بالای نهار خوب است، آواز قرآن، هر شام و هر نهار خوب است. نماز گزاردن شخص روزه‌دار خوب است، کار و بار آدم با ایمان خوب است.

• نماز شرط عبور از پل صراط

nemâz bekon ke nemâz tene valiyye

نماز بکن که نماز تنه ولیّه

نماز گزار دستگیر علیّه
 nemâz gozâr e dastgir ? aliyye
 اون پل صراط که موی باریکه
 un pol e serât ke muye bârike
 هزار بی نماز یکن به یور نشیّه
 hezâr binemâz yekon be yur našiyye
 (ج ۲: ۱۹۷)

ترجمه: نماز بگزار که نماز ولیّ توست، دستگیر نماز گزار علی (ع) است. آن پل صراط که به باریکی مو است، از هزار بی نماز یکی به آن سمت نرفت.

• تلاوت قرآن سبب رهایی از دوزخ

همان مصحف که وجه بیمه بخونستیم
 hamun moshef ke vače bime baxunestimâ
 بی شک و گمون خود ره رهونستیم
 bi šak o gemun xed re rahunestimâ
 (ج ۲: ۱۱)

ترجمه: (با) همان مصحف که به هنگام کودکی خوانده بودم، بدون شک و گمان خود را می-رهانیدم^۱.

• نازل شدن قرآن در ليله القدر

ليله القدر قرآن پیامو
 leylatolqadr qorân biâmu
 غروب آفتاب شیر خدا پیامو
 qurube âftâb šire xedâ biâmu
 (ج ۱: ۱۵۷)

ترجمه: در ليله القدر قرآن به دنیا آمد، غروب آفتاب شیر خدا _ علی (ع) _ به دنیا آمد.

طالب آملی در دیوان خویش مسائل شرعی را بر مسائل عقلانی ترجیح می دهد. وی معتقد است کسانی که از قبله روی گردان شده اند دچار پریشانی هستند و در دام شیطان افتاده اند. وی همچنین در جایی می-گوید که انجام فریضه ی نماز موجب لقای خداوند است و تکلم با خالق انسان ها را با نماز میسر می داند. در بیتی دیگر نماز شخص مسافر را شکسته می داند و می گوید انسان ملوث را روا نیست که قرآن تلاوت کند. او در بیتی دیگر به نماز آیات نیز اشاره کرده است.

^۱ «امیر علاوه بر ارادت قلبی به شعائر اسلامی، از قرآن کریم و تلمیحات دینی بهره های فراوانی بهره برده است» (روحانی، ۱۳۸۳: ۹۶)

- راز و نیاز با پروردگار فقط با خواندن نماز
جز خدا با کسی نگویم راز
نکنم هیچ کار غیر نماز
(۵۷۵۵: ۲۱۷)
- شکسته بودن نماز مسافر
شوق باشد عبادت سالک
سفری را نماز مختصر است
(۷۵۶۳: ۳۱۵)
- ترجیح شرع بر عقل
کم فروغ خرد گیر و نور شرع پذیر
که آفتاب شریعت به از ستاره‌ی عقل
(۱۳۹۳۱: ۶۵۶)
- اشاره به نماز آیات
چو من بدین تن خاکی بلرزم از تب عشق
نماز زلزله بر خلق فرض گردانم
(۱۵۱۰۶: ۷۱۹)
- پریشانی در نتیجه‌ی رویگردانی از قبله
آنانکه ز قبله رویگردان رفتند
از یوسف خویشتن گریزان رفتند
رفتند ولی کوره پریشان رفتند
در چاه به ریسمان شیطان رفتند
(۱۹۱۱۷-۱۹۱۱۸: ۹۳۷)
- اشاره به صلوات
ای اهل نظر دیده‌ی گل را صلوتیست
دیدید رخ او صلواتی بفرستید
(۱۱۶۰۱: ۵۳۰)
- نماز سبب قرب خداوند
لقای دوست شود روزیش به وقت نماز
به آب دیده‌ی من زاهد ار وضو گیرد
(۱۱۱۸۱: ۵۰۸)

۴-۱-۴- توبه

«التَّوْبَةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ: توبه و بازگشت فرود می‌آورد رحمت و آمرزش را» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۷).
«ضدّ اصرار بر گناه توبه است، و آن بازگشت از گناه گفتار و کردار و اندیشه است، و به عبارت دیگر: توبه پاک ساختن دل از گناه و بازگشتن از دوری درگاه الهی به نزدیکی است، و از نتایج و ثمرات ترس و محبت است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۶۶).

در کتب بزرگان دین اسلام وارد شده که: کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاری‌ها کناره‌گیری کنند، خداوند گناهان آنان را خواهد بخشید و آنان را مشمول نعمت‌های دنیوی و اخروی می‌نماید. توبه عملی صالح است که به موجب آن آدمی از کارهای ناپسند خود کناره‌گیری کرده و ندامت و پشیمانی وی موجب غفران الهی می‌شود.

«گاهی که انسان در اثر غفلت و نادانی و یا طغیان غرایز حیوانی و هوای نفسانی دچار گناه شد باید بی-درنگ خود را در معرض رحمت الهی قرار دهد و از او آمرزش بخواهد و با آب توبه و استغفار دل و جان خویش را شستشو دهد، که سهل‌انگاری و امروز و فردا کردن در امر توبه خود گناه دیگر و دلیل بر طغیان مضاعف است» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

امیرپازواری شاعری است که به قیامت و معاد اعتقاد دارد او می‌داند که پس از این جهان، دنیای دیگری وجود دارد که اعمال آدمی در آن سنجش می‌شود و شخص گناه کار برای سعادت ابدی چاره‌ای ندارد مگر اینکه از اعمال زشت خویش نادم و پشیمان شود و به سوی حق باز گردد.

• توبه‌ی دم به دم

گاهی مسته‌گه بیهوش گاهی مناهوش gâhi maste gah bihuš gâhi manâ huš

هر دم توبه‌ی حق به دل می‌کنی جوش har dam tobeye haq be del mikoni juš

(ج ۲: ۵۰۲)

ترجمه: گاهی مست، گاهی مدهوش و گاهی برای من هوشیاری، هر دم توبه‌ی خدا در دل من می-جوشد.

• طلب عفو از درگاه الهی

(واو) واحد که شاید بیخشه ماره (vâv) vâhede ke šâyad bebaxše mâre

شاید که قبول هکنه استدعاره

šâyad ke qabul hakene ested ? âre

(ج ۲: ۱۷۳)

ترجمه: (و) خدای یکتا است که شاید ما را ببخشد، شاید استدعای (ما را) بپذیرد.

طالب آملی نظرات متناقضی درباره‌ی توبه دارد. وی در ابیاتی خویش را نادم و تائب معرفی می‌کند و در ابیاتی دیگر فردی است توبه‌شکن و گناه‌کار. او دلیل گناه‌کاری را امید مفرط به مغفرت الهی بیان می‌کند. طالب اگرچه خود را از عاصیان می‌شمارد لیکن با استمداد از توبه از رحمت حق نا‌امید نیست، از انبیاء و اولیاء امید شفاعت می‌ورزد مگر عنایت آنان روز بازپسین وی را به کار آید. گاهی هم آن‌چنان به بخشش حق امیدواری می‌جوید که جایی برای توبه نمی‌بیند. این شناوری در دریای گناه از سویی و جهاد با نفس در نبرد با لشگر عصیان همواره مورد توجه طالب بوده است.

• ندامت علّت توبه

پشیمانی ز جرم رهنمای توبه شد آری
نباشد چون ندامت عاصیان را توبه فرمایی
(۳۶۲۴ : ۱۱۶)

• آرزوی توبه

خوش آن‌که زبان در دهن توبه نویسم
بیزاری آغوش بدوش و بر مشرب
(۶۵۰۶ : ۲۵۸)

• توبه از آه آتشین

«طالب» از آه آتشین توبه کن و خمّش نشین
چند چو بیغمان قدح نوشی وهای وهوکنی
(۱۸۲۴۵ : ۸۸۸)

• امید به مغفرت الهی دلیل توبه شکستن

ترا که دامن امید مغفرت بکف است
دلیر شو به گنه توبه از مناهی چیست
(۸۳۶۷ : ۳۵۸)

• توبه از توبه‌ی خویش

ما شراب آلودگان از توبه‌ی خود تائبیم
طاعت ما غیر استغفار، استغفار نیست

۴-۱-۵- توکل

«کار باز گذاشتن، کار با کسی افکندن، به دیگری اعتماد کردن، کار خود را به خدا حواله کردن، به امید خدا بودن، سپردگی» (معین، ذیل واژه‌ی توکل).

«برای بنده به سبب نور حق روشن و مُنکشف شود که جز خدا فاعل مؤثری وجود ندارد و منشأ هر موجودی و هر فعلی از خلق و روزی، عطا و منع، غنی و فقر، صحّت و بیماری، عزّت و ذلّت، زندگی و مرگ... و هر چیزی که نامی دارد، یگانه مبدع و مخترع آن خدای تعالی است که هیچ شریک و انبازی برای او نیست» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۹۱).

از جمله فضایل اخلاقی که موجب می‌شود تا انسان بر مشکلات بزرگ فائق آید و از پیش آمدهای ناگوار و دشوار نهراسد مسئله‌ی توکل به خداوند قادر است و این بدان معنی است که انسان در همه‌ی امور دستی را فراتر از دست بشری در همه‌ی امور ببیند و به او اعتماد کند.

«از آنجایی که شخص متوکل بر مشکلات فائق و غالب می‌آید، از این رو "طیره" (فال بد) که یکی از خاطرات درونی و عوامل منفی است که در روحیه‌ی بسیاری از افراد بازتاب‌های منفی ایجاد می‌کند و مانع از فعالیت می‌گردد در نفوس انسان‌های متوکل اثر نمی‌گذارد» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵ : ۱۷۹).

امیر پازواری شاعری است متوکل؛ این موضوع را می‌توان در بسیاری از اشعار وی نشان گرفت. آن‌جا که از اذیت و آزار، ظلم و ستم، در گریز از غرور، اعتقاد به قیامت و ... به خدا پناه می‌برد. وی معتقد است که انسان‌های دنیادیده و باتجربه به خدا توکل می‌کنند و تنها از او یاری می‌طلبند.

• دنیا دیدگان به خداوند توکل می‌کنند

هر کس هر کرده آخر ادراک گیتی har kes hakerde âxer edrâk e giti

شه دل بخدا و نه ناکه گیتی še del be xedâ vanne nâ ke giti

(ج ۱: ۱۴۸)

ترجمه: هر کس که سرانجام دنیا را درک کرد، دل خود را نه آن‌که به گیتی، (بلکه) به خدا می‌بندد.

• امیر از کردار خویش به خدا پناه می‌برد

امید محشر روز نزد غفّاره umid mahšar e ruz nazde qaffâre

اونوقت کرده فاش بونه هرچی که داره un vaqt karde fâš bune harçi ke dâre

(ج ۲: ۲۲۱)

ترجمه: در روز محشر نزد خدای غفّار امید دارم، (در آن وقتی (که) هر کس عملی دارد فاش می-شود.

• توکل به پروردگار با وجود غم بسیار

شو برمه روز ناله منه مداره šu berme ruz nâle mene medâre

توکل ونه صانع بی همتاره tavakkol vene sâne e bi hamtâre

(ج ۲: ۱۷۳)

ترجمه: مدار (کار) من شب گریه و روز ناله است، توکلی می باید صانع بی همتا را.

طالب آملی اعتقاد دارد که راه نجات انسان توکل است و راز تحمل سختی‌ها و فائق آمدن بر آن را توکل می‌داند، وی از تلاش و کوشش بیش از اندازه‌ی دیگران را بر حذر می‌دارد. طالب دین‌داری رایج را در توان خود نمی‌بیند تا آن جا که از سر امیدواری چون عبور از وادی تقوی را بسیار دشوار می‌داند همه‌ی هستی‌اش را به تاراج توکل می‌دهد. طالب به آن دلیل که دست در دامن توکل می‌زند کار و کوشش را بیهوده می‌پندارد.

• در پیش آمد هر حادثه‌ای توکل بر خدا

هرچه می آید به تاراج توکل می‌دهم نیستم آن کس که فکر پیش و پس باشد مرا

(۶۱۶۵: ۲۴۰)

• توکل سبب نهراسیدن از سختی‌ها

از ورطه میندیش که تا در کف اخلاص دامان توکل بود امید نجاتست

(۸۰۳۸: ۳۴۰)

• توصیه به توکل به جای سعی بیهوده

مرغ روزی خود به خود می آید از روزن برون پا به دامان توکل کش دویدن بهر چیست

(۸۳۳۰ : ۳۵۶)

• توگل برترین دلخوشی

دلخوش کنی به غیر توگل ندیده‌ام

هر چاره بر رخ ام در یاسی نگشوده است

(۱۴۹۱۴ : ۷۰۹)

• توگل سبب شجاعت

امن زان در منزل خوف و خطر بنشسته‌ام

همچو طالب بر توگل تکیه‌ها دارم بلی

(۱۶۴۲۲ : ۷۸۹)

• توگل سبب ترک تعلقات

کز تعلق همچو مرغان هوایی فارغم

بسته‌ام زان روی بر شاخ توگل آشیان

(۱۵۴۹۸ : ۷۳۹)

• توگل سبب آسودگی خاطر

آسوده در پناه توگل نشسته‌ایم

در سایه‌ی وسیله‌گریزند خلق و ما

(۱۵۴۷۹ : ۷۳۹)

۴-۱-۶- خویشتن‌داری از گناه و معصیت

«عفاف. زهد. کُفّ نفس. حلم. بردباری. تمالک نفس. خودداری از شهوات. پرهیز. تماسک نفس. ورع. حمایت و حراست از خود. صیانت نفس. پرهیز از آفات» (دهخدا، ذیل واژه‌ی خویشتن‌داری).
«بر اساس آیات قرآن کریم نه تنها چشم‌ها بلکه تمام اعضای بدن، گوش و دل، دست و پا و همه مسئول- اند که باید پاسخگوی عملکرد خود باشند. امیر پازواری در شعر خود به این موضوع که اگر نگاه‌کنترل شود، قلب نیز قابل کنترل خواهد بود که در این صورت شخص می‌تواند بر هوا نفس خود افسار زده، خواهش‌های سیری ناپذیر خود را مهار کند» (فلاح و کیاپور: ۱۳۸۹: ۳۳۳).

امیر شاعری مسلمان و شیعی مذهب است، وی به آموزه‌های دینی‌اش تقید دارد. او انسان‌ها را سفارش به خویشتن‌داری و پرهیز از آلودگی به گناه می‌کند. وی در اشعارش تأکید می‌کند که باید حریم‌ها حفظ شوند و به هنجارهای اجتماعی توجه کرد. او راز عشق حلال را در پاک و رزیدن آن می‌داند و توصیه می‌کند که آدمی باید مراقب نگاه خود باشد.

• عشقی که به گناه آلوده نشود پاک است

mere bamenne sute del in xiâlê مره بمنه سوته دل این خیاله
har mehr ke pâk varzeni vi helâlê هر مهر که پاک ورزنی وی حلاله
(ج ۲: ۱۹۰)

ترجمه: مرا در دل سوخته‌ام این خیال است، (که) هر عشقی را که پاک بورزی، حلال است.

• چشمی محفوظ از هوی و هوس

har jâ ke negâh šune našine ši ? en هر جا که نگاه شونه نشینه شین
har čiz ke haves ve niye navine da ? iyen هر چیز که هوس ونیه نوینه دئین
(ج ۲: ۱۲۹)

ترجمه: هر جا که نگاه می‌رود، نمی‌شود به دنبالش رفت، هر چیز را که هوس نیاز دارد نمی‌باید دید.

• نگاه به هر سو می‌رود، پس باید در کنترل آن کوشید

tire češme ke harjâ ingenne šune تیر چشمه که هر جا اینگنه شونه
time âdeme ke gele ben sabz nabune تیم آدمه که گل بن سبز نبونه

(ج ۲: ۵۷۶)

ترجمه: تیر نگاه است که به هر سو می افکنی می رود، بذرتن آدمی است که زیر خاک سبز نمی -
شود.

طالب آملی به بحث خویشتن داری از دید حفظ حرمت و حفظ هنجارها می نگرد. وی به حفظ حرمت
پیران، رفتن به راه راست، دوری از چشم هوس ناک، حفظ شرم و حیا توصیه می کند؛ از این رو افکار وی و
امیر پازواری مطابقت دارد. همچنین او راه غیر مستقیم و ناراست را همان سرسپردگی به شیطان می داند.

• خودداری از هوس بازی چشم

ما بلبلان لب از طلب کام بسته ایم
چشم هوس ز گلشن ایام بسته ایم
(۶۶۹: ۱۴۱۸۶)

• اجتناب از راه و روش شیطان و سپردن راه مستقیم

دلا ز راه راست روی در هراس و بیم مباش
چو دیو منحرف از راه مستقیم مباش
(۶۲۳: ۱۳۳۳۳)

• پیران را جوانی کردن شایسته نیست

زانکه پیران خشن کسوت را
هم لباسی به جوان بی نمک است
(۱۲: ۲۴۱)

• حفظ حیا و آزر

تا به کی دست تمنا هر طرف سازی دراز
ای دل بی شرم، شرمی، بی حیایی تا به کی؟
(۸۹۴: ۱۸۳۶۲)

۴-۱-۷- دعا و نفرین

«دعا: حاجت خواستن، ج ادعیه، دعوات. استغاثه به خدا. استدعای برکت. تضرع. درخواست از درگاه خدا. درخواست حاجت از خدا برای خود یا دیگران؛ نفرین: دعای بد. لعنت. بسور. پسورسنة. غورا. یارند. پشول. پشور. دشنام. ضد آفرین. مقابل آفرین» (دهخدا، ذیل واژه‌های دعا و نفرین).

دعا کردن و نفرین از مقوله‌هایی است که در جوامع به خصوص جامعه‌ی مسلمان رواج دارد، که البته این دو موضوع هیچ‌گونه منافاتی با رضایت به قضا و قدر الهی ندارد و همچنین کراهت و بی‌زاری از دشمنان و دعاکردن برای خود و دیگران مسئله‌ای است که از جانب شریعت به آن امر شده است و شکی نیست که دعا کردن برای خویشتن یا دیگران سبب صفای درونی انسان و خشوع دل و روشنی نفس می‌شود. در جوامع فقیر و رنج دیده مقوله‌ی دعا کاربردی بیشتر از جوامع غنی و بی‌درد دارد. جامعه‌ی امیرپازواری نیز جزء دسته‌ی اول می‌باشد. وی مضمون دعا و نفرین را در موارد زیر به کار برده است: نفرین در حق ظالمان، دعا و خیرخواهی برای معشوق، خواستن عنایت از امامان و...

• نفرین در حق ظالمان

هر کسی که منه حق ره سرمالنی پا har kasi ke mene haq re sar mâleni pâ

امید دارمه که حق برسی شه جا umid dêrme ke haq baresi še jâ

(ج ۲: ۵)

ترجمه: هر کس که حق مرا پایمال می‌کند، امیدوارم که خدا او را به سزای خود برساند.

• خیرخواهی برای یار

ته دولت و بهار خو بایر بالا te dulet vihâr xu bâyre bâlâ

چنانکه در یو صدف بایره مولا çenânke daryu sadev bayre mulâ

(ج ۲: ۶)

ترجمه: دولت تو (مانند) آفتاب بهاری بالا بگیرد، چونان که ناخدا از دریا صدف (مروارید) صید کند.

• عنایت خواستن از امامان

آن ده ودویی دولت به تو یکی وا ân dah o doii dulet be to yeki vâ

آن هشت و چهار ره نظر با تو بیوا
ân hašt o čar re nazer ba to bivâ
(ج ۲: ۹-۱۰)

ترجمه: (همواره) دولت آن دوازده (امام) به تو یکی باشد و نظر آن دوازده (امام) با تو باشد.

• نفرین برای انسان نانجیب

ساری تش ایر تا سلم تور بسوزه
sari taš âyre tâ selm o tur basuze
آدم نانجیب پرگور بسوزه
âdeme nâ najib e per e gur basuze
(ج ۱: ۱۳۶)

ترجمه: ساری آتش بگیرد تا سلم و تور بسوزد، (ولی با این حال) گور پدر آدم نانجیب بسوزد.

طالب آملی از مضمون دعا و نفرین در بُعد معرفتی بهره گرفته است، وی از خدا می‌خواهد تا شعله‌ی شوقش را افزون کند و لباس باطن‌اش را تطهیر دهد. او از خدا می‌خواهد تا از گریه‌های زار نجاتش دهد. همچنین می‌خواهد تا هرگونه گزند از یارش دور شود. مضمون بیت اول دیوان او دعا است.

• دعا برای افزونی شوق

الهی شعله‌ی شوقم فزون ساز
مرا آتش کن و در عالم انداز
(۱: ۱)

• دعا برای تطهیر باطن

لباس باطنم را شستشو ده
گل بی رنگم را رنگ و بوده
(۱۱: ۱)

• خواستن شکیبایی، قرب با حبیب، نعمت دیدار، زبان دلفریب

زفیض شگرستان سخن یارب نصیبم ده
بیان طوطیم دادی زبان عندلیمم ده
مرا چون شوخ چشم و بی ادب بودم در این مکتب
ادبیم داده ای فیضی ز آداب ادبیم ده
(۱۷۶۷۵-۱۷۶۷۸: ۸۵۸)

• نفرین در حق زمانه

جبین بخت مرا خاکروب هر درگاه
زمانه ساخت که روی زمانه باد سیاه

۴-۱-۸- شکر

«الشُّكْرُ تَرْجُمَانُ النَّيِّهِ وَ لِسَانُ الطَّوَيِّهِ: شکر ترجمان نیت و زبان طویت است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۴۳).
 «حالت شکر و سپاس، نخستین حالتی است که با توجه به مُنعم بودن خدا و شناخت او به عنوان ولی نعمت در انسان به وجود می آید» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۳۴).

از جمله شناخت‌های مربوط به صفات و افعال الهی معرفت به این حقیقت است که خداوند نعمت‌های زیادی به انسان عطا کرده است و این که وی می‌تواند این عطا و انعام را در دنیا ادامه بدهد. شناخت خداوند به لحاظ این قدرت و توجّه به این گونه افعال الهی می‌تواند در انسان حالات خاص رفتاری و روانی پدید آورد که نخستین حالت و مهمترین آن شکر و سپاس از نعمات بی‌شمار خداوند است.

«شناخت این که همه‌ی نعمت‌ها از خداست همراه با صرف نعمتها در جهت محبّت و رضای خدا، پس شکر هر نعمتی این است که آن را از جانب پروردگار بدانی و در راهی که او دوست دارد مصرف کنی. و شکی نیست که این معرفت و این به کار بردن نیز نعمتی از خداست» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۳۰۸).

امیرپازواری شاعری است شاکر به درگاه خداوند. وی در سخت‌ترین اوضاع زندگی به درگاه الهی شکر به جا می‌آورد و ایمان دارد که خدای کریم به او توجّه می‌کند از این رو به پروردگار بی‌همتا توکل کرده و شاکر نعمات اوست. وی همانند یک حکیم اخلاقی از نعمت زندگی و حیات به درگاه الهی شاکر است.

- شکر از نعمت زنده بودن

اگر که دنی مال و ملک می نمونس ager ke deni mâl o melk mi namunes

شکر گمه که سر به تن می بمونس šokr geme ke sar be tan mi bamunes

(ج ۲: ۴۹۴)

ترجمه: اگر در دنیا برای من مال و ملکی نماند، شکر می‌کنم که دست کم سر به تن من مانده است.

- شکر در سختی

چادر دور دیوار خاک منه سُرینه čâr dore divâr xâk mene sorine

شکر به خدا گمه خدا کریمه šokr be xedâ gemme xedâ karime

(ج ۲: ۵۰۸)

ترجمه: خاک چهار گوشه‌ی دیوار، بالش من است، خدا را شکر می‌کنم، خدا کریم است.

طالب آملی نیز همانند امیر فردی شاکر است. وی نیز از سختیهای روزگار، شکر به جا می‌آورد. او از بالیدن فکر و ذهن خویش و از اینکه محنت و سختیها گذران است شکر می‌گوید؛ همچنین او معتقد است که اگر انسان در حال گرسنگی و تشنگی - یعنی فقر - باشد باید شکر به جا آورد چون این شکر است که سبب ازدیاد نعمات می‌شود. وی از آن‌روی که خداوند متعال به او شرح صدر عطا نموده است به درگاه الهی سپاس می‌گوید.

• شکر در سختی و شداید

چون مگس بر چرب و شیرین جهان واله نه‌ایم
شکر می‌گوییم آب شور و نان تلخ را
(۶۰۹۹ : ۲۳۷)

گویند بندگان شکم شکر آب و نان
من شکر گوی نعمت بی آب و نانیم
(۲۱۲۲۳ : ۱۰۴۱)

• شکر به زوال محنت و سختی

شاید به نهایت رسد این کلفت و اندوه
نومید نیم شکر که محنت گذران است
(۸۱۴۲ : ۳۴۶)

• شکر به جهت اندیشه‌ی تابان

شکر کز ظلمت اندیشه نجاتم دادند
سینه‌ای صاف تر از آب حیاتم دادند
(۱۲۲۷۸ : ۵۶۷)

• شکر با تمامی وجود

در شکر عطایت ای خداوند کریم
جان جسم صفت کاش پذیرد تقسیم
(۱۹۵۲۶ : ۹۶۰)

۴-۱-۹- محبت به اهل بیت پیامبر (ص)

«ستایش از صاحبان فضیلت و معرفت که در واقع بزرگداشت از مکارم اخلاقی و کرامت انسانی است، امری خداپسندانه و خردپذیر می‌باشد» (رزمجو، ۱۳۶۶، ج ۲: ۲۶۴).

محبت به اولیای خداوند نیرومندترین انگیزه‌ای است که در برابر همه‌ی گناهان و جاذبه‌های منحرف-کننده، به انسان استقامت، ایستادگی و پایداری می‌دهد و ساده‌ترین راه تحصیل این محبت توجّه به شفاعت است که همه‌ی اولیای خدا بعد از مرگ انسان به آن وعده داده‌اند.

«امیر در سراسر دیوان اشعارش، دوستی‌اش را به خاندان پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) نشان داد. در جای جای دیوان اشعار نام علی(ع) حسن(ع) حسین(ع) و امام رضا(ع) فراوان آمده که نشان از مذهب شیعی وی دارد. امیر پازواری شاعریست معتقد به خدا و پیامبر(ص) و ائمه‌ی اطهار، سراسر دیوانش از مظاهر اسماء الهی و پیامبر و دوازده تن معصوم و سایر پیامبران الهی پر است» (ابراهیم تبار، ۱۳۸۹: ۳۰۶).

مضمون ذکر شده از بسامد بالایی در اشعار امیر برخوردار است. وی آفرینش را طفیلی وجود محمد(ص) و علی(ع) می‌داند. با آنکه ستایش‌های بسیاری در دیوان امیر درباره‌ی محمد(ص)، فاطمه(س)، حسین(ع)، و امام رضا(ع) آمده، اما هیچ یک از معصومین به اندازه‌ی علی(ع) در اشعار او ستایش نشده‌اند. «حدود پانزده بار نام علی(ع) در اشعار امیر ذکر شده، وی هرکسی را که دوستی علی را در دل نداشته باشد؛ مورد طعن و نفرین قرار می‌دهد و آرزو می‌کند که در اول فصل گل (بهار) بمیرد» (همان: ۳۰۷).

• وجود علی(ع) لازمه‌ی خلقت آدم

amir gene tâ šâhe kabir nâyvâ امیر گنه تا شاه کبیر نایوا

âdem sâten gel be xamir nâyvâ آدم ساتن گل به خمیر نایوا

(ج ۲: ۹)

ترجمه: امیر می‌گوید اگر شاه بزرگ نمی‌بود، ساختن آدم با خمیر گل (ممکن) نمی‌بود.

• طلب عنایت از امام رضا(ع)

yâ šâhe xorâsun matleb dârme te var یا شاه خراسان مطلب دارمه ته ور

tu mere hade šarbet e huze kusar تو مره هاده شربت حوض کوثر

(ج ۲: ۵۰۸)

ترجمه: ای شاه خراسان، مطلبی نزد تو دارم، تو به من شربت حوض کوثر را بده.

• ذکر علی(ع) موجب روشنایی دل و عبور از پل صراط

یا علی گمه که سو دکفه منه دل
اونطور بشکفه سرخ و سفید بیان گل
هرکس اسم علی ره بیاره شه دل
علی باله ماس بونه قیامت پل

yâ ali gem eke su dakefe mene del
untur beškofe sorxo sefid pian gol
harkas esme ali re biare še del
ali bale mâs bune qiâmete pel

(ج ۲: ۵۰۷)

ترجمه: یا علی می گویم تا در دلم روشنایی بیفتد، آنطور بشکند که گل های سرخ و سفید می -
شکند. هرکس نام علی را به دل خود بیاورد، علی بر روی پل قیامت بازو گیر او می شود.

• مرگ برای دشمنان علی(ع)

هرکس که علی ره دوس ندارنه شه دل
اول ویهار بمیره موسم گل

harkas ke ali re dus nedârne še del
avvele vihâr bemire museme gol

(ج ۲: ۵۷۱)

ترجمه: هرکس که علی(ع) را در دل خود دوست ندارد، اول بهار در موسم گل بمیرد.

• بهترین نام، نام رسول ...

هزار و یک اسم اول دنیا بیامو
اسم بهترین رسول ... بیامو

hezâro yek esm avvel donyâ biâmu
esme behterin rasulallâ biâmu

(ج ۱: ۱۵۶)

ترجمه: هزار و یک اسم اول دنیا آمد، بهترین اسم، اسم رسول الله(ص) آمد.

• ستایش ائمه ای اطهار(ع)

اول بسم ... گمه نوم خداره
صلوات رسمه محمد صلی ... ره
حسن و حسین فاطمه ای بزاره
عجب نور پاک داشته امام رضاره

avvel besmellâ geme nume xedâre
salevât raseme Mohamed sallelâlâ
haseno hosayn fâtemeye bezâre
ajeb nure pâk dâšte emâm rezâre

(ج ۱: ۵۰۸)

ترجمه: اول بسم الله نام خدا را بر زبان می آورم، صلوات به محمد صلی الله می فرستم. حسن و حسین که زاییده فاطمه (س) بودند، امام رضا (ع) عجب نور پاکی داشت.

• بی‌زاری از دشمنان ائمه‌ی معصومین^۱

dârme do šeš mehr re del miun mašt دارمه دو شش مهر ره دل میون مشت

se re be biâban behešt bâ sage lašt سه ره به بیابان بهشت با سگ لشت

ferdâ aresât bune qiâmet e dašt فردا عرصات بونه قیامت دشت

se re haft yaqin dârme devâzde re hašt سه ره هفت یقین دارمه دوازده ره هشت

(ج ۲: ۲۴)

ترجمه: مهر دوازده (امام) در دل خود لبالب دارم، آن سه تن را با زنجیر سگان در بیابان گذاشتم. فردا (روز) عرصات که دشت قیامت (برپا) شود، یقین دارم که آن سه (تن) در هفت طبقه (دوزخ) باشند) و دوازده امام در هشت طبقه بهشت.

«طالب که از شاعران شیعی مذهب است در یک رباعی در مدح پیامبر، یازده قصیده و یک قطعه در مناقب امام علی (ع) و یک ترکیب بند در مدح امام رضا (ع) و یک قصیده در مدح امام زمان (ع) دارد و این - گونه ارادت خویش را به پیامبر و آل رسول نشان داده است» (لطفی، ۱۳۹۰: ۵۱۶). او می‌خواهد تا خاک درگاه ائمه‌ی معصومین شود و خویش را بنده‌ی داغ به پیشانی زده‌ی امام علی (ع) می‌داند. همچنین او علی (ع) را فروغ ناصیه‌ی دین می‌شمارد. علاقه‌ی او به علی (ع) تا اندازه‌ای است که رهایی از خوف و خطر را در آسودن در زیر سایه‌ی ایشان دانسته آن‌طور که هر کس در این سایه بیاساید از هول محشر غمی نخواهد داشت.

• بندگی درگاه اهل بیت

بر همه سوگند که طالب صفت خاک در هشت و چهارم کنید

^۱ «امیر به عنوان یک شیعی از ملاحظات مذهبی به دور نبوده است و اندیشه‌اش را در این زمینه رمزگونه بیان می‌نمود» (داوودی، ۱۳۷۶: ۱۱۷).

(۵۲۰ : ۲۵)

• فروغ دین علی (ع)

ضیای دیده‌ی دانش صفای سینه‌ی عقل فروغ ناصیه‌ی دین علی ولی ا...

(۳۱۶۲ : ۹۵)

• پناه بردن بر درگاه امام زمان

از شرم این سیاه دلان می‌برم پناه بر درگاه امام زمان نقد عسگری

(۳۴۶۰ : ۱۰۹)

• ساقی فقط ساقی کوثر

نوشم می‌اگر در مجلس روحانیان باشم به غیر از ساقی کوثر نخواهم باده پیمایی

(۳۶۴۶ : ۱۱۷)

• ستایش درگاه امام رضا (ع)

درگاه کیست آن رفیع مقام که از او می‌چکد تراوش دین

درگاه پادشاه ملک و صفا نقد حیدر علی بن موسی

(۴۵۳۶-۴۵۳۵ : ۱۶۱)

• آسایش در زیر سایه‌ی امام علی (ع)

بیاسای در سایه‌ی شاه مردان وزین خوف‌ها رو رجایی طلب کن

(۲۱۳۹۵ : ۱۰۴۹)

• آرامش قیامت در گرو توسل به علی (ع)

غم از هول محشر نباشد کسی را که دارد چو شاه نجف پیشوایی

(۲۱۴۷۹ : ۱۰۵۳)

۴-۱-۱۰- مذمت دنیای مادی

آنچه بر محور موضوع دنیا ارتباط بیشتری با بحث‌های اخلاقی دارد و باید در اطرافش توضیح داده شود این است که دنیا در بسیاری از آیات و روایات و به تبع آن در بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان سمبل ضد ارزش مطرح شده است. در اکثر کتب اخلاقی مطالب قابل توجهی درباره‌ی مذمت دنیا آورده‌اند:

«الدَّيْنُ يُجِلُّ، الدُّنْيَا تَذَلُّ: دین بزرگ می‌کند و دنیا خوار می‌گرداند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۰).

«دنیا - کم و زیادش، حلال و حرامش - ملعون (سبب دوری از خدا) است، مگر آنچه انسان را بر تقوی الهی کمک کند، که این اندازه از دنیا به شمار نمی‌رود و هر که معرفتش قوی‌تر و کامل‌تر باشد اجتنابش از نعمتهای دنیا بیشتر و شدیدتر است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۶۲).

«در قرآن کریم از آنان که در دنیا زندگی می‌کنند، می‌خورند و می‌آشامند و تمتع می‌جویند مذمت نشده بلکه آنان که به دنیا دلخوش کرده‌اند و بدان آرامش یافته‌اند و در مقابل آخرتش برگزیده‌اند و در کنار آن کمبودی احساس نمی‌کنند، مذمت شده است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۲۰۳).

امیرپازواری دنیا را بی‌اعتبار خوانده است وی با اهمیت ندادن به مادیات کوشیده است با سرخوردگی‌های اجتماعی حاصل از وضعیت موجود زمان خویش و حاکم بر جامعه سازگاری ایجاد کند. طوری که ابراز ناخوشنودی از دنیا در اشعارش هویدا است. او معتقد است هر کس در این دنیا کمتر زیسته کمتر به گناه آلوده شده است.

• زندگی کمتر در دنیا موجب پاک زیستن

تو پنج روز عمر داری تره چیه پاک tu panj ruze ? omr dârni te re ċie bâk

هر کس این دنی کمتر بزسته هسه وء پاک harkas in deni kamter beziste hase ve pâk

(ج ۱: ۱۳۹)

ترجمه: تو پنج روز عمر داری، باکت از چیست؟ هر کس کمتر در این دنیا زندگی کرد پاک‌تر است.

• کسی از دنیای فریبنده بهره‌ای نبرده است

دنی دو رنگ هرگز نوو یکی رنگ deni do rang hargez navve yeki rang

صرفه نوره کسی بزمنه‌ی چنگ sarfe navere kasi be zamuneye ċang

(ج ۲: ۶۷)

ترجمه: دنیای دو رنگ هرگز یک رنگ نمی شود، کسی از دست زمانه بهره نمی برد.

• زر و سیم دنیا حاصلی ندارد

âdem çi hâsel âdemi zâd çi hâsel آدم چی حاصل آدمی زاد چی حاصل

zare šîše o sim o devât çi hâsel زر شیشه و سیم دوات چی حاصل

(ج ۲: ۵۷۰)

ترجمه: آدم چه حاصلی دارد و آدمی زاد چه حاصل، شیشه طلائی و دوات سیمین چه حاصلی دارد.

• نادان در گرداب زمانه فرو می رود

dunâ une ke lajenne zamuneye čam دونا اونه که مجنّه زمونه ی چم

nâdun un eke xorne zamuneye qam نادون اونه که خورنه زمونه ی غم

(ج ۲: ۸۴)

ترجمه: ای دل تو غم نخور، رسم زمانه این است، به خاطر بار هجر است که قامت زمانه خم شده است.

• از دری آمدن و از دری دیگر رفتن

nasihet yârûn men šomâ re ba ? uvem نصیحت یارون من شماره بؤوم

in dar dar âmu un dar vene men šum این در در آمو اون در ونه من شوم

(ج ۲: ۸۸)

ترجمه: یاران، من به شما نصیحت بگویم، من از این درد در آمدم، می باید از آن در بروم.

• دنیا به ثروتمندان نیز وفادار نیست

čandin bi kafen bamerdene mâl dârun چندین بی کفن بمرده مال دارون

in denyâ esâ hamiše hasse yârûn این دنیا اسا همیشه هسه یارون

(ج ۱: ۱۵۱)

ترجمه: چقدر مال داران، بی کفن مردند، این دنیا همیشه برپاست ای یاران.

• امیر دنیا را سه طلاقه می نماید

amir gene âlem re barutme ju ? i امیر گنه عالم ره بروتمه جوئی

sang re men sorin kemme derâze šu ? i سنگره من سرین کمه درازه شوئی

(ج ۲: ۲۳۴)

ترجمه: امیر می گوید دنیا را به (دانه) جویی فروختم، در شبان دراز من سنگ را بالش خود می کنم.

در دیوان طالب آملی نیز اشعاری با مضمون نکوهش دنیای مادی از بسامد بالایی برخوردار است. وی ضمن نصیحت به ترک دل بستگی دنیا اذعان می دارد که خوشی و ناخوشی دنیا کوتاه است و خرسند است که فرش او بوریا و مسند او مصلائی باشد؛ همچنین او نقش و نگار زمانه را رقم بر آب می داند. از دید حکیمانه ی وی خوشی و ناخوشی دنیا دو روز است و کسی در این میان بهره می برد که دل بر دنیای فانی نبندد.

• فلک فتنه جویی ناپایدار

فلک فتنه جویی است ناپایدار مر او را قضا و قدر دستیار

(۵۵۵۰ : ۲۰۸)

• طلب کردن از دنیا همانند جرم

اگر به سهو طلب کرده ای ز چرخ مراد ز جرم خویش پشیمان شو و دگر مطلب

(۶۵۲۷ : ۲۵۹)

• جهان بازیچه ای همانند سراب

بازی مخور که آب جهان جز سراب نیست زهریست در تراوش ازین چشمه آب نیست

(۸۸۴۰ : ۳۸۳)

• ناپایداری عمر

مدار این همه دل بستگی به رشته ی عمر که همچو رشته ی عهد سپهر محکم نیست

(۸۹۶۴ : ۳۹۰)

• عدم ثبات دنیا

جهان نه جای ثبات است پای دل بردار ز منزلی که بیاید گذشت درنگ مکن

ع-۱-۱۱- معرفت خداوند

«علم و معرفت از جهت شرافت و کمال به حسب شرافت مُدرک یعنی معلوم، مختلف و متفاوت است، پس هر قدر مُدرک بزرگوارتر و شریفتر باشد ادراک- یعنی معرفت به آن- عظیمتر و برتر خواهد بود. و شکی نیست که واجب- سبحانه - اشرف و اعلی و اجلّ موجودات است، پس معرفت به او بالاترین و شریفترین معرفت‌هاست» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۱۹۸).

«ریشه‌ی تمام ارزش‌های اخلاقی ایمان به خداست و از دیدگاه اسلام تا کاری به انگیزه‌ی ایمان انجام نگیرد ارزشمند نخواهد بود. خداشناسی علمی است که در تکامل اخلاقی، انسانی و معنوی ما مؤثر است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۴۶).

«هدف همه‌ی ادیان توحیدی در وهله‌ی اول شناساندن خداوند و وحدانیت او به تمام انسان‌ها بوده است. و یکتاپرستی اولین آموزه‌ی پیامبران الهی. در اسلام توحید به معنای وسیع کلمه تنها اعتقاد به خداوند نیست، بلکه اطاعت محض و تسلیم در برابر اوست» (پیروز و ملک، ۱۳۸۹: ۱۷۲).

بهترین روش برای خداشناسی و تحصیل معارف الهی روش اولیاء و انبیاء و از همه بهتر روش قرآن - کتاب آسمانی و بیان پروردگار- است که همه‌ی آنان فرموده‌اند آدمی تا خویش را نشناسد خدای خویش را نخواهد شناخت.

«برای امیر پازواری به عنوان یک مسلمان معتقد که تربیت مذهبی داشته است، شناخت خداوند بسیار مهم است. از دید امیر هر فردی برای شناخت خدا باید اول خود را بشناسد و جهان هستی نیز به عنوان نشانه‌ای برای رسیدن به اوست، و بارها به یکتایی، بخشایندگی و دستگیر بودن پروردگار تاکید دارد و از دشمنان خداوند بی‌زار است» (همان: ۱۷۳). وی با اقرار به قادر بودن پروردگار و تفکر در صنع خداوند و درک صفات او در پی شناخت خداوندگار خویش است.

• اقرار به یکتایی و علّام بودن پروردگار

قسم خورمه مه جان ومه دل مه دلارا qasem xorme me jâno me del me delârâ

بآن قادر فرد بهدون دونا be ân qâdere farde behdune dunâ

(ج ۲: ۲)

ترجمه: سوگند می‌خورم به جان، به دل و دلاری خودم، به آن توانای یگه‌ای که دانا و بهدان است.

• قدرت مطلق خداوند است

nesfe denyâ ke xâneye ka ? bu ? e نصف دنیا که خانه‌ی کعبونه

mašreq tâ maqreb xâleqe yek veju ? e مشرق تا مغرب خالق یک وجوئه

(ج ۱: ۱۵۶)

ترجمه: نیمه‌ی (= وسط) دنیا در (محل) خانه‌ی کعبه است، از مشرق تا به مغرب به اندازه‌ی یک وجب خدا است.

• درک کردن صفات حقّ موجب نورانیت دل

har ku be sefâte haq bayye qâne ? هر کس که به صفات حقّ بیثیه قانع

nure haq vene del re hakerde lâme ? نور حقّ و نه دل ره هکرده لامع

(ج ۱: ۱۴۳)

ترجمه: هر کس که به صفات حقّ قانع شد، نور حقّ دل او را نورانی کرد.

• حیران در قدرت پروردگار

vene hakerden fekre nohom semâre ونه هکرده فکر نهم شماره

? ajeb bisetun besâte in semâre عجب بیستون بساته این شماره

(ج ۲: ۱۶۵)

ترجمه: می‌باید که فکر آسمان نهم را کرد، عجب بی‌ستون (خدا) این آسمان را ساخت .

• آغاز هر سخن، نام خداوند

benyâde soxen nume xedâ xejire بنیاد سخن نوم خدا خجیره

negârandeye arz o semâ xejire نگارنده‌ی ارض و سما خجیره

(ج ۲: ۱۷۸)

ترجمه: در ابتدای سخن نام خدا خوب است، (نام) نگارنده‌ی زمین و آسمان، خوب است .

• تفکّر در صنع خداوند راهی به سوی شناخت او

? ajeb ? iš gâh besâte in denyâre عجب عیش گاه بساته این دنیاره

tâ xalqun bavinen bešnâsen xedâre تا خلقون بوینند بشناسند خداره

(ج ۲: ۱۶۷)

ترجمه: عجب عیش گاهی، این دنیا را ساخته است، تا (که) مردم ببینند و خدا را بشناسند.

• قدرت پروردگار در خلقت انسان

beşkle miun haft çeşmeye u besâte بشکل میون هفت چشمه او بساته

do talxo do šuro do seylo yeki nevâte^۱ دوتلخ و دو شور و دو سیل یکی نواته

(ج ۲: ۳۱۹)

ترجمه: به میان شکل آدمی هفت چشمه آب ساخت، (که) دو تلخ و دو شور و دو سیل و یکی نبات است.

• دوست خداوند نه فرماندهان ستمگر

gar duste var mere ru varen ya ru âr گر دوس و مره رو ورن یاروآر

ya Mansur pion varen be pâine dâr یا منصور پیون ورن به پایین دار

te vâsar mere pus kanen zârî zâr ته واسر مره پوس کنن زاری زار

analhaq bête sar ke te yâreme te yâr اناالحق بته سرکه ته یارمه ته یار

(ج ۲: ۵۶۰)

ترجمه: اگر به خاطر تو با زاری پوست مرا بکنند، یا همانند منصور به پای دار ببرند. اگر به خاطر دوستی تو پوست مرا به زاری بکنند اناالحق برای تو می گویم که یار تو هستم، یار تو.

معرفت خداوند در اشعار طالب نیز جلوه‌ی خاصی دارد وی به دیده‌ی عارف به شناخت در خداوند می‌نگرد و در جایی می‌گوید که جز ستایش خداوند کار دیگری ندارد و در جایی اذعان می‌کند با آن که از همه دور است ولی به خدا نزدیک است. او حاضر است تا با مژگان چشم در جستجوی شناخت حق برود. وی معتقد است بنده هر اندازه گناه کار باشد ولی غفران الهی همه‌ی آن لغزش‌ها را در بر می‌گیرد.

^۱ «خداوند در میان چهره‌ی آدم هفت چشمه ساخت و منظورش از دو تلخ، مایه‌ی گوش، دوشور، آب دو سوراخ بینی، دو سیل، آب دو چشم و یک نبات، آب دهان است» (ستوده و داوودی درزیکلائی، ۱۳۸۴: ۳۵۶).

- سرشت طالب با حمد خداوند عجیب است
مرا جز نیت حمدت بدل نیست
جز این اندیشه ام در آب و گل نیست
(۱۳: ۱)
- سپردن راه برای معرفت پروردگار با مژگان چشم
یارب تو چه قبله‌ای که فرسود
پای مژه‌ام به جستجوییت
(۷۵۳۵: ۳۱۴)
- دلی محو صفات پروردگار
تاگشته یقینم که صفت مظهر ذاتست
در معرفت ذات دلم محو صفاتست
(۸۰۳۶: ۳۴۰)
- خداوندی غفور
«طالب» هر آنقدر که برد جرم سوی دوست
غفران او نظر به گناهش نمی‌کند
(۱۱۹۰۸: ۵۴۷)
- از همه دور و به خدا نزدیک
گرچه دور از همه گشتم ز خدا دور نیم
همه جا جلوه‌ی او می‌نگرم کور نیم
(۱۶۵۱۲: ۷۹۵)
- پروردگار معرف و بنده مجهول
او ذات هما و ما به نسبت بومیم
گر او معرف، ما همه مجهولیم
او محرم راز خویش و ما محرومیم
ور او موجود، ما همه معدومیم
(۱۹۷۱۱-۱۹۷۱۰: ۹۷۰)

۴-۱-۱۲- معرفت نفس

«از قدیمی ترین دستورات حکیمانه‌ی انبیاء عظام که اعتبار خودش را همیشه حفظ کرده و بلکه تدریجاً ارزش آن بیشتر هم کشف شده است، انسان شناسی است و این جمله‌ی معروف از آنهاست که: ای انسان خود را بشناس. این جمله برای دو منظور گفته شده است: ۱- ای انسان خودت را بشناس تا خدا را بتوانی بشناسی ۲- خود را بشناس تا بدانی که در این زندگی و در این جهان چه باید کرد و چگونه بایستی رفتار کرد» (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۰۸-۱۰۹).

«اگر انسان خودش را درست شناخت، حقیقت هستی و حقیقت حیات و زندگی خود را به خوبی دریافت» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۳۳).

هدف اصلی از معرفت و شناخت نفس، معرفت و شناخت خداوند است و این دو مقوله، اجزای لاینفک یک پیکر می‌باشند که این بحث رابطه‌ی مستقیم با صفات و تجرّد نفس دارد. بنابراین هرچقدر نفس آدمی صاف‌تر باشد شناخت خویشتر آسان‌تر خواهد بود.

«امیر به دلیل آنسی که با قرآن دارد در شعرش به چگونگی آفرینش انسان اشاره کرده است و انسان را موجودی ارزشمند و دانای اسماء الهی معرفی می‌کند و غرض از آفرینش انسان را عشق می‌داند» (پیروز و ملک، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

در دیوان امیر پازواری مقوله‌ی معرفت نفس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی با تأسی از احادیث و روایات معصومین این مؤلفه را در جای جای اشعارش به کار بسته است؛ البته گاهی به رگه‌های عرفان اسلامی نیز در اشعار وی برمی‌خوریم. او با یادآوری به خلقت انسان که در چهل صباح و باستان پروردگار صورت پذیرفت به عظمت نوع انسان اشاره کرده است و معتقد است که موجودی که دارای چنین شرافتی است نباید خویش را ارزان بفروشد.

• آفرینش انسان از خمیر گل

اون حال که خدا او کرده آدم خاک un hâl ke xedâ u kerde âdeme xâk

مه گل ره خمیرها کرده ته غم واک me gel re xamir hâkerde te qam e vâk

(ج ۲: ۷۱)

ترجمه: آن خاک که خدا گل آدم را با آن می‌سرشت، گل مرا با هوای غم تو خمیر کرد.

• انسان تفسیر حدیث قدسی (كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا)

من واجب الوجود علم الاسماه
 "men "vâjebolvojud e ? allamalasmâme"
 كُنْتُ كَنْزاً گرہ رہ من بوشامہ
 "konto kanzan" gereh re men bošâme
 خمیر کردہ آب چهل صباہ
 xamir kardeye âbe čehel sebâme
 ارزان مفروش دُرِّ گرانہامہ
 arzun mafroš dorre gerânbehâme

(ج ۱: ۱۶۰)

ترجمہ: من دانای نام‌های واجب‌الوجود هستم، گرہی (كُنْتُ كَنْزاً) را من باز کردم . خمیر کرده آب چهل صبا هستم، (مرا) ارزان مفروش، دُرِّ گران‌بها هستم .

• ابتدا خود شناسی، سپس خداشناسی

تا (مَنْ عَرَفَ) خویش رہ بخونستیما
 tâ "man ? arefa" xiš re baxunestimâ
 جز ذات دیگر ندونستیما
 joz zâte xedâ digger nadunestimâ

(ج ۲: ۱۱)

ترجمہ: تا «مَنْ عَرَفَ» خود را نخوانده بودم، جز ذات خداوند (ذات) دیگری نمی‌دانستم.

• دُنْبِه (وجود) آدمی را هر چه ریز ریز کنی تمام نمی‌شود

تیغ عزرائیل که هرگز وگند نبونہ
 tiqe ? ezrâiile ke hargez ve kond nabune
 دنبہی آدمی که اینجی تُم نبونہ
 denbeye âdemie ke inji tom nabune

(ج ۱: ۱۳۲)

ترجمہ: تیغ عزرائیل است که هرگز کند نمی‌شود، دنبہ (وجود) آدمی است که هر چه ریز ریز می - کنند تمام نمی‌شود.

• انسانی که از خاک است نباید بی‌وفا باشد

آدم ذرّہ خاکہ هر چی که اولیا بو
 âdem zerre xâke harçi ke ouliâ bu
 حیفہ کہ آدمی آنہ بی‌وفا بو
 heyfe ke âdemi anne bi vefâ bu

(ج ۲: ۵۷۶)

ترجمه: انسان ذره‌ای خاک است هرچند که از اولیاء باشد، صد حیف است که آدمی اینقدر بی وفا باشد.

• انسان جامع همه‌ی خوبی‌ها

besâte tere un tur ke vesse sane ؟ بساته تره اون طور که وسه صانع
hâkerde bête tan hame čiz re jâme ؟ ها کرده بته تن همه چیزه جامع

(ج ۱: ۱۴۱)

ترجمه: خدا آن‌طور که می‌خواست تورا ساخت، در تن تو همه چیز (همه خوبی‌ها) را جمع کرد.

• کسی که خود را بشناسد قدر دوستی را می‌داند

un tur donne xiši re unke dunne xiši اون دوئه خویشی ره اونکه دوئه خویشی
men dumme ke me sute del re ke xiši من دومه که مه سوته دل ره که خویشی

(ج ۲: ۲۵۶)

ترجمه: کسی قدر دوستی را می‌داند که خود را بشناسد، من می‌دانم که با دل سوخته‌ام چه کسی خویشاوند است.

• آفرینش انسان با عشق

avvel geme bâ qâder afsuneye ešq اول گمه با قادر افسونه‌ی عشق
besâte gele âše q bahuneye ešq بساته گل عاشق بهونه‌ی عشق

(ج ۲: ۶۳)

ترجمه: اول می‌گویم که قادر افسانه‌ی عشق، گل آدم را همراه با بهانه‌ی عشق ساخته است.

طالب آملی نیز در مقوله‌ی معرفت نفس اشعاری نغز و زیبا دارد و مطابق با اشعار امیر می‌باشد. وی گاهی توصیه به خودشناسی می‌کند و در جایی دیگر مُعرّف احوال خویش است. در جایی می‌خواهد خود را بشناسد و در جایی دیگر مرتبه‌ی والای انسانی را واگویی می‌کند. وی انسان‌ها را به جای آن که در پی مسند-نشینی و مقام دنیوی باشند، دعوت به خودشناسی کرده و معتقد است که انسان روح پاک الهی و کیمیای دستان پروردگار است.

- دعوت به خودشناسی
 بشناس گوهر خود و در جیب کان مریز
 مسندنشینی و کله‌ی خسروان مخواه
 (۳۰۱۷:۸۹)
- مرتبه‌ی انسان بالاتر از خورشید
 چون کنم رغبت ویرانه‌ی خفاشی چند
 من که در خلوت خورشید نشیمن دارم
 (۱۴۱۵۱:۶۶۷)
- انسان روح قدسی خداوند است
 سراپا روح قدسم جمله با تن دشمنی دارم
 نسیم گلشن‌ام با دود گلخن دشمنی دارم
 (۱۴۱۷۶:۶۶۹)
- در جستجوی شناخت خویش
 خواهم یکی معرفّ احوال خود شوم
 خود دست خویش گیرم و دلّال خود شوم
 (۱۵۲۰۳:۷۲۴)
- وصف حال خویش
 نی خلق این جهانم و نی آن جهانیم
 من خود ز خلق خویش نیم آگه ای سپهر
 نی خاکیم به رتبه و نی آسمانیم
 باری تو وانمای بنوعی که دانیم
 (۲۱۱۸۹-۲۱۱۸۸:۱۰۴۰)
- انسان کیمیای خداوند است
 سزاوار اکسیر اعظم تویی تو
 برو صحبت کیمیایی طلب کن
 (۲۱۳۶۳:۱۰۴۸)

۴-۱-۱۳- یقین

«الْيَقِينُ رَأْسُ الدِّينِ: يقين یعنی اعتقاد جزمی که از روی دلیل و برهان باشد سر دین است و مانند سر، که بر سایر اعضاء مقدم است و از همه عمدۀتر است بر سایر ارکان دین مقدم است و از همه عمدۀتر است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۱۴).

«ضدّ جهل مرگب و حیرت و شک، یقین است و نخستین مرتبه‌ی یقین اعتقاد ثابت و جازم مطابق با واقع است که با هیچ شبهه‌ای هرچند قوی زایل نشود. پس اعتقادی که مطابق با واقع نباشد یقینی نیست» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۷۵-۱۷۶).

یقین از شریف‌ترین و مهم‌ترین فضایل اخلاقی است که جز انسانهای پاک سرشت به آن دست نمی‌یابند و کسی که به آن برسد به والاترین مرتبه و بزرگترین سعادت نائل شده است. امیر به برحق بودن امامان معصوم یقین دارد و مطمئن است که جایگاه آنان در بهشت ابدی و مکان دشمنان آنها در دوزخ است. او همچنین یقین دارد که آدمی اگر زهر بنوشد بهتر از آن است که نان افراد نامرد و زبون را بخورد.

• یقین به دانستن جایگاه ائمه‌ی معصومین و دشمنان آنها

dârme do šeš mehr re del miun mašt دارمه دو شش مهر ره دل میون مشت
se re be biâban behešt bâ sage lašt سه ره به بیابان بهشت با سگ لشت
ferdâ aresât bune qiâmet e dašt فردا عرصات بونه قیامت دشت
se re haft yaqin dârme devâzde re hašt سه ره هفت یقین دارمه دوازده ره هشت
(ج ۲: ۲۴)

ترجمه: مهر دوازده (امام) در دل خود لبالب دارم، آن سه تن را با زنجیر سگان در بیابان گذاشتم. فردا (روز) عرصات که دشت قیامت (برپا) شود، یقین دارم که آن سه (تن) در هفت طبقه (دوزخ) باشند) و دوازده امام در هشت طبقه بهشت.

• نوشیدن زهر بهتر از خوردن نان نامردان

ire men yaqin dumme tu?i yaqin dun ایره من یقین دوّمه توئی یقین دون
mard ar zahr xure behtere nâmarde nun مرد ار زهر خوره بهتره نامرد نون

(ج ۲: ۱۰۳)

ترجمه: این را من به یقین می‌دانم و تو نیز به یقین بدان، مرد اگر زهر بخورد بهتر است تا نان نامرد را بخورد.

طالب آملی در ابیات مختلف از مضمون یقین بهره جسته است. در جایی از خداوند می‌خواهد تا دلش را به نور یقین روشن کند و به او باریک بینی عطا نماید. در جایی دیگر اذعان می‌کند که اسرار جهان را به یقین می‌داند و در بیتی دیگر با توصیه به سوزاندن و از بین بردن شک و تردید، تنقیر خود را از آن اعلام می‌کند. او یقین را به گلستانی تشبیه می‌کند که باید از آن بهره گرفت.

• درخواست یقین از درگاه الهی

دلم را چشمه‌ی نور یقین ساز در این تاریکیم باریک بین ساز

(۶: ۱)

• یقین به اسرار جهان

اسرار جهان جمله یقین است مرا وز زندگی خویش همین شک دارم

(۹۷۱: ۱۹۷۲۳)

• به آتش کشیدن شک و تردید

از گلستان یقین «طالب» چو گل چندی به کام شعله‌ی خار و خس تشکیک می‌باید شدن

(۸۲۳: ۱۷۰۳۹)

۴-۲- اخلاق فردی

«اخلاق فردی یعنی کارهایی که به خود شخص مربوط می‌شود و در انجام آن‌ها اصالتاً رابطه‌ی با خدا منظور نیست گو این که ممکن است با خدا و احیاناً با مردم هم ارتباط پیدا کند، ولی در آن بالاصاله فقط رابطه‌ی با خود انسان ملحوظ است؛ مثل شکم‌بارگی و شهوترانی. چه این که انسان پرخور باشد یا کم غذا و دنبال شهوت برود یا نرود در اصل به خود شخص مربوط است اگرچه به این لحاظ که ممکن است در یک صورت اطاعت خدا و در یک صورت مخالفت خدا باشد، با خداوند هم ارتباط پیدا می‌کند و یا مثل ارضاء غریزه‌ی جنسی که منشاء آن صفت نفسانی شهوترانی است و به منظور پاسخ‌گویی به آن انجام می‌شود. پس اصلاً به خود شخص مربوط می‌شود ولی این بدیهی است که ناگزیر با شخص دیگری نیز ارتباط پیدا می‌کند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۱۶)

مؤلفه‌های اخلاقی در حوزه‌ی فردی عبارت‌اند از: آرزو و امید، استکمال و کمال طلبی، اغتنام فرصت، انصاف، حریت و آزادگی، حزم و دوراندیشی، حسرت و پشیمانی، سکوت و خاموشی، شجاعت، صبر، علم و دانش، قناعت و کلام نیک و عفت کلام.

۴-۲-۱- آرزو و امید

«الآمانیُّ هَمَّةُ الرَّجَالِ: آرزوها همت مردان است یعنی آرزوهایی که مردان می‌دارند و مناسب ایشان است قصد کارهای خیر است که داشته باشند که بکنند و به غیر از این آرزویی از مردان قبیح است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۳۴).

قال رسول الله... (ص): «كُنْ لِمَا تَرْجُوا أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُوا: آنچه امیدش را نداری امیدوارتر باش از آنچه بدان امید داری» (علاءالدین، ۱۳۸۹ ه.ق.: ۵۹۰۴).

وقتی انسان گمان داشته باشد که در آینده نعمتی نصیب او خواهد شد که از آن لذت خواهد برد و بهره می‌برد؛ از این اندیشه، احساس خوبی و حالت مطلوب و شیرینی به وی دست می‌دهد که به آن امید و آرزو گویند و انسان را به آمل و آرزومندی وا می‌دارد.

«رجا و امیدواری عبارت است از: انبساط و سرور در دل به سبب امر محبوبی. امیدواری و رجا وقتی صدق می‌کند که آدمی توقع و انتظار محبوبی را داشته باشد که اسبابی را که در اختیار اوست فراهم کرده باشد و دیگر چیزی نمانده باشد مگر آنچه در اختیار او نیست» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۸۹-۳۰۰).

امیدواری و آرزومندی از جمله صفات ضروری است که انسان مصمم و با اراده را به حرکت در مسیر کمال و وارستگی سوق می‌دهد و نبود این خصلت نقصی در خصائل انسانی و روانی به شمار می‌آید که تأثیر ناخوشایند خود را بر رفتار و نهایتاً بر سعادت و معنویت وی خواهد نهاد.

امید و آرزو در اشعار امیر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است طوری که ابیات بسیاری از اشعار وی به این موضوع اختصاص دارد. آرزوی جوانی، آرزوی آبادانی شهر و دیار، آرزوی شفاعت پیامبر اکرم (ص)، زیارت قبور ائمه‌ی اطهار (ع)، امید به غفران الهی، آرزوی سلامتی برای یار از جمله مقوله‌های پرکاربرد است که این شاعر در اشعارش به کار بسته است.

• امید به مغفرت الهی

omid e mahšare ruz nazd e qaffâre امید محشر روز نزد غفاره

un vaqt karde fâš bune har çi ke dâre اون وقت کرده فاش بونه هرچی که داره

(ج ۲: ۲۲۱)

ترجمه: روز محشر نزد خدای غفار امید دارم، (در آن وقتی (که) هر کس عملی دارد فاش می‌شود.

• امید به شفاعت پیامبر(ص) در آخرت

(با) بدر منیر سید مصطفی ره
 (bâ) badr e monir seyyede mostefâ re
 ختم پیغمبر شفیع دارالبقاره
 xatm e peyqamber šafi e dârolbeqâre
 امیر دلتنگ دارنه همین طمع ره
 amir e deltang dârne hamin tama re
 فردا آخرت شفاعت خواه بو ماره
 ferdâ âxeret šefâ et xâh bu mâre

(ج ۲: ۱۶۸)

ترجمه: (ب) بدر تابان سید مصطفی(ص) را، ختم پیغمبر(آن) شفیع خانه‌ی آخرت را. امیر دل‌تنگ همین طمع را دارد، (که) فردای آخرت شفاعت خواه ما باشد.

• آرزوی زیارت مرقد امام رضا(ع)

یا شاه مردون هده مه مدّعاره
 yâ šâh e mardun hade me modde âre
 کشه بزئم قبر امام رضاره
 kaše bazenem qabre emâm rezâre

(ج ۱: ۱۳۰)

ترجمه: ای شاه مردان (امام علی) حاجت مرا روا کن. تا ضریح امام رضا را در آغوش بگیرم.

• آرزوی جوانی برای شروع کار و باغبانی

امیر گنه یکباری من جوون بووام
 amir gene yekbâri men jevun ba uvem
 کره سنگ دشت باغبون بووام
 kare sang e dašt e bâqebun ba uvem

(ج ۱: ۱۳۱)

ترجمه: امیر می گوید ای کاش یک‌بار جوان می‌شدم، باغبان «کروسنگ دشت» می‌شدم.

طالب آملی در برخی موارد نظراتی هماهنگ و موافق با امیر پازواری دارد. وی معتقد است که امیدواری سبب آن شد تا به هر چیز که می‌خواهد برسد. او آرزوی دیدن دوباره‌ی وطن را می‌کند. همچنین او میل به ملاقات با خموشان دارد. امید و آرزوی طالب در بُعد دینی همانند امیر پازواری است. آرزوی شفاعت از نبی اکرم(ص) را دارد و از همه می‌خواهد تا او را خاک در گاه دوازده امام بدانند.

• در آرزوی وطن

تیم ز دیدن کشمیر شاد چون طالب

که سیر ساری و گلگشت آلمم هوس است

(۲۱۸۸۷:۱۰۷۳)

• آرزوی ملاقات با خموشان

چندانکه در آرزوی خود می‌نگرم

جز میل ملاقات خموشانم نیست

(۱۸۵۷۰:۹۰۶)

• آرزوی شفاعت از پیامبر اکرم (ص)

به کف دارم یکی حکم شفاعت از شه‌یثرب

زطرغرای تواین پروانه را می‌خواهم امضایی

(۳۶۸۰:۱۱۸)

• آرزوی خاک شدن به درگاه دوازده امام

بر همه سوگند که طالب صفت

خاک در هشت و چهارم کنید

(۵۲۰:۲۵)

۴-۲-۲- استکمال و کمال طلبی

«استکمال: تمام شدن، تمامی خواستن، طلب تمامی کردن» (دهخدا، ذیل واژه‌ی استکمال).

تمایل داشتن به کمال و صعود به درجات والای اخلاقی، عرفانی و شرعی از اهداف مهم و اساسی هر انسان مسلمانی است که در جستجوی رسیدن به سعادت ابدی است. «کمال طلبی و حرکت و گذر از بودن به شدن هدف خلقت است، این میل محصول خودشناسی است» (حسن پور، ۱۳۹۰: ۲۰۴).

از دید امیر پازواری انسان تا در محک آزمایش قرار نگیرد عیارش مشخص نمی‌شود. به نظر امیر پازواری برای مهرورزی باید پاک بود، آن‌گاه عشق ورزید. وی با این مثال که طلا تا در کوره‌ی آتش نرود عیار و خلوصش مشخص نمی‌شود به این نکته اشاره دارد که انسان باید سختی‌های زیادی را برای بلندمرتبه شدن تحمل کند.

• زدودن عیب و علت برای بلند مرتبگی

گتیم بورزیم مهر ته گوهر پاک getim baverzim mehre te gohere pâk

گتی توئ سون پر زنن شه سینه‌ی چاک geti to? e sun por zannen še sine çâk

گتیه تش نزن دلره بسوی خاشاک geteme taš nazen delre be suye xâšâk

گتی که طلا تش نخوره نوو پاک^۱ geti ke telâ taš naxore navve pâk

(ج: ۲: ۷۲)

ترجمه: گفتم که مهر تو گوهر پاک را بورزم، گفتی مانند تو زیادند که سینه‌ی خود را چاک می‌زنند. گفتم دل مرا مانند خاشاک آتش نزن، گفتی اگر طلا آتش نخورد پاک نمی‌شود.

طالب آملی معتقد است که نباید به پستی قرار کرد و باید بلندی مرتبه جست و زمانی که رسیدن به درجات والا برای فرد مهیاست، نباید به اندک و نشیب قناعت نمود. او امیدوار است تا روزی از بزرگان شرع شود و می‌خواهد تا زنگار را از دل بزدايد و معتقد است که اگر دل جلا نپذیرد از طراوت و شادابی خواهد افتاد.

^۱ «مراد از بیت این است که هر کس در زندگی سختی نبیند و در کوره‌ی آزمایش پخته نگردد، عیب و علتش از بین نمی‌رود» (محسن زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۳).

• بلندی مرتبه جستن

مده قرار به پستی دلا بلندی جوی

چو صدر هست قناعت به آستانه مکن

(۱۷۰۵۸ : ۸۲۴)

• آرزوی مرتبه‌ی بلند در دین و شریعت

هم اهل دل و هم اهل دین خواهم شد

انگشتر شرع را نگین خواهم شد

(۳۹۲ : ۹۴۳)

• زدودن زنگار ازدل برای برتری

ز اندیشه به روی خویش نگذارم رنگ

بر پردگی سینه زخم دایم چنگ

آری سازیست دل، که چون نوازش

یک لحظه افتد هزار سال از آهنگ

(۴۷۹ : ۹۵۲)

۴-۲-۳- اغتنام فرصت

«اغتنام: دریافتن فرصت، دریافتن وقت» (دهخدا، ذیل واژه‌ی اغتنام).

«اغتنام فرصت و بهره‌گیری از زیبایی‌های موجود در جهان یکی از اندیشه‌های اساسی بسیاری از اندیشمندان بوده و خواهد بود. مشهورترین نماینده‌ی این نوع تفکر در ادب فارسی خیام است که پافشاری او بر این مضمون و تداوم او در درنگ اندیشمندان در برابر هستی، او را در این گونه‌ی اندیشگانی، بلند آوازه کرده است» (حسام پور و حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۳۸).

«امیرپازواری وقتی خود را درمقابل مرگ عاجز و ناتوان می‌بیند و نمی‌تواند راهی برای گریز از آن بیابد، بر اهمیت اغتنام فرصت و خوش باشی در زندگی تأکید می‌کند و حتی بر از دست دادن فرصتها و بر بردارفتن جوانی‌اش حسرت می‌خورد» (پیروز و ملک، ۱۳۸۹: ۱۸۷). از نگاه او دنیا محلی است ناپایدار. وی توصیه می‌کند که از لحظه لحظه‌ی فرصت باید بهره گرفت. از این رو امیر نگاه عبرت انگیز و آینده-نگرش را بدرقه‌ی راه خوانندگان اشعار خویش می‌کند.

• دم را غنیمت شماریم، شاید فردایی نباشد

beru šu o ruz bâ ham jedâ na ? uvim برو شو و روز با هم جدا نوویم
besyâr šu o ruz ine ke mâ na ? uvim بسیار شو و روز اینه که ما نوویم
dar bande qam e gozašte ye denyâ na ? uvim در بند غم گذشته‌ی دنیا نوویم
amruz re xeš dâr balke ferdâ na ? uvim امروز ره خوش دار بلکه فردا نوویم
(ج ۲: ۹۱-۹۲)

ترجمه: بیا تا هر شب و روز با هم جدا نباشیم، بسی شب و روز می‌آید که ما در دنیا نخواهیم بود.
در بند غم‌های گذشته دنیا نباشیم، امروز را خوش بگذرانیم بلکه فردا نباشیم.

• غنیمت شمردن حال

še dâšt o nedâšte qam re nanne dâšten شه داشت و نداشت غم ره ننه داشتن
dam hamin dam ine ke vine dâšten دم همین دم اینه که وینه داشتن
(ج ۲: ۱۲۶)

ترجمه: غم دار و ندار خود را نباید داشت، دم همین دم است که باید آن را نگه داشت.

• هر چیز در وقت خود نیکوست

بد مزوئه منه طبع ندومه چیره bad mezzu? e mene tab? Nadumme čire
انجیل به هنگوم رسنه اسا که دیره^۱ anjil be hengum rasenne esâ ke dire
(ج ۲: ۱۸۱)

ترجمه: طبع من ناخوشایند است و نمی‌دانم چرا، انجیر به وقت خود می‌رسد، اکنون که دیر است.

• حسرت بر از دست رفتن گذشته

او محل که بتونستیم ندونستیم u mahal ke betunestimâ nadunestimâ
اسا که بدونستیم نتونستیم esâ ke bedunestimâ natunestimâ
(ج ۲: ۱۱)

ترجمه: آن زمان که توانایی داشتم، دانایی نداشتم، اکنون که دانایی دارم، توانایی ندارم.

طالب آملی نیز همانند امیر بر اغتنام فرصت و خوش باشی در دنیای گذرا تأکید می‌ورزد. از دید خیام-گونه‌ی طالب دنیا محلی برای عبور است و می‌گوید که عمر جوانی همانند عمر چندروزه‌ی گلی است که زود به پایان می‌رسد و باید این چند روز را به خوبی و خوشی طی کرد. وی حتی آخرین شب عمر انسان را به آن اعتبار که در شمار عمر و زندگی می‌باشد غنیمت می‌شمارد و توصیه به بهره بردن از آن می‌کند. در جایی دیگر خویش را مهمان چند روزه‌ی دنیا می‌داند و هم‌صحبتی دیگران با خود را غنیمت می‌شمارد.

• جوانی عمری به کوتاهی گل

جوش جوانی و جوش گل سه روزه است خوش گذران این دو روزه‌ی گذران را
(۴۴: ۳)

• شام هجران و مرگ غنیمت است

هر چند که شام غم گسلد رشته‌ی حیات چون در شمار عمر بود پس غنیمت است
(۷۵۱۹: ۳۱۳)

^۱ «مصرع دوم یعنی مطلوب نیز باید زودتر و به موقع پاسخ کار را بدهد تا وقت سپری نشود» (محسن‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۷)

● غنیمت شمردن هم‌صحبتی خویش

مهمان یک دو روزه‌ی این بزم عشرتم

غافل مشو که صحبت ما بس غنیمت است

(۳۱۳ : ۷۵۲۱)

۴-۲-۴- انصاف

«انصاف: داددادن. عدل کردن. داد کردن. نصف کردن و برابر داشتن که بر هیچ طرف زیادی نشود. برابر- داشتن بین دو طرف و معامله کردن با آنها به عدل» (دهخدا، ذیل واژه‌ی انصاف).
«الانصافُ زین الإمرة: انصاف یعنی عدالت آرایش امارت و حکومت است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ ج ۱: ۲۳۰).
دیدگاه امیر پازواری به مؤلفه‌ی انصاف دیدگاه دین و شریعت است. در جایی انصاف را نیمه‌ای از شریعت می‌داند و در ابیاتی دیگر آن را مقدم بر اطاعت می‌داند. او یار خویش را دعوت به انصاف می‌کند و از این- که یارش با رقیب مراوده می‌کند در عذاب است.

• انصاف نصف شریعت

diruz bâ raqib ništi te re ? ebret nie دیروز با رقیب نشستی تره عبرت نیه
mager ke ensâf nesfe šari? et nie مگر که انصاف نصف شریعت نیه
(ج ۲: ۱۹۶)

ترجمه: دیروز با رقیب نشستی، ترا عبرت نیست؟ مگر که «انصاف»، نصف شریعت نیست؟

• انصاف مقدم بر اطاعت

me dust bâ raqib nište qebâhet nie مه دوست با رقیب نشسته قباحت نیه
mager ke ensâf bâlâye etâ? et nie مگر که انصاف بالای اطاعت نیه
(ج ۲: ۱۹۶)

ترجمه: یار من با رقیب نشسته و قباحتی برای او نیست، مگر که انصاف، مقدم بر اطاعت نیست؟

از نظر طالب آملی هر متاعی را بهایی است اما این انصاف است که کم آن هم بسیار است. وی در جایی دیگر به خویشتن از دیده‌ی انصاف می‌نگرد و متواضعانه می‌گوید که لاف زنی بیش نیست. در جایی دیگر انسان‌های بی‌انصاف را دون‌فطرت و پست می‌داند و دیگران را دعوت به انصاف دادن می‌نماید. همچنین طالب انصاف را همانند علم و دانشی می‌داند که یادگیری و به کار گرفتن آن را بر هر انسانی ضروری می‌داند.

• انصاف، سرمایه‌ای گران‌بها

ذره‌ای انصاف می‌خواهم ز همکاران بوام

تا غنی سازم بآن سرمایه امید فقیر

هر متاعی را کثیر او قلیل آید به چشم

جنس انصاف است آن کآمد قلیل او کثیر

(۴۲: ۸۸۷-۸۸۸)

• تواضع نتیجه‌ی انصاف

همه لافم همه لافم همه لاف

چو در خود بنگرم در چشم انصاف

(۱۹۷: ۵۲۸۳)

• انسان دون فطرت انصاف ندارد

«طالب» این دون فطرتان رانشاه از انصاف نیست

هر زبان بیهوده اظهار سخندانی چه سود

(۴۱۳: ۹۳۹۵)

• دعوت به انصاف

ره انصاف سرکن بادللم از اُشتمم باز آ

که این هندوی عاجز ترکمانی بر نمی‌تابد

(۵۶۷: ۱۲۲۸۸)

• انصاف برابر با علم ودانایی است

ای دل از دفتر انصاف روان کن ورقی

حیف باشد که در این علم نخوانی ورقی

(۸۹۶: ۱۸۳۹۶)

۴-۲-۵- حریت و آزادگی

«آزادی. آزادمردی. حرار. حری. آزاد شدن. آزادمرد شدن. آزادگی» (دهخدا، ذیل واژه‌ی حریت).

رهبران و پیروان واقعی اسلام به خوبی واقف‌اند که اندیشه‌ی ناب توحیدی هرگز به مؤمن اجازه نمی‌دهد که به غیر خدا سر سپارد و برده‌ی دیگران شود. در دیدگاه اسلام انسان و آزادگی هم‌زاد یکدیگرند و این، ستم خود با دیگران است که او را به بردگی می‌کشد و بی اراده می‌کند

«الْحُرُّ حُرٌّ وَّ إِن مَسَّهُ الضُّرُّ: آزاد، آزاد است هر چند برسد به او سختی و زیان» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۳۴۹: ۱).

«آزادی عبارت است از؛ بنده به دل در تحت بندگی هیچ چیز نباشد از مخلوقات از آنچه اندر دنیاست و نه آنچه در آخرت است» (فروزان فر، ۱۳۸۱: ۳۴۳).

شرافت آدمی به این است که هرگز عزت خویش را بازیچه‌ی دست انسان‌های حقیر و زورگو قرار ندهد و تحت هیچ شرایطی به بردگی و اسارت کسی درنیاید حتی اگر این موضوع به قیمت جان شخص تمام شود.

«کلمه‌ی آزادی در فرهنگ سنتی و گذشته‌ی ایران دو مفهوم اساسی داشت: دو مفهوم فلسفی و کلامی آن مترادف بود با "حریت" و یا "اختیار" که مفهوم نقیض "جبر" را به یاد می‌آورد و در معنای فردی و عرفی آن در برابر "بند" و "زندان" قرار می‌گرفت» (یاحقی، ۱۳۷۴: ۱۶).

«امیر پازواری آزادمردی از دیار پاک شمال ایران است که آزادگی و حریت خود را در گرو قدرت طلبان و ناکسان قرار نمی‌دهد. او حتی حاضر است به مرگ تن در دهد ولی تسلیم نشود. در اشعار او مشهود است که وی با تأثیرپذیری از منش امامان و معصومین (ع) ظلم و ستم را بر نمی‌تابد و با آن مبارزه می‌کند» (حاجی بابائیان، ۱۳۸۹: ۴۵۰).

- تباه شدن گوشت بدن و تسلیم نشدن.

amir gene mi tan re tefâ kaši kas امیر گنه می تن ره طفاکشی کس

našumme men un kiče ke burde nâkas نشومه من اون کیچه که بورده ناکس

(ج ۲: ۴۹۰)

ترجمه: امیر می گوید اگر کسی تن مرا تگه تگه کند، به آن کوچه‌ای که ناکس رفته باشد نمی‌روم.

- عاقل هیچ‌گاه نامردان را دوست خود نمی‌داند.

امیر گنه هر کس عقل دارنه هدیوس amir gene harkas ? aql darne hadivas
 ناکس مردمونره هرگز نوونه شی کس nâkas mardemun re hargez navune šikas
 (ج ۲: ۴۹۱)

ترجمه: امیر می گوید هر کس که به او عقل داده شده است، مردمان ناکس را دوست خود نمی گوید.
 • دوری از نامردان و نخوردن نان آنها.

بخور گرد راه و نخور نامرد نون baxer garde râh o naxer nâmarde nun
 نامرد بخوش قول بونه زی پشیمون nâmard be xoš qul bune zi pašimun
 (ج ۲: ۱۰۳)

ترجمه: گرد راه را بخور اما نان نامرد را نخور، نامرد به قول داده‌ی خودش زود پشیمان می شود.
 • مهر ناکسان بدتر از سوزاندن قرآن، شراب خواری

صنعان صفت ترسا وجه بدی ین san ? an sefet tarsâ vače badiyen
 خمر خوردن و مصحف بسوجنّین xamr baxerden o moshef basujeniye
 زنّار دوستن و خوگ بچرائنّین zennâr davesten o xuk bečerâ ? eniye
 سی واربهتر که ناکس مهرورزین si vâr behter ke nâkas e mehr re varziye
 (ج ۲: ۱۲۳)

ترجمه: مانند شیخ صنعان بچه‌ی ترسا را دیدن، شراب خوردن و مصحف سوزانیدن. زنّار بستن و
 خوگ را چرانیدن، سی بار بهتر است از مهر ناکس را ورزیدن.

• مهرورزی انسان ناکس بدتر از اسارت و دیدن رقیب

میمون ین و یا که عنتر بنّین maymun bayyen o ya ke anter bayyen
 گشتن زنجیره گردن هرگز رهانوین gešten zanjir be gardeno hargez reha naviyen
 شه دوست رقیب ره بشه چش بدین še dust e raqib re be še češ badiyen
 سی واربهتر که ناکس مهرورزین si vâr behter ke nâkas e mehr e varziye
 (ج ۲: ۱۲۴)

ترجمه: میمون شدن یا که بوزینه گشتن، زنجیر به گردن گشتن و هرگز (از آن) رها نشدن.
 رقیب عشقی خود را به چشم دیدن، سی بار بهتر است که مهر ناکس ورزیدن.

- زندگی مانند خوک، ضرر دیدن و گم شدن بهتر از مهر ناکسان.

یا خوک بیّن و ویشه چکالنّین yâ xuk bayyen o više čekâleniyen
 کشتی شکستن دولت به دریو ریتن kašti šekesten dulet be daryu riten
 آن سیمرخ بیان هرگز آدم ندیّن ân simorq piyân hargez âdem nadyyen
 سی وار بهتره ناکس مهر ورزیّن si vâr behtere nâkase mehr re varziyyen
 (ج ۲: ۱۲۴)

ترجمه: یا خوک شدن و خاک بیشه را زیر و رو کردن، کشتی شکستن و کالاهای آن را بدریا ریختن. مانند آن سیمرخ، هرگز انسان‌ها آن را ندیدن، سی بار بهتر است که مهر ناکس را ورزیدن.

طالب آملی نیز در دیوان خویش صراحتاً می‌گوید که تعلّقی به جایی ندارد. وی مرگ را برای جوانمرد از خوار شدن برتری می‌دهد. او همچنین معتقد است که انسان آزاده دل در گرو هیچ چیز نمی‌بندد و در جایی دعوت به آزاد زیستن به مانند سرو و سوسن می‌کند. وی انسان‌ها را همانند نسیمی گذران می‌داند که از باغ عبور می‌کند ولی دل بر چیزی نمی‌بندد.

- آزادگی در گرو بندگی

گوهر آزادگی در گرو بندگی است بنده شو آنگه بناز قبله‌ی احرار باش
 (۱۰۱۲: ۴۷)

- تعلق خاطر نداشتن

ز آزادگانم تعلق ندارم مرا نیست با اهل این شیوه کاری
 (۴۴۱۴: ۱۵۴)

- مرگ برای جوانمرد بهتر از خوار شدن

در این خواری ای کاش میمردم آری جوانمرد را مرگ بهتر ز خواری
 (۴۴۱۶: ۱۵۴)

• آزاد زیستن همانند سرو و سوسن

آزاد زیستن روش سرو و سوسن است

خود را به یوسفی نفروشد کسی چرا؟

(۶۰۲۱:۲۳۳)

• آزاده، دل بر هیچ چیز نمی‌بندد

بگیر دامن آزاده‌یی که همچو نسیم

زباغ دهر گذشت و نسبت دل بر هیچ

(۹۰۷۵:۳۹۵)

۴-۲-۶- حزم و دوراندیشی

«الْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيُ: حزم و دوراندیشی به جولان دادن رأی و اندیشه است، یعنی تفکر کردن و اندیشه‌ی هر طرف کردن تا به تأمل نیکو در مصالح و مفسد، هر احتمال آنچه صلاح باشد ظاهر گردد. پس کسی که خواهد که دوراندیش و عاقبت بین باشد باید کاری را بی تأمل و تدبّر بلکه بی مصلحت و مشورت نیز نکند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۹).

انسان دوراندیش و عاقبت‌نگر هرگز دچار پشیمانی و نگرانی نخواهد شد و این بدان معنا است که از ابتدای کار در عاقبت کار تفکر کنیم.

حزم و دوراندیشی از جمله مواردی است که انسان با رعایت کردن به این موضوع به پشیمانی و ندامت دچار نخواهد شد. امیر پازواری این نکته را نیز مدّ نظر داشته است.

- پل زدن روی دریا مستلزم پی بزرگ و استوار

ناومه تنه کار نیه دکاشتن مهر nâume tene kâr niye dekâštene mehr

پل کئی دریوره بنیان گت هائیر pel kenni daryu benyun gat ha?ir

(ج ۲: ۵۷)

ترجمه: نمی‌گویم کار تو نیست کاشتن مهر، (اگر) بر روی دریا پل می‌سازی، پی را بزرگ بگیر.

طالب آملی نیز در ایراد مؤلفه‌ی حزم و دوراندیشی، راز مبتلا نشدن به ندامت را در دوراندیشی می‌داند. و می‌گوید کسی که در ابتدا به فکر پایان کار باشد حتی گردی از ندامت و پشیمانی را نخواهد چشید.

- در ابتدا باید به فکر سرانجام آن کار بود.

هر که در آیینی آغاز دید انجام را بر ضمیر صافیش گرد ندامت ره نیافت

(۶۲۵۷: ۲۴۵)

۴-۲-۷- حسرت و پشیمانی

«مطلوب انسان، یک وقت با کار خودش به دست می آید یا از دست می رود و یک وقت، دیگران، واسطه‌ی دست‌یابی انسان به مطلوب خود یا از دست دادن آن می‌شوند. اگر کسی خودش سبب خسارت خود شده و کارهای خودش باعث از دست دادن مطلوبش شده است، از حالتی که به وی دست می‌دهد با عنوان ندامت و پشیمانی و حسرت یاد می‌کنیم» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۹۶).

حسرت، ندامت و پشیمانی در همه‌ی موارد مطلوب نیست مگر آن که این حالت انسان را تشویق به سعی و کوشش دوباره و جبران آنچه را که از وی فوت شده است بنماید. حسرت و پشیمانی از عمر به هدر رفته از مباحثی است که همواره مورد نظر شاعران بوده است.

حسرتی که امیر پازواری در اشعار خویش نشان می‌دهد با ارزش و والا است. وی به خاطر آباد کردن دنیا و نابودی آخرت پشیمان است که این موضوع بسیار به مقوله‌ی توبه نزدیک است. در جایی دیگر از اینکه مطالب و کتب کمتری خوانده است حسرت می‌خورد.

• ندامت به خاطر آباد کردن دنیا و نابودی آخرت

amir gene daste falek va ? i va ? i	امیر گنه دست فلک وائی وایی
na âxeret kêr hakerdeme nâ donyâii	نه آخرت کار هکرده نه دنیایی
dâre zard valgeme pâize mâii	دار زرد ولگمه پاییز مایی
xâle tek bandeme entazar me vâii	خال تک بندمه انتظار مه وایی

(ج ۲: ۵۱۷)

ترجمه: امیر می گوید، وای وای از دست فلک، نه کار آخرت را کردم نه کار دنیا را. بر بلندی درختی پاییزی آویزان هستم، در انتظار باد، به نوک شاخه‌ای بندم.

• حسرت از نخواندن بیشتر

naxoneste dafter re baxonestimâ	نخونسته دفتر ره بخونستیم
manzel badime vâ ? i ke bamonestimâ	منزل بدیمه وائی که بمونستیم

(ج ۲: ۱۱)

ترجمه: دفترهای ناخوانده را هم خواندم، از سر منزل خویش عقب ماندم.

- حسرت از سیر ندیدن یار

مه زخمینه دل که مرهم دارنه ازوی me zaxmine del ke marhem dârne az vey
 سیرندیمه شه دوستره که شونه وائی وائی sir nadime še dust re ke šune vâ?ivâ?i
 (ج ۲: ۲۴۵)

ترجمه: دل زخمی من که از او مرهم دارد، دوست خود را که دارد می‌رود، سیر ندیدم وای وای.

دیدگاه طالب در مورد حسرت و ندامت و نوع نگرش وی به این مقوله کاملاً با امیر پازواری یکی است. حسرت از ندیدن یار، کمی زاد و توشه‌ی آخرت، و در جایی دیگر نظرات متناقضی در مورد حسرت دارد. در جایی درمانده از حسرت است و در بیتی دیگر حسرت را به گلی چیدنی تشبیه می‌کند.

- ندامت از اعمال خویش در قیامت

سود من برسر بازار قیامت معلوم کآنچه بردم همه اسباب ندامت بردم
 (۱۵۸۵۶: ۷۵۹)

- حسرت، گلی چیدنی

هر کس به باغ دهر گلی یافت چیدنی من چیدنی تر از گل حسرت نیافتم
 (۱۶۰۱۸: ۷۶۸)

- درمانده از حسرت

فریاد که در وادی حسرت ماندیم در طی نخست گام محنت ماندیم
 (۱۹۴۷۱: ۹۵۷)
 تا کی شیم به حسرت دیدار بگذرد روزم سیه چو زلف شب تار بگذرد
 (۴۸۷۳: ۱۷۷)

- با حسرت عجین

نان حسرت خورم و جامه‌ی حسرت پوشم کرم سیبم خورش و پوشش من هر دو یکیست
 (۷۹۳۲: ۳۳۴)

۴-۲-۸- سکوت و خاموشی

«الصَّمْتُ بَغَيْرِ تَفَكُّرٍ حَرَسٌ»: خاموشی بی فکر کردنی گنگی است یعنی به منزله‌ی آن است. خاموشی که مستحسن است آن است که این کس در آن مشغول فکری باشد که به کار او آید» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ ج ۱: ۳۳۸).

سکوت و خاموشی موجب جمع شدن خاطر و فکر و سبب فراغت برای تفکر است و وسیله‌ی سلامت از پیامدهای گفتار می‌باشد و از این رو در اخلاق اسلامی ستوده شده و انسانها به آن ترغیب شده‌اند. سکوت و خاموشی با همه‌ی آسانی از هر عملی برای انسان سودمندتر است؛ البته سکوت تا زمانی فایده بخش است که سبب پا مال شدن حقوق شخص و دیگران نباشد.

«زبان بدترین اعضاء است و آفات و مذمت آن بسیار است، و چیزی جز خاموشی راه نجاتی از خطر آن نیست. خاموشی ضد همه‌ی آفات زبان است و با مواظبت بر آن همه‌ی آنها برطرف می‌شود، و آن از فضایل قوه‌ی غضب یا شهوت است، و فضیلت آن بزرگ و فوائد آن شگرف است» (نراقی، ۱۳۷۰: ۴۵۲-۴۵۳).

سکوت و خاموشی به‌جا از جمله موارد اخلاقی است که امیر پازواری آن را نزد بزرگان اهل فهم و برای یادگیری بیشتر لازم می‌شمارد و راز علم آموزی را سکوت و گوش دادن به سخن اهل فهم می‌داند.

• انسان باهوش نزد خردمندان سکوت می‌کند

هر کسی ره ذره هوشه یارون har kasi re zarreye huše yarun

پیش اهل فهم طلب بگوشه یارون piše ahle fahme taleb be guše yârun

(ج ۲: ۱۰۵)

ترجمه: هر کس که ذره‌ای هوش دارد یاران، در پیش اهل فهم و خرد سرتاپا گوش است.

طالب آملی اگرچه مضمون سکوت و خاموشی را بیشتر از امیر پازواری در دیوان خویش به کار برده است، اما ژرف ساخت فکری او با افکار امیر کاملاً منطبق است. وی راز دانستن غیب را سکوت می‌داند و می‌گوید که شخص سخن شناس و نکته‌سنج، انسان خاموش و ساکتی است. او به سخن گفتن بجا و خاموشی بجا معتقد است و اذعان می‌کند که کفاره‌ی سخن گاهی خاموشی است. وی انسانها را به پرهیز از بیهوده گویی می‌کند و شاعران را لایق خاموشی نمی‌داند.

- دعوت به خموشی
بیا «طالب» خموشی پیشه سازیم
خرد را رهبر اندیشه سازیم
(۲۷:۲)
- راز غیب دانی، سکوت است
خواهی اگر بر دلت کشف شود راز غیب
سر به گریبان فکر برده کشف وار باش
(۲۷:۴۶)
- خاموشی بجا و سخن گفتن بجا نیکوست
خاموشی نیست خالی از نمکی
لیک وقت جواب بی نمک است
(۷۳۵۷:۳۰۴)
- کفّاره‌ی سخن خاموشی است
صد رنگ گل آویزه‌ی دامان خموشی است
کفّاره گفتار گهی قفل زبان است
(۱۳۴۵۷:۶۳۰)
- خاموشی زبندۀ‌ی شاعر نیست
چون شعارت شعر شد «طالب» خموشی صرفه نیست
عالمی پرگوهر اشعار باید ساختن
(۱۷۱۴۶:۸۲۹)
- گاهی زبان سر به باد می دهد
سر از زبان کشد آسیبها چو خامه ز تیغ
گرت به کار بود سر، نگهدار زبان
(۱۷۱۶۶:۸۳۰)
- نفی هرزه درایی و بیهوده گویی
نئی کم از لب ساغر به خاموشی می ساز
چو نای هرزه درای و نفس دراز مباح
(۲۲۱۰۴:۱۰۸۴)

۴-۲-۹- شجاعت

«پُردلی و دلیری نمودن. دلیرشدن. صرامه. در تداول علمای اخلاق، هیأتی است قوه‌ی غضبه را که میانه و واسط باشد بین تهوّر که طرف افراط شجاعت و ترس که طرف تفریط در شجاعت است» (دهخدا، ذیل واژه‌ی شجاعت).

«شجاعت از برترین کمالات و شریف‌ترین ملکات نفسانی است، و فاقد آن از مردانگی بی‌بهره است و در حقیقت از جمله‌ی زنان است نه از مردان» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۵۳).

دیگر از مسائل اخلاقی و اجتماعی مبحث شجاعت است. انسان اجتماعی با داشتن شجاعت و همّتی بلند است که به هر چیز که می‌خواهد می‌رسد. امیرپازواری به این مؤلفه از جنبه‌ی خطرکردن در راه عشق می‌نگرد، به نظر وی در راه عشق باید خطر کرد.

• دست‌یافتن به یار حتی در کُنام شیران

تی جا ار بشیر وهیر بو صور وش
ti jâ ar be šir vahir bu sur vaš
در آیم بشیر وهیر گرماکش
dar âyem be šir vahir garmâ keš
(ج ۲: ۴۹۸)

ترجمه: اگر جایگاه تو در کنار شیران باشد، به کُنام آنان در می‌آیم و تو را در آغوش می‌گیرم.

• عبور از آتش هم‌چون سیاوش

آتش وصاله هرگه هاکنی جوش
âteš e vesâleme har gah hâkeni juš
گذر کمّه اون تش که کرد بو سیاووش
gezer kemme un taš ke kard bu siâvuš
(ج ۲: ۵۰۱)

ترجمه: هرگاه که آتش وصال مرا بنا کنی، چون سیاوش از آن آتش گذر خواهم کرد.

در دیوان طالب نیز بیتی با اشاره‌ی صریح به شجاعت دیده شد که طالب شجاعت، کرم و جوانمردی را از یک قبیله و شجاعت را زاده‌ی همّت دانسته و از دید او تنها اراده‌ی قوی و سعی و تلاش است که به انسان شجاعت و دلیری می‌بخشد.

• همّت مولد شجاعت

دانی شجاعت و کرم یک قبیله اند

زانرو بود شجاع که از نسل همّت است

(۴۹۱۱: ۱۷۹)

ع-۲-۱۰- صبر

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: و بشارت ده به استقامت کنندگان .
آن‌ها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می‌گردیم»
(بقره، ۱۵۵-۱۵۶).

«الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لَا تَكْبُؤُا: صبر شتری است که به سر در نمی‌آید پس هر که سوار آن باشد ایمن باشد از آن»
(تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۳۵).

«ضد جَزَع و بی‌تابی، صبر و شکیبایی است، و آن عبارت است از ثبات و آرامش نفس در سختی‌ها و بلاها و مصائب، و پایداری و مقاومت در برابر آن‌ها، به طوری که از گشادگی خاطر و شادی و آرامش که پیش از آن حوادث داشت بیرون نرود، و زبان خود را از شکایت و اعضاء خود را از حرکات ناهنجار نگاه دارد» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۳۵۵).

«در فرهنگ اسلامی اخلاقی صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آن‌چه که عقل و شرع اقتضا می‌کنند و بازداشتن از آنچه عقل و شرع نهی می‌کنند» (آذربایجانی و دیلمی، ۱۳۸۵: ۱۵۵).

مفهوم صبر این معنا را تداعی می‌کند که گویی عاملی انسان را به سویی می‌کشاند و او در مقابل آن مقاومت می‌کند. امیر پازواری مضمون صبر را در مواجهه با جفای یار به کار می‌برد. به نظر او تحمل جور از یار در هنگام جدایی لذت بخش است. او هیچ‌گونه واکنش نامعقولی در برابر سرزنش دیگران از خود بروز نمی‌دهد و تنها عشق است که به او شکیبایی می‌بخشد.

• صبر بر جفای روزگار

گاهی به دریا گاه به کنار بسازم gâhi be daryâ gâh be kenâr besâzem

القصّه به جور روزگار بسازم alqesse be joure ruzegâr besâzem

(ج ۱: ۱۴۵)

ترجمه: گاهی در دریا گاهی در ساحل بسازم، القصّه به جور روزگار بسازم.

• آفرین به خویش برای صبر و تحمل در راه عشق

نکشیم بعالم من عشق جفاره nakešim be âlem men ešqe jefâre

ندونستمه ته مهرورزی دشواره nadunesteme te mehrvarzi dešvâre

če dunesteme ke âxerine inhâre
zehi be mene del ke navune pâre

چه دونستمه که آخرینه اینهاره

زهی بمنه دل که نوونه پاره

(ج ۲: ۱۶۵)

ترجمه: در عالم من جفای عشق را نکشیده بودم، نمی دانستم مهرورزی تو (این قدر) دشوار است.
چه می دانستم که اینها را پایانی نیست، آفرین بر دل من که پاره نمی شود.

• صبر بر رقیب خویش

gâhi be golo gâh be golzâr besâzem
gâhi be raqîb gâh be negâr besâzem

گاهی به گل و گه به گلزار بسازم

گاهی به رقیب گه به نگار بسازم

(ج ۱: ۱۴۵)

ترجمه: گاهی به گل و گاهی به گلزار بسازم، گاهی به رقیب گاهی به نگار بسازم.

• صبر بر جفای یار

te nâdiyenme tan rešte bayye hâli

ته نادین مه تن رشته بیّه حالی

šâd vâš tu ke men dârme andi jefâ ? i شادواش تو که من دارمه اندی جفائی

(ج ۲: ۲۵۲)

ترجمه: از ندیدن تو، تن من اکنون چون رشته‌ای (لاغر) شده است، تو شاد باش که من این قدر
(تحمل) جفا را دارم.

• حیرت از صبر بسیار خویش

ager ke deni kas be kas e dard mire

اگر که دنی کس بکس درد میره

esâ vise ke me xâk re lâle gire

اسا ویسه که مه خاک ره لاله گیره

(ج ۲: ۲۲۶)

ترجمه: اگر در دنیا کسی به درد کسی می‌مرد، اکنون می‌باید خاک مرا لاله بگیرد.

طالب آملی نظرات متناقضی در مورد صبر و شکیبایی دارد. در جایی خویش را فردی بردبار و صبور

معرفی می‌کند و در بیتی دیگر خود را مرد صبر کردن نمی‌داند. وی مردم را به صبر و مدارا توصیه می‌نماید؛

نقطه‌ی اشتراک وی با امیر پازواری اقرار به صبر زیاد خویش در راه عشق است. وی همچنین معتقد است که صبر آغازی تلخ ولی در نهایت شیرین است. در جایی دیگر طالب صبر و مدارا را پیروزی می‌داند.

- صبر ناجی طالب

صبر دامنگیر شد ورنه به اندک فرصتی
طرّه‌ی غم داده بود از کف، دل نامرد ما
(۵۸۴۴ : ۲۲۳)

- ناشکیبایی طالب

نه شکیم که دلم مرد شکیبایی نیست
صبر و آرام نصیب من شیدایی نیست
(۱۶۵۲ : ۳۷۳)

- صبر؛ آغازی تلخ؛ انجامی شیرین

صبر را آغاز تلخ انجام شیرین داده‌اند
عشق را شیرینی آغاز با انجام تلخ
(۹۱۴۷ : ۳۹۹)

- بردباری؛ پیروزی است

عشق را در قمار بردن نیست
برد ما بردباری ما بس
(۱۳۳۰۵ : ۶۲۲)

- صبر مُداوای صَفرا

فزون می‌گردم هر لحظه صفر اگر چه از محنت
ترنج صبر در کف دارم و پیوسته می‌بویم
(۱۵۸۳۴ : ۷۵۸)

- صبیری فراتر از صبر ایّوب

صبرم چو زند بر در سیل آشامی
خس پوش کند شهرت ایّوبی را
(۱۸۴۵۶ : ۹۰۰)

- صبر بر عشق

دلا به حادثه‌ی عشق ناشکیب مباش
که هر چه کرد به من کرد ناشکیبی من
(۱۷۱۱۷ : ۸۲۷)

۴-۲-۱۱- علم و دانش

«دانستن. یقین کردن. دریافتن. ادراک. استوار کردن. اتقان. یقین. فضل. معرفت دقیق و با دلیل بر کیفیات معینه و یا حضور معلوم در نزد عالم» (دهخدا، ذیل واژه‌ی دانش).

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عِلْمٌ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ: علم و عمل پیوندی نزدیک دارند و کسی که دانست باید به آن عمل کند، چراکه علم، عمل را فراخوانده، اگر پاسخ را داد می‌ماند و گرنه کوچ می‌کند» (دشتی، ۱۳۸۵: ۵۱۰-۵۱۱).

«الْعِلْمُ يُنْجِدُ. الْحِكْمَةُ تُرْشِدُ: علم و دانش بلند می‌گرداند صاحب خود راو حکمت باعث رشد و راه یافتن او می‌شود» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۱).

علم و دانش یکی از برترین فضیلتها و کمالات اخلاقی است و این علم است که انسان را به جوار پروردگار می‌رساند و به افق فرشتگان مقرب وارد می‌کند و به سرای جاوید و فنا ناپذیر و به جایگاه کرامت پایدار و همیشگی نائل می‌سازد.

«امیر پازواری از دانشی وسیع در زمینه‌ی مختلف علوم قرآنی، حکمی (الهی، عرفانی)، مذهبی، دینی، تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، نجوم، گاهشماری و... برخوردار بود. بنابر این اطلاعات گسترده‌ای در حوزه‌های گوناگون دانش در عصر خود داشت که این موضوع به خوبی در اشعارش منعکس شده است» (یوسفی، ۱۳۸۹: ۷۸).

«انسانها برای تعیین سرنوشت خویش به آگاهی یافتن مجبورند و جامعه‌ای که از آگاهی کمتری برخوردار باشد، جامعه‌ای گله‌وار است» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۸۲).

«در اندیشه‌ی امیر پازواری خرد و دانش از اهمیت زیادی برخوردار است. او به دانایی خود می‌بالد و در عین حال اظهار می‌دارد که از دریای بی‌کران دانش، قطره‌ای بیش ننوشیده است. وی انسانهای نادان را کسانی می‌داند که درک درستی از سخنان دیگران ندارند. از آنجا که اجتماع پیکر واحدی است و جهل و بی‌خبری گروهی از افراد، تأثیر مخرب بر کل جامعه خواهد گذاشت» (پیروز و ملک، ۱۳۸۹: ۱۸۴).

• فروتنی در نتیجه‌ی دانش اندوزی

yek zerre namunest ke naxunestimâ

یک ذره نمونه‌ست که نخونستیم

yek نکته نمونه است که ندونستیمما یک نکته نمونه است که ندونستیمما
 esâ ke daftare duneš re xunestimâ اسا که دفتر دونهش ره خونستیمما
 hâdunestimâ hečči nadunestimâ هادونستیمما هیچی ندونستیمما
 (ج ۲: ۱۰)

ترجمه: ذره‌ای (از دانش) نماند که نخوانده باشم، نکته‌ای (از دانش) نماند که ندانسته باشم.

حالا (که تمام) دفتر دانش را خوانده‌ام، دانستم که هیچ چیز ندانستم

• لزوم وجود پیر و معلم

ager ke deni hič bi pir da ? ivâ اگر که دنی هیچ بی پیر دئیوا
 musâ be xedmet kuhe tur našivâ موسی به خدمت کوه طور نشیوا
 (ج ۲: ۹)

ترجمه: اگر در دنیا کسی (بی مراد) نمی‌بود، موسی در کوه طور به خدمت خداوند نمی‌رفت.

• آگاهی به دانش نجوم

sabze dime ke čâder baze sâyebân šir سبزه^۱ دیمه که چادر بزه سایبان شیر
 âhu dehun šir čaren sonbole sir آهو دهون شیر^۲ چرن سنبله سیر
 se sar se dehun noh zebun o yeki mehr سه سر سه دهون نه زبون و یکی مهر
 elâh nasuze un češ ke badime te čir اله نسوزه اون چش که بدیمه ته چیر
 (ج ۲: ۵۵)

ترجمه: دهان شیر، سنبله (صورت فلکی) را سیر می چرید. سه سر، سه دهان، نه زبان، یکی مهر

(ستاره های صورت فلکی اسد)، خدا آن چشمی که به چهره‌ات افتاده است را نسوزاند.

• انسان کم عقل از فهم سخن قاصر است

kam aql če dunne sexen kam o por کم عقل چه دونه سخن کم و پر
 gar če dunne ke belbel serune ya lal گرچه دون که بلبل سرونه یا لل

^۱ : منظور آسمان

^۲ : منظور صورت فلکی اسد

(ج ۲: ۷۶)

ترجمه: آدم کم عقل، کم یا زیاد سخن را چه می داند، اگر چه بداند که بلبل می سراید یا پشه (وزوز می کند).

• افتخار به علم خویش

شہ دونش جا چه گوهر افشانستیمā še duneš jā če guher afšānestimā

خوشه گوئ دوست ره دشمن دونستیمā xuše gu e dust re dešmen dunestimā

(ج ۲: ۱۰)

ترجمه: با دانش خود چه گوهر (ها) می افشاندیم، دوست خوش بیان را دشمن می شناختم.

• عدم توانایی نادان در درک سخن

نادون چه دوئه کدوم کم پر nādun če dunne kedum kam o por

حروم خوردن شیرین هسه و حلال تل harum xerden širin hasse o helâl tal

(ج ۲: ۷۶)

ترجمه: نادان چه می داند کدام سخن کم یا زیاد است، خوردن حرام شیرین است و خوردن حلال تلخ است.

در دیوان طالب آملی «عنصر علم و آگاهی از جمله مواردی است که با دین رابطه‌ی ژرفی دارد. دانایی و دانش مقدمه‌ی دارایی و اخلاق درست است» (بردبار، ۱۳۹۰: ۱۰۷). او معتقد است که علم انسانی که به رشد و شکوفایی رسید باید از فخر و نازش پرهیز کند و با این حال نیز باید از علم دیگران سود جوید. همچنین وی زکات علم را در نشر و گسترش آن و سود رساندن به سایرین بیان می کند.

• درخواست علم و آگاهی از خداوند

الهی ذره‌ای آگاهیم بخش ره‌م بنما و بر گمراهیم بخش

ز دانش گوهر پاکم برافروز چراغ چشم ادراکم برافروز

(۱: ۲-۳)

• علم و دانش بسیار شاعر

پا بر دومین پایه‌ی اوج عشراتم

واینک عدد فتم از آلاف زیاد است

(۱۹۳:۱۰)

• پیشکش علم و دانش به دوستان

از این پس ما و جاهل مشربی و ناخردمندی

به یاران پیشکش کردیم علم و نکته دانی را

(۶۰۲۸:۲۳۳)

• بهره‌گرفتن از علم دانایان

حرف دانا نبود بی مزه غافل مگذر

کز لب اهل خرد هر سخنی را مزه‌ایست

(۸۶۷۴:۳۷۴)

• کامروا از علم

عمریست که دانش هدف تیر منست

ارقام جنون جوهر شمشیر منست

(۱۸۶۵۷:۹۱۱)

• فخر فروختن به علم، جهل و نادانی است

هر که علم خویش را سرمایه‌ی نازش کند

فی المثل شاگرد جهل و اوستاد ابلهی است

(۲۱۹۵۶:۱۰۷۶)

• مهربانی علم است

بلی علمی بود در دل نهانم

که باشد پاره‌ی نازش بر آنم

کدامین علم، علم مهربانی

که نبود قیل آن قال زبانی

(۵۲۹۹-۵۲۹۸:۱۹۷)

ع-۲-۱۲-قناعت

«الْقِنَاعَةُ تُغْنِي: قناعت توانگر می‌سازد به اعتبار آن که آدمی محتاج به طلب نمی‌شود پس گویا توانگر است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵).

«ضدّ حرص قناعت است و آن ملکه‌ای است برای نفس که موجب اکتفا کردن از مال به قدر حاجت و ضرورت است بدون اینکه در طلب زیاده بر آن سعی کند و خود را به رنج و تعب افکند» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۱۳۸).

«قناعت عبارت است از وقوف نفس بر حدّ قَلّت و کفایت و قطع طمع از طلب کثرت و زیادتی» (کاشانی، ۱۳۸۶: ۳۵۰)

آدمی اگر به قدر ضرورت قناعت ننماید و به کم اکتفا نکند و مدام در فکر زیاده طلبی باشد هیچ‌گاه رنگِ فارغ‌بالی را نخواهد دید و سایه‌ی آسوده‌خاطری از شخص گرفته می‌شود تا جایی که انسان را به حرص و طمع می‌کشاند.

«در اشعار امیرپازواری، قناعت عاملی است که انسان را به خوشبختی می‌رساند. این صفت از امور نفسانی می‌باشد که در مقابل حرص قرار دارد، از این جهت هرکسی به قدر نیاز و حاجت خود اکتفا نماید فردی قانع شمرده می‌شود» (فلاح و کیاپور، ۱۳۸۹: ۳۲۱).

• قناعت سبب رستگاری

amir gene har kas ke bu ? e qâne ?

امیر گنه هر کس که بوءِ قانع

asbâb denyâ vere nabu ? e mane ?

اسباب دنی و ره نبوءِ مانع

(ج ۱: ۱۴۱)

ترجمه: امیر می‌گوید هر کس که قانع باشد، (دیگر) اسباب دنیا مانع (خوشبختی) او نمی‌شود.

مبحث قناعت بسامد بالاتری را در دیوان طالب آملی نسبت به اشعار امیرپازواری به خود اختصاص داده است «این بخش یکی از درون‌مایه‌های قصاید طالب است. طالب با اینکه مدح می‌گوید و بعضی وقت‌ها صله دریافت می‌کند ولی همیشه استغناى طبع دارد» (خلیلی و فرزاد، ۱۳۹۰: ۲۷۵). او معتقد است که انسان قانع استقلال کامل دارد. او قناعت را به مُلکی تشبیه کرده است که از آن ملک بر بوم و دشت، بیابان و کوه فیض می‌رسد.

- قناعت پیشه‌گی
به حال خویش یکی مرد قانعم به کفاف
بکس نه مبحث جاهی مردانه دعوی مال
(۱۱۶۹ : ۵۴)
- خرسند به کلاه و نمذ خویش
در سر هوس افسر جمشید ندارم
ارزانی ما باد کلاه و نمذ ما
(۵۸۷۵ : ۲۲۵)
- قناعت با نان
به زهر خو کن و چون طوطیان شکر مطلب
بساز با نانی و بیشتر مطلب
(۶۵۲۶ : ۲۵۹)
- فیض گرفتن از دامن قناعت
در آ به ملک قناعت که فیض می‌بارد
زبوم و دشت و بیابان و کوه و درّه‌ی او
(۱۷۲۵۱ : ۸۳۴)
- تهی بودن از قناعت سبب اضطراب
دورم از گنج قناعت زین سبب
پیچ و تاب‌ی همچو ثعبان می‌زنم
(۲۱۱۴۸ : ۱۰۳۸)
- بنده‌ی همّت خویش
مرید همّت اینک نشسته فارغ بال
بر آستان قناعت ز روی استقلال
(۱۱۷۲ : ۵۴)

۴-۲-۱۳- کلام نیک و عفت کلام

«در عمل همواره بر ضدّ مرء و جدال و خصومت رفتار کند؛ یعنی گفتار خوش و سخن نیک داشته باشد و بر آن مواظبت کند هرچند با زحمت و به تکلف باشد، تا اینکه ملکه‌ی او شود و اضداد آن (مرء و جدال و خصومت) به کلی برطرف شود» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۸۱).

«علمای اخلاق معتقدند کنترل زبان سخت دشوار است، چون برای بعضی افراد امکان دارد دست خود را کنترل کنند و سیلی به صورت کسی نزنند، پای خویش را کنترل کنند و به جای نامناسبی نروند و در مسیری که خلاف است گام برندارند؛ اما بسیاری از افراد قادر نیستند زبان خویش را کنترل کنند. به همین جهت، ائمه‌ی معصومین (ع) درباره‌ی حفظ و نگهداری زبان از گناه و معصیت به طور جدّی توصیه کردند زیرا بسیاری از گناهان و خطاهایی که از انسان سر می‌زند به خاطر عدم کنترل زبان است» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵: ۴۸).

نخستین و مهمترین وسیله‌ی تبادل اطلاعات در بین انسانها، سخن گفتن است. سخن گفتن یک پدیده‌ی اجتماعی است و اگر انسان، به تنهایی زندگی می‌کرد، نه نیازی به حرف زدن داشت و نه انگیزه‌ای که او را به سخن گفتن وادار کند. از دیدگاه علمای اخلاق ارزش سخن گفتن به نیک گفتن و اجتناب از سخن لغو و بیهوده‌گویی و در نهایت مؤذّبانه سخن گفتن است.

کلام نیک از جمله مواردی است که انسان اجتماعی به صورت روزمره با آن سر و کار دارد، به گونه‌ای که می‌توان شخصیت فرد را از نوع سخن گفتنش فهمید. امیر پازواری نیز توجه به این موضوع، کلام نیک را رعایت کرده و دیگران را سفارش به عفت کلام می‌کند.

• کلام نیک سبب حفظ آبرو

مسته بلبل که دایم در گفت و گوئه $maste\ belbel\ ke\ dâym\ dar\ goft\ o\ gu\ e$

حرف خوشه که مردم آبروئه $harfe\ xeše\ ke\ mardeme\ âberu\ e$

(ج ۱: ۱۳۳)

ترجمه: (آن) بلبل مست است که دائم به گفت و گو است، آن حرف خوش است که سبب آبروی مردم است.

• در پی سخن خوش یار

xâre češme yâr xu bekardei vey خوار چشم یار خو بکرده‌ای وی
te xuše soxene var ke šume šire pey ته خوشه سخن ور که شومه شیر پی

(ج ۲: ۲۶۸)

ترجمه: چشم زیبا را یار باز به خواب کرده‌ای، خودم به دنبال سخن خوش تو می‌روم.

طالب آملی نیز این مضمون را نیز همانند امیر در دیوان خویش به کار بسته است. وی سخنوران را سزاوار سخن گفتنی آسمانی می‌داند و توصیه می‌کند و معتقد است که با زبان نرم و شیرینی زبان می‌توان از سخت‌ترین کارها نتیجه‌ی مثبت گرفت. شادمانی وی از این است که در جوانی سخنان پیراسته می‌گوید چون می‌داند که هرچه در جوانی بکارد در پیری ثمرش را خواهد دید. او کلام نیک را به انگبینی تشبیه کرده است که همگان حتی حیوانات درنده از آن بهره می‌برند.

• افتخار به کلام پیراسته‌ی خویش

مرا این نکته بس که گاه نکته دانی سخن پیرایه گویم در جوانی
(۸: ۲)

• توصیه به شکر گفتاری

تلخ مشو در سخن شهد به حنظل مریز طوطی جان گو غذاش شکر گفتار باش
(۱۰۰۱: ۴۷)
غور کن بنگر زبان خونریز به یاد نوش ریز پس تو هم شکرزبان می‌باش نی خنجرزبان
(۱۷۱۰۴: ۸۲۷)

• سخنور را سخن آسمانی سزاوار است

سخن آسمانی سزد گو سخنور بود پست چون آستان اوفتاده
(۳۰۷۴: ۹۲)

• با شیرین سخنی می‌توان از پس سخت‌ترین کارها برآمد

تو هم ساز شیرین زبانی شعار بدین دام، سیمرخ میکن شکار
(۵۴۳۲: ۲۰۳)

۴-۳- اخلاق اجتماعی

از آنجایی که انسان موجودی است که برای ادامه‌ی زندگی خویش به معاشرت با دیگران نیازمند است و برای بقای خویش به انسان‌های دیگر محتاج می‌باشد بنابراین در مواجهه با هم‌نوعان خویش، ناچار به بروز اعمال و رفتارهایی است. اخلاق اجتماعی «به اعمالی گفته می‌شود که مردم در واکنش با دیگران نشان می‌دهند. کنش‌گران برای رفتارهای خود معنایی نیز قائلند و آن معنا در رفتار آنها تأثیر می‌گذارد. اگر معنای رفتار در ذهن کنش‌گر تغییر کند، عمل او نیز تغییر خواهد کرد» (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۴۳۴).

دانشمندان اتفاق نظر دارند که انسان به تنهایی قادر به ادامه‌ی حیات نیست و به همین دلیل به زندگی اجتماعی روی می‌آورد «این موجود به غایت نیازمند، تنها در کنار هم‌نوعان خود می‌تواند به نیازهای مادی و معنوی خود پاسخ دهد. به عقیده‌ی "دورکیم"^۱ برای آن که امور اجتماعی به وجود آید این شعورهای فردی باید به نحو معینی به هم پیوندند و باهم ترکیب شوند؛ نتیجه‌ی این پیوندهاست که حیات اجتماعی را تبیین می‌کند» (جان فیلد^۲، به نقل از دورکیم، ۱۳۸۸: ۲۶۶).

مؤلفه‌های اخلاقی در حوزه‌ی اجتماعی عبارت‌اند از: آبرومندی و شرافت، ایثار، تلاش و کوشش، رازداری، رضا و خوشنودی، شفقت و نرم‌دلی، شکوه و شکایت از ظلم و ستم، صداقت در عشق، غیرت، فروتنی و تواضع، کرم و جوانمردی، محبت و مهرورزی، مذمت بدگمانی، نکوهش اذیت و آزار، نکوهش ریا و تزویر، نکوهش غرور و تکبر، وفاداری، یکرنگی و مذمت نفاق.

1. Dorkim
2. Jân fild

۴-۳-۱- آبرومندی و شرافت

«آبرومندی: عفت. شرافت. شرف؛ شرافت: بزرگی. بزرگواری. بزرگ مقداری. مجد. رفعت. قدر. نجابت و اصالت و بزرگواری و بلند قدری و بزرگ مرتبگی» (دهخدا، ذیل واژه‌ی آبرومندی و شرافت).
«الشَّرْفُ إِصْطِنَاعُ الْعَشِيرَةِ: شرف یعنی بزرگی و بلندی مرتبه احسان کردن با عشیره است یعنی خویشان یا قبیله» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۳۸).

عرض و آبروی انسان، مانند خون و جان او محترم است و حریم انسان چیزی نیست که هرکس به سادگی وارد آن شود و آن را هتک کند. در اجتماعی که افراد آن به خود حق بدهند که آبرو و شرافت انسانی را به سُخره بگیرند، افراد آن جامعه احساس امنیت و آرامش نمی‌کنند و پیوسته در اضطراب به سر می‌برند و این مسئله نتیجه‌ای جز احساس بدبینی را در پی نخواهد داشت.

«همان‌طور که مرده دیگر زنده نمی‌شود، آبروی از دست رفته نیز قابل برگشت نیست. چه بسیار افرادی که آزرده خاطر از دنیا رفتند و دیدارها به قیامت افتاد و آن‌گاه در پیشگاه خداوند متعال به محاکمه و دادخواهی برخوانند خواست» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵: ۵۲).

امیر پازواری به مسئله‌ی آبرومندی از بُعد سخن و حفظ زبان می‌نگرد. او معتقد است که کلام نیک موجب آبرومندی و حفظ شرافت انسانی است تا جایی که برای آبرو و شرافت انسانها ارزش والایی قائل است. او از درگاه خداوند برای یار خویش آبرومندی می‌طلبد و در حقیقت یارش را به حرف خوش دعوت می‌کند.

• درخواست از درگاه الهی برای حفظ آبرو

اندی تمنّا دارمه در گاه لولاک
andi tamannâ dêrme dargâh e lulâk
ته چیره هرگز نشنه آبرو به خاک
te çire hargez našenne âbero be xâk
(ج ۲: ۷۲)

ترجمه: آن‌قدر تمنّا از درگاه خداوند دارم، که هرگز روی تو (آبروی تو) را به خاک نریزد.

• کلام خوش سبب حفظ آبرو

مسته بلبل که دایم در گفت گوئه
maste belbel ke dâjem dar goft o gu?e
حرف خوشه که مردم آبروئه
harfe xeše ke mardeme âberu?e

(ج ۱: ۱۳۳)

ترجمه: (آن) بلبل مست است که دائم به گفت و گو است، آن حرف خوش است که سبب آبروی مردم است.

در تفکر طالب آملی آبرومندی از جایگاه والایی برخوردار است، وی معتقد است از آبرو متاعی گران قدرتر وجود ندارد و توصیه می کند در طول عمر، انسان باید آبروی خویش را حفظ نماید. او معترف است که حاجت و نیاز موجب شده تا شاعر درباری و مدیحه سرا باشد و گرنه هرگز آبروی خویش را برای دریافت صله از بین نمی برد. وی همچنین از اینکه آبروی خویش را در راه مدیحه سرایی از بین برده پشیمان است.

• عزیزتر از آبرو متاعی نیست

هر آنچه هست تلف ساز و آبرو بگذار

(۱۳۰۷۸: ۶۰۹)

ترا عزیزتر از آبرو متاعی نیست

• حاجت بردن سبب از بین رفتن آبرو

مانند شاعران گدا می فروختم

(۴۱۴۶: ۱۴۲)

حاجت بلاست ورنه کجا آبروی خویش

با گدایان لاف ابرام آزمایی تا به کی؟

(۱۸۳۶۱: ۸۹۴)

آبرو بر باد شد ننگ گدایی تا به کی؟

• حفظ آبرو در تمامی عمر

تا باقی از حیات بود یک رمق مریز

(۱۳۲۳۵: ۶۱۸)

چون نقد جان عزیز بود نقد آبروی

۴-۳-۲- ایثار

«برگزیدن. غرض دیگران را بر غرض خویش مقدم داشتن. برگزیدن یعنی منفعت غیر را بر مصلحت خود مقدم داشتن و این کمال درجه‌ی سخاوت است» (دهخدا، ذیل واژه‌ی ایثار).

«الایثارُ غایهُ الاحسان: ایثار یعنی جود و بخشش در حالی که این کس خود محتاج به آن باشد نهایت نیکویی است و برترین همه‌ی نیکی‌هاست» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۱۵).

در جامعه‌ی ایران ابعاد مختلف ایثار مورد توجه شعرا قرار گرفته است، برخی از آن گذشته تا به حال ثابت بود و برخی از آن بر حسب دوران حکومت تغییر یافت. در دوران صفویه به ویژه در عصری که این دو شاعر می‌زیستند می‌توان مفاهیم و نماد ایثار را در موارد: فداکردن جان عاشق در برابر معشوق، یاری کردن مردم در امر رفع مشکلات و نثار کردن مال در راه دوست را برشمرد.

دیدگاه امیر پازواری را در مقوله‌ی ایثار می‌توان در دو بخش خلاصه کرد، ابتدا ایثار در راه معشوق و سپس ایثار در راه دوست. او حاضر است تا جان و دل و سر و مال خویش را در راه معشوق فدا کند. وی همچنین جان خود را فدای کسی می‌کند که با یار خود ناراستی و کژی نداشته باشد.

• فدا کردن جان و دل برای دوست

kas nie nedâre ârezuye še dust کس نیه نداره آرزوی شه دوست

bande jân o del demme barâye še dust بنده جان و دل دمه برای شه دوست

(ج ۱: ۱۴۰)

ترجمه: کسی نیست که آرزوی دوست خود را نداشته باشد، بنده جان و دل را برای دوست خود می‌دهم.

• عاشق فدایی معشوق است

yâr une ke xâtere yârre dare یار اون که خواطر یار دار

gar jân talebe nâ nu? e bESPâre گر جان طلب نا نوء بسپار

(ج ۱: ۱۵۱)

ترجمه: یار آن کسی است که خاطر یارش را داشته باشد (بخواهد)، اگر یارش جان بخواهد، نه نگوید و بدهد.

- فدا کردن جان برای کسی که ناراستی نداشته باشد

har yâr ke še yâr kaji nedâre هر یار که شه یار کجی نداره

še jânre qorbun kemme kaji nedâre شه جانره قربون کمه کجی نداره

(ج ۲: ۲۲۴)

ترجمه: هر یار که با یار خود ناراستی نداشته باشد، جان خود را (برایش) قربان می‌کنم که کجی نداشته باشد.

- چوب پُل شدن

tu zin sevâri bande tene jelo taj توزین سواری بنده تنه جلوتج

men tene pele čume to me sar humej من تنه پل چومه^۱ تو مه سر هومج

(ج ۲: ۲۵)

ترجمه: تو بر زین اسب سوار هستی و من جلودار توام. من چوب پُل تو هستم، از روی من گذر کن

بینش طالب آملی در بحث ایثار همانند امیر پازواری است. او معتقد است که عاشقان سرهای قدم سپرده و لگدمال در راه عشق دارند. وی خویش را فدای انسان شکیبی می‌کند و جانش را به نقد در راه قدوم یار می‌سپارد. همچنین او پر و بال خود را همانند پروانه برای یار بی پروای خود می‌دهد و اذعان می‌کند در راه عشق، کشیدن خوار و خس سخت نیست بلکه باید با جان راه عشق را طی کرد. طالب حاضر است تا برای دوستان خویش همه‌ی اسباب حلال خود را دربارد.

- عاشقان سرهای قدم سپرده دارند

سودا زدگان عشق «طالب» سرهای قدم سپرده دارند

(۱۰۶۲۶: ۴۷۹)

- فدا کردن سر در راه شکیبایی

سرم فدای شکیبایی کمند سواری که صید خود را ز تغافل هلاک ساخته گیرد

^۱ «چوب پل شدن یعنی تمام وجود خود را در اختیار مطلوب گذاشتن و او را در گذر از مشکلات یاری رساندن» (محسن‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۲۷).

(۱۰۶۵۱:۴۸۰)

● نثار جان خود در راه قدوم یار

ورنه ترا در خور نثار نه این بود

در قدمت نقد جان ز عجز فشاندم

(۱۲۲۲۸:۵۶۴)

● درباختن بال و پر در هوای یار بی پروا

در هوای یار بی پروای خویش

بال و پر در باختم پروانه وار

(۱۳۴۹۰:۶۳۲)

● آزمودن با فدا کردن سر

در دادن سر بیازما «طالب» را

در راه تو خوار و خس کشیدن سهل است

(۱۸۴۶۹:۹۹۹)

● نثار کردن همه‌ی اسباب حلال خود برای دوستان

به جز حلال خود از دوستان دریغ مدار

نثار کن همه اسباب در ره احباب

(۲۰۲۳۶:۹۹۹)

۴-۳-۳- تلاش و کوشش

« سعی و جستجو از لغات ترکی، کوشش و تَقَلُّا (دهخدا، ذیل واژه‌ی تلاش).

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «أَفْضَلُ النَّاسِ رَجُلٌ يُعْطَى جَهْدَهُ: بهترین مردم آن است که همه‌ی کوشش و تلاش خود را به کار می‌برد» (پاینده، ۱۳۶۶: ۷۹).

سعی و تلاش انسان‌ها برای رسیدن به مرتبه‌ی عالی زندگی بشری از دیگر مؤلفه‌های اخلاقی و اجتماعی است که به عنوان یکی از مضامین مثبت در اشعار امیر و طالب به وفور دیده می‌شود
«در اشعار امیر پازواری اگرچه تلاش نسبت به دیگر مؤلفه‌های اجتماعی از بسامد پایینی برخوردار است، اما زیرساخت تفکر این شاعر بر اساس تلاش و کوشش بنا شده است که نشانه‌های آن را می‌توان در دیگر مؤلفه‌های سرمایه‌های اجتماعی مانند: تلاش برای رسیدن به معشوق، تلاش برای تحمل سختیها، تلاش برای جلب اعتماد یافت. مؤلفه‌های عشق، امید و آرزو می‌تواند مبین روح سخت کوش و مبارز شاعر باشد»
(محسنی و رکابدار، ۱۳۸۹: ۲۳۵).

• تلاش برای رسیدن به معشوق

amir gene tâ čand majeme vâ?i te vâ امیر گنه تا چند مجمه وائی ته وا
uni vr majeme ke nedâi me vâ اونوی و مجمه که ندایی مه وا
(ج ۲: ۵)

ترجمه: امیر می‌گوید که ببین تا چه اندازه به هوای تو گام بر می‌دارم، تا زمانی که مراد مرا ندادی، همچنان گام بر می‌دارم.

• جوینده یابنده است

si hâtem be xâne karem šarmandu?e سی حاتم بخوان کرم شرمندو
mardi haken ke juyande yâbandu?e مردی هکن که جوینده یابندو
(ج ۱: ۱۴۷)

ترجمه: سی حاتم به خوان کرم تو شرمنده است، مردانگی بکن که جوینده یابنده است.

• تلاش برای رسیدن به مطلوب خویش

majnun sefet gardme šeydâye sar mast مجنون صفت گردمه شیدای سرمست

gohar gele dim re ta biârem še dast گهر گل دیم ره تا بیارم شه دست

(ج ۱: ۱۵۷)

ترجمه: مانند مجنون شیدا و سر مست می گردم، تا آن که گل چهره «گوهر» خود را به دست بیاورم.

طالب آملی نیز معتقد است که انسان در سایه‌ی تلاش و کوشش است که می‌تواند به خواسته‌هایش دست یابد و کام‌روا شود. وی راز کسب شهرت و پرآوازی را در سعی و تلاش مضاعف می‌داند. او معتقد است که تا آدمی زنده است باید در راه کسب علم و ادب سعی و تلاش کند. طالب از مفهوم تلاش و کوشش برای مقاصد ذیل بهره برده است:

• کار و تلاش برای امرار معاش

گه به قدح می بریز، گه نفس نی بگیر شغل تو چون خوردن است دایم در کار باش

(۹۹۷: ۴۶)

• تلاش برای نوشتن و سرودن

تا قلمت در کف است راقم ابیات شو تا نفست بر لبست ناظم اشعار باش

(۱۰۴۰: ۴۸)

• کوششی فراتر از تاب و توان سهراب و رستم

ز سهراب بیشم به میدان کوشش ملامتگر رستم داستانم

(۱۲۹۵: ۵۹)

• شهرت نتیجه‌ی تلاش و کوشش

بسی خورده ام به مدرسه دود چراغ دل تا وسمه ای بر ابروی شهرت کشیده ام

(۴۱۵۶: ۱۴۳)

• انسان کوشا کام‌رواست

بکوشش توان شد هم آغوش کام طلب خضر سرچشمه‌ی مطلبست

(۷۳۱۵: ۳۰۲)

۴-۳-۴- رازداری

«ضدّ افشاء سرّ نگهداشتن و کتمان آن است و از افعال پسندیده به شمار می‌رود. افشا و اشاعه‌ی راز اعمّ از کشف و آشکار ساختن عیب است. زیرا گاهی از عیوب است و گاهی عیب نیست، لیکن افشای آن موجب ایذاء و اهانت به حقّ دوستان است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۳۶۵).

«إِذَاعَةُ سِرِّ أَوْ دِعْتَهُ غَدْرٌ: فاش کردن سرّی که سپرده شده باشی تو آن را یعنی آنرا به تو سپرده باشند غدر و بی‌وفایی است یعنی از جمله‌ی غدر و بی‌وفایی است که به غایت مذموم است خواه سرّ از دوست باشد و خواه از دشمن» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۰۶).

از افعال پسندیده‌ی انسان رازپوشی و نگهداشتن و کتمان آن است. بر هر شخصی لازم است که از آنچه از احوال دیگران می‌داند سکوت کند.

از نظر امیر پازواری: «در ره عشق باید خطرها را پذیرفت و تن و جان را در راه معشوق باید فدا کرد و قلندروار در ره عشق یار سوخت، اما هرگز نباید بسان منصور زبان به گفتن راز گشود» (ابراهیم تبار، ۱۳۸۹: ۲۹۷).

• باید سوخت ولی لب به راز گفتن نگشود

čâke sine bâ rešte jân baduten

چاک سینه با رشته جان بدوتن

vene basuten serr be kasi na? uten

ونه بسوتن سرّ به کسی نئوتن

(ج ۲: ۱۱۳)

ترجمه: باید چاک سینه را با رشته‌ی جان دوخت. باید سوخت ولی سرّ را به کسی نگفت.

طالب آملی نظراتی کاملاً موافق با امیر دارد وی ضمن این که بیان می‌کند شخصی رازدار است توصیه می‌کند که راز را باید با زبان رمز بیان کرد. وی در جایی دیگر افشای راز دیگران را بزرگ‌ترین گناه و برابر با کفر می‌داند. همچنین می‌گوید که حدیث مهر و وفا را باید رمزگونه بیان نمود.

• اذعان به رازداری خویش

قفل مگشا از در گنجینه‌ی اسرارما

ناله را در سینه پنهان دار هان «طالب» خموش

(۶۰۱۵: ۲۳۲)

- افشای راز برابر است با کفر

مو به مو قفل زبان باش که در مذهب عشق
بابتان جز به لب رمز تکلم کفرست
(۶۹۴۲ : ۲۸۱)

- توصیه به رمزگویی

سخن صریح چه گویی حدیث مهر و وفاست
به رمزگویی که دیوار و در زبان دارد
(۹۹۴۴ : ۴۴۲)

- سعی در رازداری

نگویم راز او با دل که ترسم شحنه‌ی غیرت
دلا تو دردمندی سعی در ضبط نفس میکن
کشد شمشیر و از گردن سر غماز بردارد
مبادا راز آهی پرده‌ات از راز بردارد
(۱۱۵۳۸ : ۵۲۷)

۴-۳-۵- رضا و خوشنودی

«ترک اعتراض و ناخوشنودی باطنی و ظاهری در گفتار و کردار است، و این صفت از ثمرات محبت و لوازم آن است، زیرا مُحبّ هرچه را که از محبوب صادر می‌شود نیکو می‌شمارد؛ و نزد صاحب مرتبه‌ی رضا، فقر و غنا، راحت و رنج، بقا و فنا، عزّت و ذلّت، تندرستی و بیماری و مرگ و زندگی یکسان است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۲۵۳).

خوشنودی و رضایت عبارت است از موافقت ضمیر آدمی از آنچه که از جانب محبوب و مطلوب خود سر می‌زند و ضدّ آن انکار و اعتراض است و آن از نشانه‌ی اکراه داشتن از افعال محبوب است. در چندین مؤلفه‌ی یاد شده در این تحقیق، امیر پازواری به گونه‌ای غیرمستقیم به مقوله‌ی رضا و خوشنودی در راه عشق اشاره کرده است، آن مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: محبت و مهرورزی، صداقت در عشق و شفقت و نرم‌دلی. وی معتقد است که باید با تمام وجود در راه رضای دوست کوشید.

• کوشش با جان و دل در راه رضا و خوشنودی یار

hedâme še jân re be behâye te ešq هدامه شه جانره به بهای ته عشق

kâr kemme be jân o del rezâye te ešq کار کمّه به جان و دل رضای ته عشق

(ج ۲: ۶۴)

ترجمه: جان خود را به بهای عشق تو دادم، با جان و دل در رضای عشق تو کار می‌کنم.

طالب از مفهوم رضا در جنبه‌های مختلف استفاده کرده است. در جایی رضا و خوشنودی یار مورد نظر اوست و معتقد است که هم با قهر دوست و هم با لطف دوست باید رضا داد و خوشنود بود. در بیتی دیگر دلش را به جنسی تشبیه می‌کند که نه زر می‌تواند دلش را باز خرد و نه زور، بلکه با رضاست که این جنس را می‌شود خرید.

• رضا به لطف و قهر دوست

با لطف و قهر دوست رضا ده دلا که هست این زآن به چاشنی تر و آن زآن لذیذتر

(۱۲۹۷۶: ۶۰۴)

• نه زر و نه زور، فقط رضا

نی زر دهد مرا به سودای دل نه زور

این جنس را به نقد رضا می توان خرید

(۴۳۳ : ۹۷۷۵)

۴-۳-۶- شفقت و نرم دلی

«الرَّفْقُ يُؤَدِّي إِلَى السَّلْمِ: نرمی و مهربانی با مردم کردن می‌کشانند به سوی آشتی. یعنی سبب این می‌شود که مردم با او همیشه آشتی باشند و نرنجند، یا اینکه نرمی کردن با کسی که رنجیده باشد و قهر کرده باشد می‌کشد به سوی آشتی او؛ و باعث این می‌شود که زود آشتی کند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۲۷).

«ضد قساوت، رقت قلب و نازکی دل است و آن عبارت است از تأثر از مشاهده‌ی درد و رنج هم‌نوعان خود. و بر این خوی صفات پسندیده‌ای مترتب می‌شود که اضداد صفات مذکور (ناشی از قساوت) است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۴۵۱).

تمامی انبیاء و علمای علم اخلاق به این نکته اذعان دارند که هر انسانی که بر بندگان ترحم کند و با آنان نرم‌دل باشد، خداوند نیز بر او رحم خواهد کرد و برای انسان سزاوار است که به موجب دیدن رنج و آلم هم‌نوعان خود به کمک آنان بشتابد.

مضمون یاد شده از دیگر مباحث مهمی است که بسامد بالایی را در اشعار امیر پازواری داراست، طوری که می‌توان گفت که یکی از ارکان اشعار وی را تشکیل می‌دهد. وی به مانند مردم پاک‌دل شمال ایران انسانی است شفیق، مهربان و نرم‌دل؛ که حتی کم‌ترین رنج دیگران را نمی‌تواند تحمل کند.

• نگرانی از آسیب رسیدن به دستان یار

varfe gende dast nazen ey xure nir ورف گنده دست نزن ای خورنیر
tâ te dast paxe vet e usti navve šir تا ته دست پخه و ته اوستی نوو شیر
(ج ۲: ۵۷)

ترجمه: ای آفتاب نورانی به گلوله برفی دست نزن، تا دست تو یخ نزند و آستین تو تر نشود.

• نرنجاندن دیگران

tu qaribe dusti men nadumme te xu تو غریب دوستی من ندومه ته خو
tarseme tere del beranje yeki ru ترسمه تره دل برنجه یکی رو
(ج ۲: ۱۳۸)

ترجمه: تو غریب نوازی و من خوی تو را نمی‌دانم، می‌ترسم که روزی دل نازک تو برنجد.

• نگرانی از رفتن خار در پای یار

دوست خونه ره دور کرده خار نروئی **†i naru xâr kerdeme re kone duste**

غمزه کرده که خار بمنه لینگ شوئی **†i šu ling bemene ke xâr kerde qamze**

(ج ۲: ۲۳۴)

ترجمه: دور خانه یار می‌گردم، که خاری نروید، (یار) غمزه می‌کرد که خار به پایش می‌رود.

طالب آملی نیز از رحم‌دلی و شفقت سخن گفته است. در مکتب طالب مسلمانی که بی‌رحم است، ایمان ندارد. اضطراب او از این است که که خاکِ گرمِ دلِ سوخته‌اش رهگذری را بیازارد. او در بیتی می‌گوید که نباید دل دوستان و نزدیکان را شکست و توصیه به کاشتن بذر مهر و نیکی می‌کند از آن روی که این بذر ثمره‌ی نیکی دارد.

• بی‌رحم؛ بی‌ایمان است

هر که را رحم نیست ایمان نیست

گرچه سلمان بود مسلمان نیست

(۲۱۷: ۵۷۵۶)

• نگرانی از آزار رساندن به رهگذران

خاک من دلسوخته خاکستر گرم است

ترسم قدم آزرده کند رهگذری را

(۲۴۱: ۶۱۸۵)

• نفی دل‌شکستن دوستان

هزار دشمن اگر کامران شوند ای بخت

به دل شکستن با دوستان نمی‌ارزد

(۴۹۸: ۱۰۹۸۱)

• توصیه به نکوکاری

تخم نیکی کار «طالب» تا بدست آری نجات

هر که کارد دانه‌ئی ناچار حاصل می‌برد

(۵۴۶: ۱۱۸۸۹)

تا توانی به سوزن مژگان

خار پائی پی صواب بر آر

(۵۹۹: ۱۲۸۷۹)

۴-۳-۷- شکوه و شکایت از ظلم و ستم

شکوه و شکایت از ظلم و ستم از جمله مباحثی است که همواره در اشعار شاعران آزاده وجود داشته است و بن‌مایه و اساس اشعار آنان را تشکیل داده است. شرح درد و رنج و بی‌برگی رعیت از موارد مهم و اساسی دواوین شاعرانی است که همواره شاهد ظلم و ستم اربابان به رعیت بوده‌اند.

« سیستم برده‌داری، شکلی از قشربندی اجتماعی است که در آن مردم می‌توانند مالک و یا مایملک دیگران باشند. در چنین سیستمی، انسان می‌تواند به صورت کالایی درآید که قابل خرید و فروش باشد» (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۱۱۳).

« نظام ارباب رعیتی، یکی از معضلات اجتماعی است که امیر پازواری در جای جای اشعار خود به آن اشاره کرده است. این نظام قرن‌ها در جوامع مختلف از جمله ایران حاکم بوده است» (خطیبی، ۱۳۸۹: ۱۲۲). در دیوان امیر پازواری بحث شکوه و شکایت آن هم شکایت از ظلم و ستم اربابان به رعیت از بسامد بالایی برخوردار است، امیر با نارضایتی از این وضعیت این‌گونه دردها و مسائل یاد شده را بیان می‌کند:

• شکایت از بیگاری^۱

nadumme čeči ba ? uvvem ke lâl baeime	ندومه چه چی بؤوم که لال بئیمه
angešte kelu bime zeqâl ba ? ime	انگشت کلو بیمه ذغال بئیمه
esa ke men še xu jâ bidâr ba ? ime	اسا که من شه خوجا بیدار بئیمه
bi mezde mezzir bime beqar ba ? ime	بی مزد مزیر بیمه بقار بئیمه

(ج ۱: ۱۳۶)

ترجمه: نمی‌دانم چه بگویم که لال شدم، کوچک به اندازه انگشت شدم و زغال شدم. اکنون که من از خواب غفلت خود بیدار شدم، فهمیدم که مزدور بی‌مزد بودم و در بیگاری بودم.

• شکایت از مزد ناچیز رعیت از ارباب

behâr o behâre hame jâ behâre	بهار و بهاره همه جا بهاره
âqâye jeme attâ mezzire câhâre	آقای جمه اتا مزیر چهاره

^۱ «بیگاری در زمین ارباب، کدخدا، پاکار در امر نشا و وجین و درو و خرمن کوبی که به آن "کاپری"، "کاریاری" می‌گفتند» (مهجوریان، ۱۳۸۴: ۱۳).

آقا گنه این عایش تنه زواره âqâ gene in ? âyeš tene zevâre

مزیر گنه آقا مه سر چند خرواره mezzir gene âqâ me sar čand xervâre

(ج ۲: ۵۱۵)

ترجمه: بهار است و بهار است و همه جا بهار است، یک پیراهن ارباب (هم برابر بهای) چهارلباس کارگرش است. ارباب می گوید: این آیش به تو تحویل شده است، مزدور می گوید: آقا سهم من چند خروار است؟

• شکوه از عیاشی و بی مسئولیتی شاه

شاه نیشته شراب خورنه به جام شاهی šâh nište šerâb xerne be jâme šâhi

دء مرغ و کباب و آنچنان که خواهی da? merq o kebab o ânčenân ke xâhi

(ج ۱: ۱۵۲)

ترجمه: شاه نشسته و از جام شاهی شراب می خورد، با دو مرغ کباب شده و (دیگر) هر آنچه که بخواهی.

• شکایت از ناسزا گویی مردمان

آسمان صفت آن تن من بتاتن âsemân sefet anne tan men betâten

ناکس مردمون مره بدینه نواتن nâkas mardemun mere badine nevâten

(ج ۲: ۱۱۸)

ترجمه: تن من مانند آسمان آنقدر پاشیده شد، با این حال مردم ناکس مرا دیدند و ناسزا گفتند.

طالب آملی به این دلیل که شاعر درباری بود، مقوله‌ی شکایت از ظلم و ستم در اشعار وی از بسامد پایین تری برخوردار است؛ با این حال وی به دشمنی نکردن به مردم و شکایت از جدال مردم اشاراتی داشته است. او با نفی دشمنی با مردم می گوید که حتی تار مویی از سر کسی کم نکرده است.

• دشمنی نکردن با مردم

ما دشمنی به مردم عالم نکرده‌ایم مویی چه باشد از سر کس کم نکرده‌ایم

(۷۳۴: ۱۵۳۸۶)

• شِکوه از جدال مردم

چه باعث است این فتنه را نمی دانم

که عالمی به من افکنده‌اند طرح جدال

(۱۱۶۷:۵۴)

۴-۳-۸- صداقت در عشق

«یا ایهاالذین آمنوا اتقوا... و کونوا مع الصادقین: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید» (توبه: ۱۱۹).

«ضد دروغ‌گویی، راست‌گویی است و آن شریف‌ترین صفات پسندیده و رئیس فضایل اخلاقی است و آن بر شش نوع است: ۱. صداقت در گفتار ۲. صداقت در نیت و اراده ۳. صدق در عزم و تصمیم بر کار نیک ۴. صدق در وفای به عزم ۵. صدق در کردار ۶. صدق در مقامات دینی» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۴۴۰-۴۴۶).

انسان می‌خواهد احساس، اندیشه و یا حالات درونی خود را برای دیگران آشکار کند و یا یک امر بیرونی و عینی محسوس باشد که دیگران آن را ندیده‌اند و کسی که مشاهده‌اش کرد، می‌خواهد برای آنان بیان کند. از این جهت ارزش مثبت و خوبی راست‌گویی بدیهی است که هر کسی آن را درک می‌کند و گفته می‌شود که عقل به طور فطری، خوب بودن و زشتی دروغ گفتن را درک می‌کند.

«راستی در حقیقت موافقت باطن است با ظاهر، به این صورت که عمل و گفتار یکسان باشند با حالت قلبی و آن نسبت عمل با خداوند است» (قشیری، ۱۳۶۱: ۱۷۶).

«محوری‌ترین مقوله در اشعار امیر، عاطفه‌ی عشق است. شعرامیر، شعری غنایی است و در تمامی اشعارش رنگ و بوی عشق، چه عشق او به "گوهر" و چه عشق مخلصانه‌اش به علی (ع) به چشم می‌خورد. زبان شاعر در واگویی عشق به معشوق، زبانی خودمانی، صمیمی و روشن است» (محسنی و رکابدار، ۱۳۸۹: ۲۲۹).

• عشق بدون رسوایی معنا ندارد

ešq un ešqe ke resvâ bu ? e be âlem عشق اون عشقه که رسوا بوؤ بعالم

hargez do çeşe guşe nexâste az nam هرگز دو چش گوشه نخواسته از نم

(ج ۲: ۸۷)

ترجمه: عشق آن عشقی است که در عالم رسوا گردد، هرگز گوشه‌های دو چشم (به خاطر آن) از نم خشک نگردد.

• ملامت در عشق راهی ندارد

amir gene âşeşq re melâmet nie امیر گنه عاشق ره ملامت نیه

âşeşq re be âlem majeş râhet nie عاشق ره بعالم مجش راحت نیه

(ج ۲: ۱۹۶)

ترجمه: امیر می گوید برای عاشق ملامتی نیست، (از این که) عاشق را در عالم رفتار راحتی نیست.

• آتش عشقی سوزاننده تر از آتش دوزخ

تو عشق بمنه دل آنچون افروزی

tu ešq be mene del ânčenun afruzi

گر دوزخ ره مه تش دکفه بسوجی

gar duzex re me taš dakefe besuji

(ج ۲: ۲۵۴)

ترجمه: تو عشق را در دل من آنچنان می افروزی، (که) اگر آتش من در دوزخ افتد (آن را)

بسوزاند.

• غمگین شدن از جفای یار برابر با کفر

بیگونه از اسلام و ایمون و دین بؤوم

bigune az eslâm o imun o din ba ? uvem

ته کرده اگر من ذره غمین بؤوم

te kerde ager men zarre qamin ba ? uvem

(ج ۲: ۹۵)

ترجمه: از اسلام و ایمان و دین بیگانه شوم، اگر از کار تو ذره ای غمگین بشوم.

طالب آملی در این مضمون نظر موافق با امیر دارد. او حتی حاضر است تا همه چیزش را نثار دوست کند؛

وی در بیتی به عشق خویش مفاخره می کند و کسی را گرم تر از خویش در راه عشق نمی بیند. در بیتی

دیگر عشق و هوس را سوای یکدیگر تصور می کند. طالب فقط نگاه عشق را در چشمان خویش می بیند و

کار و تلاش را بدون صداقت میسر نمی داند. وی عشق خویش را ازلی می پندارد که آن را از کسی تعلّم

نکرده است.

• مفاخره به عشق خویش

کسی گرم در طاعت عشق نیست

منم کز جهان اینقدر می کنم

(۲۵۹۸: ۷۱)

• عشق از هوس جداست

با وجود عشق در چشمم هوس را بار نیست

تا بود گل کی نظر با خار و خس باشد مرا؟

(۶۱۶۴ : ۲۴۰)

• عشق آمیخته با سرشت طالب

ای عشق مرا دوستی عهد جلی است

آئین وفا را ز تو تعلیم ندارم

(۱۵۰۵۱ : ۷۱۶)

• عشق با عیش سازگار نیست

عاشق لب دل به عیش خندان نکند

سوزد ز ملال و یاد بستان نکند

صد گلشن اگر که تحفه آرند برش

غیر از گل رشک خود بدامان نکند

(۱۸۸۷۶-۱۸۸۷۵ : ۹۲۴)

۴-۳-۹- غیرت

«رشک بردن. حمیت. ناموس پرستی» (معین، ذیل واژه‌ی غیرت).

«عبارت است از سعی در محافظت آنچه نگهبانی آن لازم است، و آن نتیجه‌ی شجاعت و بزرگی و قوت نفس و از ملکات شریف است و مردانگی به آن تحقق می‌یابد و فاقد آن از مردان به شمار نمی‌رود» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۲۴).

غیرت و حمیت از مواردی است که به سبب آن انسان مُلزم به نگهداری و نگهبانی و مواظبت از دین، عرض (ناموس و آبرو) و اولاد و اموال می‌شود و سستی و اهمال در این امر سبب قیادت انسان می‌گردد. امیرپازواری با تأسی از مکتب شیعه که غیرت را امری لازم برای هر مسلمانی می‌داند، فردی غیرتمند است وی شریک و رقیب را بر نمی‌تابد و برای او آرزوی مرگ می‌کند. وی اذعان می‌دارد که غیر از یار خویش یاری ندارد.

• فقط یک یار

me del šab o ruz o ruz šab te jâ bu مه دل شب وروز وروز و شب ته جا بو

me del ke te jâ bu digger kojâ bu مه دل که ته جا بو دیگر کجا بو

(ج ۲: ۱۴۸)

ترجمه: دل من شب وروز وروز و شب پیش تو باشد، دل من که پیش تو باشد دیگر در کجا می-تواند باشد؟

• امیر حاضر نیست بوی یارش را کسی استشمام کند

dapičem gole valg dar našu ? e te bu دیچم گل ولگ درنشوء ته بو

un tor dârem ke mešk be dem dare âhu اون طور دارم که مشک بدم دار آهو

(ج ۲: ۱۳۹)

ترجمه: تو را با برگ گل بیچم تا بویت خارج نشود، آن‌طور داشته باشم که مشک آهو را به دم نافش دارد.

• کوکوی رقیبان بر کوی یار برای امیر قابل تحمل نیست

te kiče sar âšeq mardeme ku ku ? e ته کیچه سر عاشق مردم کوکوء

un vaqte mene rušene ruz siu ? e

اون وقته منه روشنه روز سیو

(ج ۲: ۱۵۷)

ترجمه: سر کوچهی تو، کوکوی مردم عاشق است، در آن وقت است که روز روشن من سیاه است.

• نفرین برای کسی که در طمع دیدن روی یار وی است

tuxojir čire re harke xâheš bu ? i

تو خجیره چیره ره هر که خواهش بوئی

âteš dakefe ân delre xâmuš nu ? i

آتش دکفه آن دلره خاموش نوئی

(ج ۲: ۲۳۱)

ترجمه: هر کس خواهش چهره‌ی نیکوی تو را داشته باشد، آتش به دلش بیفتد و خاموش نشود.

• برنتابیدن گلی برای رقابت

gol e valg te jâ gar hâkene nejvâii

گل ولگ ته جا گر هاکنه نجوایی

dar dam bemene češe asli darâ ? i

دردم بمنه چش اصلی درائی

(ج ۲: ۲۵۱)

ترجمه: اگر برگ گل با تو نجوا کند، در دم اشک از چشم من در می آید.

طالب آملی نظرات کاملاً موافقی با امیر دارد، غیرت وی سبب می شود تا راه را از خضر هم نپرسد. او به

دارا بودن غیرت خویش فخر می کند و آنرا سبب تحمل سختی‌ها می داند. او تاب دیدن غیر به یارش را

ندارد.

• غیرت سبب مخفی کردن یار از اغیار

در پرده‌ی نور باد مستور

از دیده‌ی غیر شمع رویت

(۴۴۵۸ : ۱۵۷)

• غیرت سبب نپرسیدن راه از چاه

از خضر نپرسیم که هنجار کدام است

با گمرهی خویش بسازیم ز غیرت

(۸۰۲۵ : ۳۳۷)

• مفاخره به غیرت خود

چرا غیرت نسوزد طوطیان هند را الحق

کز این سان بلبلی از گلشن ایران برون آید

(۱۰۲۳۴ : ۴۵۸)

• غیرت موجب تحمل سختی‌ها

بار صد کوه کشد «طالب» ما از غیرت

بر دل خویش حساب پر گاهی نکند

(۱۲۵۶۳ : ۵۸۲)

۴-۳-۱۰- فروتنی و تواضع

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «خُنُک آن کس که تواضع کند نه از بیچارگی؛ و نفقه کند مالی که جمع کرده باشد نه در معصیت؛ و رحمت کند بر بیچارگان؛ و مخالفت دارد با حکیمان و عالمان» (غزالی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۴۹).

تواضع از آداب پسندیده‌ی اجتماع است و در دین اسلام تأکیدات فراوانی بر آن شده‌است، شخص متواضع مورد احترام مردم است؛ ولی متکبر در تنهایی موحش خود گرفتار است و در میان مردم جایی ندارد.

فطرت انسانی مایه‌ی اصلی فروتنی و تواضع می‌باشد و مثل سایر احساسات و اخلاقیات و عواطف قابلیت این را دارد که تضعیف شود و بر آدمی لازم و ضروری است که هرگاه در این مایه‌ی فطری ضعف حاصل شد به تقویت آن پردازد.

«التَّوَّاضُعُ زَكْوَةُ الشَّرَفِ: فروتنی کردن به مردم زکات شرف و بزرگی است و بر بزرگان مانند زکات مال لازم و سبب افزایش و زیادتی شرف ایشان می‌گردد» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۳۳)

ادب و تواضع قلب‌ها را نزدیک و فرد را از غرور و خودخواهی و تکبر که به کمالات روحی و معنوی وی آسیب می‌رسانند دور می‌سازد. این مضمون از مؤلفه‌هایی است که در جای‌جای اشعار امیر پازواری دریافت می‌شود. وی شاعری است فروتن؛ او معتقد است که تواضع سبب نزدیکی دل‌ها و ترک غرور کاذب است. او در اشعار خویش، خود را بنده‌ای کمترین می‌داند.

• هیچ گلی بی‌خار نیست

ته مهرورزی دارمه ارچه بو تره عار te mehr varzi dârme ar çe bu te re ?âr

هرگز کسی نچی گل که هم باو نوو خار hargez načçi gol ke ham ba ve navve xâr

(ج ۲: ۵۹)

ترجمه: مهرورزی به تو را دارم، اگرچه برای تو عار باشد، هرگز کسی گلی نچید که به او خاری نبود.

• امیر خویش را گدای آستان یار می‌داند

melâzeme te melâzemun ba ? uvem

ملازم ته ملازمون بؤوم

kamine gedâye âstun bašuvem

کمینه گدای آستون بؤوم

(ج ۱: ۱۴۳)

ترجمه: پیشکار ملازمان تو بشوم، کمترین گدای آستان تو بشوم.

• داننده‌ی رازها، خاموش است

amir gene in sar ke serpuše yârun

امیر گنه این سر که سر پوشه یارون

nâpošte be juš pošte xâmuše yârun

ناپخته بجوش پخته خاموشه یارون

(ج ۲: ۱۰۵)

• گرد قدوم یار

men te qademe gardeme tu me češme su

من ته قدم گردمه تو مه چشم سو

heyf bu qadem gard re salum kenni tu

حیف بو قدم گرد ره سلوم کنی تو

(ج ۲: ۱۴۰)

ترجمه: من گرد قدم تو هستم تو سوی چشم منی، حیف است که به گرد قدم خودت سلام کنی.

• فروتنی مقابل محبوب

amir gene me serxe gole dastije

امیر گنه مه سرخه گل دستیجه

div re narese sudâ kene pariye

دیو ره نرسه سودا کنه پریجه^۱

(ج ۲: ۲۰۲)

ترجمه: امیر می گوید (ای) دسته‌ی گل سرخ من، دیو را نرسد که با پری سودا کند.

بحث فروتنی در اشعار طالب نیز از بسامد بالایی برخوردار است؛ وی با تواضع خود را هدایان سرا و خام

گفتاری بیش نمی‌داند و در برابر خدایان سخن اظهار عجز می‌کند. او حتی از بردن نام خویش پرهیز می‌کند

و شکسته‌نفسی او تا اندازه‌ای است که خود را دارای هیچ فضل و کمالی نمی‌داند و فروتنانه خویش را جنس

کاسد می‌شمارد. طالب هنرمندی را در آن می‌داند که آدمی خاک راه عام و خاص باشد.

• پرهیز از بردن نام خویش

^۱ «منظور از مصراع دوم خود را فروتنانه در برابر مطلوب کوچک شمردن است» (محسن‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۴۳).

خמוש «طالب» از این گفتگو دلیری بس

تو کیستی که بری نام خویش شرمت باد

(۴۳۹ : ۲۱)

• اظهار شکسته نفسی

چگونه خود را فاضل نمایم و کامل

کدام فضل که من دارم و کدام کمال

(۱۱۶۰ : ۵۳)

آن جنس کاسدم که به هر کسی دهی به مفت

قیمت به سرنهاده دهد باز پس مرا

(۶۱۴۴ : ۲۳۹)

• خاک راه عام و خاص

مرا از هنرهای ایام «طالب»

همین بس که خاک ره خاص و عامم

(۱۴۱۸۵ : ۶۶۹)

• اظهار تواضع نزد خدایان سخن

پیش پای خدایگان سخن

به تواضع سری فرو دارم

(۱۵۰۳۶ : ۷۱۵)

• فروتنی زیننده‌ی بزرگان است

بساط سلسله‌ها طی کن آنگهی چون من

زخانواده‌ی عزت فروتنی بنمای

(۱۷۰۳ : ۸۵۹)

۴-۳-۱۱- کرم و جوانمردی

«جوانمردی. مردی. عزیزی. ضد لوم. مروت. سخاوت. عزیزی و بزرگواری. همت و مروت و سخاوت. ضد لامت» (دهخدا، ذیل واژه‌ی کرم).

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «سخاوت درختی است در بهشت، هرکس سخی باشد دست اندر شاخ وی زده باشد وی را همی برد تا بهشت» (پاینده، ۱۳۶۶: ۳۴۲).

«الکرمُ اِحْتِمَالُ الْجَرِيرَةِ: جود و بخشش یا نیکویی و بلندی مرتبه‌ی تحمّل و تقصیرگناه است، یعنی گذراندن آن و انتقام نکشیدن، و مراد این است که این از همه‌ی اقسام بخشش یا مطلق نیکویی عمده‌تر است و برتر است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۳۸).

«هر که مال به تکلف دهد، او سخی نبود، بلکه سخی آن بود که دادن مال بر وی آسان بود؛ و هر که مال به تکلف نگاه دارد، وی بخیل نبود، بلکه بخیل آن بود که طبع وی نگاه داشتن بود» (غزالی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۶)

امیر پازواری ضمن ستایش از کرامت انسانی، مردانگی را در جوانمردی و کرم به دیگران می‌داند و از یار خویش گوشه‌ی چشمی تقاضا دارد و یار را چون حاتمی می‌پندارد که به کرم او امید بسته است.

- مرد کسی است که از کرم بی‌بهره نباشد

amir gene tu qam naxer ruzegâre امیر گنه تو غم نخور روزگاره

mardi hasse az karem kami nedâre مردی هسته از کرم کمی نداره

(ج ۲: ۲۲۴)

ترجمه: امیرمی گوید تو غم روزگار را نخور، «مرد» کسی است که از کرم کمی ندارد.

- امیر آرزویی غیر از کرم یار ندارد

guše nazeri be mene nâmorâd dâr گوشه نظری بمن نامراد دار

tu mi hâtemi men ti kareme omidvâr تو می حاتمی من تی کرم امیدوار

(ج ۲: ۵۷۵)

ترجمه: از گوشه‌ی نظر مرحمت خود را به سوی من که بی‌مرادم بینداز. تو حاتم منی و من امیدوار

به کرم تو می‌باشم.

طالب نیز به کرم و جوانمردی توصیه کرده است، وی معتقد است که مرد کریم در روز مرگ به راحتی جان می‌سپارد. وی خویش را در جرگه‌ی انسانهای کریم می‌شمارد، معنای جوانمردی را در دستگیری از دیگران می‌داند که چهره‌ای را از غم بزداید و شخص کریم را به خورشیدی تشبیه می‌کند که نورش را به تمام دنیا می‌رساند و به نیکی و بدی مخلوقات نمی‌نگرد.

- **کرمی فراگیر چون خورشید**

به هر چه دست دهد زین و آن دریغ مدار
چو مهر پرتو خورشید از جهان دریغ مدار
(۲۰۲۳۲: ۹۹۹)

- **کرم نتیجه‌ی جمعیت**

کرم نتیجه‌ی جمعیت است هان «طالب»
چه سود خرمن گوهر که باد دست نه‌ای
(۱۷۳۴۸: ۸۴۰)

- **کمک به دیگران معنای جوانمردی**

مدان جز دستگیری معنی لفظ جوانمردی
خوشا یاری که از گرداب غم یاری برون آرد
(۱۲۲۷۷: ۵۶۷)

- **فخر به کرم خویش**

گرچه از خیل تنگ دستانم
در کرم آبروی مستانم
(۱۵۹۳۶: ۷۶۴)

- **مرگی راحت برای انسان کریم**

جان به سختی ندهد روز اجل فرد کریم
این حدیث از لب صاحب کرم آمد بیرون
(۱۷۱۹۴: ۸۳۱)

۴-۳-۱۲- محبت و مهرورزی

«التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ رَأْسُ الْعَقْلِ: دوستی کردن با مردم سرِ عقل و خرد است، زیرا که اصلاح بسیاری از احوال دنیا و آخرت بر آن مترتب است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۵۴).

«محبت حالتی است که در دل موجودی ذی شعور، نسبت به چیزی که با وجود او ملایمتی و با تمایلات و خواسته های او تناسبی داشته باشد، پدید می آید. در بین موجودات ذی شعور یک جذب آگاهانه و یک نیروی کشش شعوری و روشن وجود دارد، دل به یک طرف کشیده می شود، موجودی دل را به سوی خود جذب می کند که این اسمش محبت است. و ملاک آن جذب، ملایمتی است که آن موجود با محبت دارد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۱۵).

آدمی زمانی به یک موجود محبت پیدا می کند که کمالی در او یافته باشد و این سبب می شود تا توجه خویش را در آن کمال متمرکز سازد و دربارهی آن هرچه بیشتر بیندیشد، چرا که صرفاً با درک کمال و تصدیق آن بدون تمرکز و توجه محبت پیدا نمی کند.

از دید امیر پازواری چیزی که سبب می شود انسانها در کنار هم باشند و از باهم بودن خرسند شوند مهرورزی و محبت است. به نظر او مهرورزی موجب درک حضور دیگری است. وی در بیتی پیشه‌ی خود را مهرورزی می داند.

• مهر و محبت امیر ازلی است

اون وقت که خدا آدمی گل گیتن
اون وقت که خدا آدمی گل گیتن
ته مهر و محبت به من دل ریتن
ته مهر و محبت به من دل ریتن
(ج ۲: ۱۲۳)

ترجمه: آن وقت که خدا گل آدمی را می گرفت، مهر تو را در دل من می ریخت.

• پیشه‌ی امیر مهر و وفا ورزیدن است

me mirâse mehr o vefâ varziien
مه میراثه مهر و وفا ورزین
ta âdete me xin be jefâ šanniien
ته عادته مه خین به جفا شنین
(ج ۲: ۱۲۶)

ترجمه: میراث من است مهر و وفای تو را ورزیدن و عادت توست خون مرا به جفا ریختن.

- استقامت در مهرورزی

te mehr varziyen dasthâ pâk bešuii ته مهر ورزین دست ها پاک بشویی

un vaqt varzeme mehr re tu mâhe nu? i اونوقت ورزشه مهر ره تو ماه نوئی

(ج ۲: ۲۴۲)

ترجمه: اگر همه از مهرورزی تو دست‌ها را پاک بشویند، آن وقت مهر تو ماه نورانی را می‌ورزم.

- خاک دنیا مهرورزی را از امیر آموخته است

dust mene sar re denne be xâke giti دوست منه سر ره دنه به خاک گیتی

me tan je mehrebuni dârne xâke giti مه تن جه مهربونی دارنه خاک گیتی

(ج ۲: ۲۶۴)

ترجمه: دوست، سر مرا به خاک دنیا می‌دهد، خاک دنیا از تن من است که مهربانی دارد.

- مهرورزی مثل عبادت

hâšâ ke tene nadiyen tâqet bu? i حاشا که تنه ندین طاقت بوئی

varzeme tene mehr ke ebâdet bu? i ورزشه تنه مهر که عبادت بوئی

(ج ۲: ۲۶۸)

ترجمه: حاشا که از ندیدن تو (برایم) طاقتی باشد، مهر تو را می‌ورزم که برایم عبادت می‌باشد.

در بحث محبت و مهرورزی کلام طالب به گونه‌ای دیگر است؛ او شاعری است با آرزوهای فراوان که از او مهربانی موج می‌زند. آموزه‌های او به مهر و محبت ختم می‌شود. وی ضمن دعوت به محبت و مهرورزیدن؛ خصومت و دشمنی را شیوه‌ی اغیار می‌داند و مهر را به باغی تشبیه می‌کند که هر برگ از آن باغ، خاصیت مهرگیاهی دارد و محبت را علمی می‌داند که قیل و قال در آن جای ندارد. وی معتقد است که ابتدا باید آزمون و سپس مهر ورزید.

- توصیه به مهرورزی

درد خصومت بریز صاف محبت بنوش شیوه‌ی اغیار چند پیشه کنی یار باش

(۹۸۰ : ۴۶)

• طالب معدن محبت

متاعی به جز دوستی در دکانم

از آن تا ابد گر بکاوی نیابی

(۲۳۰۳ : ۶۰)

• علم محبت

که باشد پاره‌ی نازش بر آنم

بلی علمی بود در دل نهانم

که نبود قیل آن قال زبانی

کدامین علم، علم مهربانی

(۵۲۹۸-۵۲۹۷ : ۱۹۷)

• محبت سرشته با خمیر مایه‌ی طالب

هان ای صبا ببر بسر کوی او مرا

خاکم خمیرمایه‌ی مهر و محبت است

(۶۳۰۴ : ۲۴۷)

• ابتدا آزمودن، سپس مهر ورزیدن

حرز جان خویش را تعویذ هر بازو مساز

تا نبینی زو وفایی دل به مهر کس میند

(۱۳۱۷۱ : ۶۱۵)

• مهر با کین سازگار نیست

آنرا که بر سپهر بری بر زمین مزین

با هر که لاف مهر زنی فال کین مزین

(۱۶۸۸۶ : ۸۱۵)

• کینه داشتن مساوی است با کفر

آئین ماست سینه چو آئینه داشتن

کفر است در طریقت ما کینه داشتن

(۱۶۷۶۱ : ۸۰۸)

۴-۳-۱۳- مذمت بدگمانی

سوءِ ظن و بدگمانی دستمایه‌ی بسیاری از نابسامانی‌های جامعه‌ی اسلامی، بلکه جامعه‌ی انسانی است. «سوءِ ظن و بددلی از نتایج جُبِن و ضعف نفس است، زیرا هر جبان ضعیف النفسی هر فکر فاسدی را که به خاطرش می‌گذرد و به واهمه‌اش در می‌آید می‌پذیرد و پیِ آن می‌رود، بدگمانی گاهی موجب بیم و اندوه می‌شود و از مهلکات بزرگ است» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۴۰).

«علاج بددلی آن است که نفس را تنبیه دهد بر نقصان، و تحریک او به دواعی غضبی» (خواججه‌نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۱۸۵).

یکی از عواملی که انسان را در دست‌یابی به شناخت صحیح باز می‌دارد عبارت است از بدگمانی و سوءِ ظن. ما در امور روزمره‌ی زندگی خود نمی‌توانیم به تمام حوادث و جزئیات، علم قطعی پیدا کنیم و دست یافتن به همه‌ی امور زندگی برای مان دشوار است از این رو معمولاً به خود زحمت تحصیل آن را نمی‌دهیم و این موضوع چیزی را در خلق و خوی انسانی به وجود می‌آورد که به آن بدگمانی و سوءِ ظن می‌نامند. امیر پازواری لازمه‌ی شکل‌گیری پیوندهای اجتماعی را اعتماد و پرهیز از بدگمانی می‌داند و می‌گوید فقط در این حالت است که افراد در عین داشتن تفاوت‌ها قادر به حل مشکلات و انجام تعهدات اجتماعی هستند.

• عدم توجه به سخنان مخرب مردم

mardem be te jâ soxen genene hezâr raj	مردم بته جا سخن گننه هزار رج
gu en ke felun šune felunie raj	گوئن که فلون شونه فلونی رج
tu bâ mardeme soxen nevâš be men kaj	تو با مردم سخن نواش بمن کج
har jâ ke bu e mardem gozâren še haj	هر جا که بوء مردم گزارند شه حج

(ج ۲: ۲۵)

ترجمه: مردم درباره‌ی تو درباره‌ی من هزار سخن می‌گویند، می‌گویند: فلانی در پیِ فلانی است. تو با حرف مردم با من بد نشو، هر جا که باشد مردم حجّ خود را می‌گذارند.

• گله‌ی از بدگویی مردم

yâr dârni menâ jedâ na uvi yek dam	یاد دارنی منا جدا نوئی یکدم
------------------------------------	-----------------------------

esâ mardem e gofte menâ bavvi gum

اسا مردم گفته منا بوئی گم

(ج ۲: ۵۶۷)

ترجمه: یاد داری که از من دمی جدا نمی شدی؟ اکنون به خاطر گفته‌ی مردم از من رمیدی.

طالب آملی نیز در همنوایی با امیر، در بیتی خویش را توصیه به پرهیز از بددلی و بد زبانی می‌کند. وی چشمان خود را به انسانی تشبیه کرده است و با او سخن می‌گوید، جان مایه‌ی کلام او با خویش آن است که به دیگران گمان بد نداشته باشد و با کسی بدزبانی نکند.

• گمان خوش به مردم

چشم من بددل مباش و بد زبان با هیچ تن دل به مردم خوش همین دارد وز دل خوشتر زبان

(۱۷۱۰۳: ۸۲۷)

۴-۳-۱۴- نکوهش اذیت و آزار

«الْمَلَلُ يُفْسِدُ الْأَخْوَةَ: آزرده کردن باطل می کند برادری را» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۷۹).

«شکی نیست که صفت ایذاء، اهانت و تحقیر غالباً مترتب بر عداوت و حسد است، اگرچه بعضی از مصادیق و افراد آن گاهی اوقات صرفاً ناشی از طمع یا حرص است و این از پستی قوه‌ی شهویّه می‌باشد، یا تنها از غضب و بدخویی و کبر سرچشمه می‌گیرد، هر چند کینه و حسدی در میان نباشد» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۲۸۵).
از دیدگاه اسلام اذیت کردن مؤمنین حتی به کوچکترین وسیله، عملی بسیار زشت قلمداد شده است و در حقیقت آزرده دیگران و نمک بر زخم آنان پاشیدن با آداب معاشرت اجتماعی سازگار نیست.

امام کاظم (ع): «أَيُّسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ الْفَشُّ وَلَا الْأَذَى: دغلی و آزار رسانی از اخلاق مؤمنان نیست»

(محمدی ری شهری، ۱۳۸۴: ۱۶-۱۷).

بیشترین دغدغه‌ی امیر پازواری توجه به مسائل و مشکلات طبقات فرودست جامعه و به تصویر کشاندن رنج‌ها و دردهای آنان است از این رو داشتن چنین دغدغه‌ای حسّ مذمت اذیت و آزار را در وی برانگیخته بود. وی معتقد است اگر برای درد کسی دارویی نداریم دست کم سبب رنجش و ملالت دیگران نباشیم. از دید وی کسی که معنای دوستی را می‌داند برای درد دیگران نیش نمی‌شود.

• پرهیز از محنت و آزار دیگران

ager hič kase darde devâ na ? uvim

اگر هیچ کس درد دوا نؤویم

bare mehnet o ranj o belâ na ? uvim

بار محنت و رنج و بلا نؤویم

be bâq ar če gole xošnemâ na ? uvim

به باغ ارچه گل خوش نما نؤویم

qanimete xâre kase pâ na ? uvim

غنیمته خار کس پا نؤویم

(ج ۲: ۹۲)

ترجمه: اگر برای درد کسی دوا نباشیم، سبب محنت و رنج و بلا نباشیم. اگر در باغ گل خوش نما نباشیم، غنیمت است خار پای کسی نباشیم.

• نرنجاندن دل دیگران

kâri naken ke del bê te jâ beranje

کاری نکن که دل بته جا برنجه

kâri hâken ke dust bê te beqanje

کاری هاکن که دوست بته بغنجه

(ج ۲: ۲۰۲)

ترجمه: کاری نکن که دل از تو برنجد، کاری بکن که دوست با تو ناز کند.

- دوست برای درد دوست نیش نمی‌شود

من دوّمه خویشی هر که دوّمه خویشی

بدرد کسون هر گز نوّ نیشی

(ج ۲: ۲۵۹)

ترجمه: من می‌دانم خویشی (چیست) هر کسی (معنی) خویشی را می‌داند، هر گز برای درد کسان نیش نمی‌شود.

- خوشنود نبودن به درد دیگران

راست گتنه دونا مردمون پیشی

بدرد کسون هر گز کسی ره نه خوشی

(ج ۲: ۲۵۶)

ترجمه: مرم دانای پیشین راست می‌گفتند، هر گز به درد کسان، کسی را خوشی نیست.

طالب آملی نیز به عنوان شاعری فهیم و نوع‌دوست به مسئله‌ی بی‌آزاری و پرهیز از آزردهن دیگران اشارات صریحی داشته است. به نظر طالب اذیت و آزار، سبب رنجش خاطر یار است و راحتی و آسوده-خاطری خویش را در گرو بی‌آزاری می‌داند. وی زبان تیز را همانند زنبوری کرده که به دل‌های دیگران نیش فرو می‌کند. از دید او مروّت و جوانمردی آئینی است که آزردهن دل در آن راهی ندارد و بیمه‌ی عمر خود را در پرهیز از آزردهن دیگران می‌بیند.

- زبان تیز سبب رنجش دل‌ها

چیست زبانهای تیز نشتر زنبور دل

نیش در آور به دست لیک کم آزار باش

(۹۸۴: ۴۶)

- توصیه به بی‌آزاری

تا نرسانی به خلق در همه صورت گزند

آتش بی دود شو یا گل بی خار باش

(۱۰۲۳:۴۸)

• آزار، سبب بیزاری و نفرت یار است

آزرده‌دلی گفت که آزار و دگر هیچ

گفتم چه گنه باعث بیزاری یار است؟

(۹۰۸۹:۳۹۶)

• آرزوی دوران بی‌آزاری

ای خوشا دوری که رسم مردم آزاری نبود

دور ما را نیست آئینی به جز آزار خلق

(۱۱۴۵۸:۵۲۴)

• دل آزدن، بی‌مروتی است

گو تیغ زبان را اثر تیغ میان باش

دور است دل آزدن ز آئین مروت

(۱۳۴۵۵:۶۳۰)

• ایمنی و راحتی نفس در گرو بی‌آزاری دیگران

هرگز به شمع زنده‌دلان آستین مزن

خواهی چراغ عمر تو ایمن بود ز باد

(۱۶۸۹۱:۸۱۵)

۴-۳-۱۵- نکوهش ریا و تزویر

«ریا عبارت است از طلب کردن اعتبار و منزلت در دل‌های مردم به وسیله‌ی صفات و خصال نیک و پسندیده یا آثاری که دلالت بر صفت نیک کند. و مراد از آثاری که دلالت بر خیر می‌کند هر فعلی است که خود آن فعل خیر نیست، ولیکن از آن می‌توان به امور خیر پی برد» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۴۹۴).

«نشانه‌های ریاکار عبارت‌اند از: ۱. منافق و دو چهره‌اند ۲. در انظار مردم با نشاط و شوق عبادت می‌کنند ۳. در تنهایی بی‌نشاط و بی‌حال‌اند ۴. دوست دارند مردم در تمام کارها آنها را بستایند ۵. هنگامی که آنها راستایش کنند بر عمل می‌افزایند ۶. چنانچه مدح و ثناشان نگویند از عمل می‌کاهند ۷. اهل خدعه و فریبند ۸. اعمال نیک خود را به رخ دیگران می‌کشند ۹. بردیگران منت می‌نهند ۱۰. در ظاهر ذکر خدا می‌گویند ولی در دل کمتر یاد خدا می‌کنند ۱۱. چشم طمع بر خلق دوخته‌اند و بر خدا توکل ندارند ۱۲. خودپسند و مغروراند ۱۳. تن پرور و رفاه طلب‌اند» (مهدوی‌کنی، ۱۳۸۵: ۱۶۰-۱۶۱).

ریا کردن از گناهان هلاک‌کننده و یکی از گناهان بزرگ است و همان‌گونه که ذکر شد، در کتب دینی به نکوهش این موضوع تاکید فراوان شده است، و به این معنا است که عملی به طور کلی خالی از قصد قربت و ثواب باشد. بنابراین هر عملی که خالص برای خداوند نباشد و غیر او در نظر فرد نباشد سزاوار است که آن عمل ترک شود.

«امیر پازواری زهد و تقوایی را که با ریا همراه باشد نکوهش می‌کند و معتقد است که عشق با زهد و تقوی سازگاری ندارد. که البته این طرز تفکر امیر، اندیشه‌های حافظ را نسبت به زهد و تقوای ریایی در اذهان تداعی می‌کند. امیر پازواری فراوان از حافظ تأسی جسته است؛ به نظر می‌رسد که شاعران گذشته از جمله حافظ مطالعه کرده است» (ابراهیم‌تبار، ۱۳۸۹: ۳۰۰).

• مسیحی شدن بهتر از ریاکاری

parasteš keni deyr o zennâr o nâqus

پرستش کنی دیروزنارو ناقوس

behter ke goruhe xerqe puše sâlus

بهتر که گروه خرقه پوش سالوس

(ج ۲: ۴۹۵)

ترجمه: (هرگاه) دیر و صلیب و ناقوس کلیسا را بپرستی، آن بهتر است از گروه خرقه پوشی که ریا کار باشند.

• مخالفت با سالوس در هم‌نوایی با حافظ

be zohd o taqvâ andi ke kâšteme yârun به زهد و تقوی اند که کاشتمه یارون
 te ešq qomâr ke mere dâšteme yârun ته عشق قمار که مره داشتیم یارون
 toxme zâhedi andi ke kâšteme yârun تخم زاهدی اندی که کاشتمه یارون
 be vaqte deru xuše nedâšteme yârun به وقت درو خوشه نداشتیم یارون

(ج ۲: ۱۰۴)

ترجمه: آن زهد و تقوای زیادی که داشتم یاران، در خمار عشق تو مرا نگهداشت یاران.

تخم زاهدی را آنقدر زیاد که کاشتم یاران، در وقت درو خوشه نداشتیم یاران.

زاهدان ریایی همیشه خاری در چشمان شعر که صادقانه‌ترین و درونی‌ترین نوع هنر است، بودند. در دیوان طالب آملی تعداد ابیاتی با مضمون نکوهش ریا و تزویر و سالوس مشاهده شد که نشان‌دهنده‌ی آن است که طالب این عمل را شدیداً نفی می‌کند و جالب آن‌جاست که می‌گوید سالوس در خرابات نیز جایی ندارد. طالب در عین حال اعمال زاهدان ریایی را برنمی‌تابد و عقیده‌ی خود را درباره‌ی آنان صریح بیان می‌کند، خانه‌ی شرع را از آنان خراب می‌بیند آن‌ها را نه پرستار خدا بلکه پرستار خود می‌خواند. او در جایی دیگر زاهدان دروغین را به شیادی موصوف می‌کند و خود را از این شیوه‌ها برکنار می‌بیند.

• زبان و دل باید یکی باشد

زبان در ذکر استغفار و دل در طاعت شیطان معاذا... نمی‌باشد بترزین عشق سودایی

(۳۹۳۶: ۱۱۶)

• آب کوثر و زمزم نیز نمی‌تواند خرّقه‌ی ریایی را پاک کند

خرّقه‌ی زاهد نگردهد پاک از نیل ریا جبرئیلش گر به آب کوثر و زمزم کشد

(۹۲۳۰: ۴۰۴)

• سالوس در خرابات هم جایی ندارد

زاهد به خرابات قدم رنجه مفرمای ترسم که به مشرب‌کده سالوس ننگنجد

(۹۴۷۷: ۴۱۷)

۴-۳-۱۶- نکوهش غرور و تکبر

«التَّعَزُّزُ بِالتَّكْبَرِ ذُلٌّ: خود را عزیز کردن به تکبر خواری است یعنی آنچه گمان می کنند بعضی که به تکبر کردن با مردم عزیز می شوند میانه‌ی ایشان چنین نیست بلکه تکبر سبب خواری ایشان گردد» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۴۸).

«آدمی به جهت کمالی که در خود می بیند خود را بزرگ شمارد، خواه آن کمال را داشته باشد و خواه نداشته باشد، و خواه آن صفت در واقع کمال باشد یا نباشد» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۹۰).

«غرور ظنی است کاذب در نفس، چون خویشتن را استحقاق و منزلتی شمرد که مستحق آن نبود، و چون بر عیوب و نقصانات خویش وقوف یابد و داند که فضیلت میان خلق مشترک است از آن ایمن شود» (خواجه نصیر الدین طوسی، ۱۳۵۶: ۱۷۷).

قال الصادق (ع): «لَا جَهْلٌ أَضْرُّ مِنْ الْعُجْبِ: هیچ نادانی زیان بارتر از خودپسندی نیست» (محمّدی ری شهری، ۱۳۸۴: ۳۴۴۲).

غرور و تکبر خود را برتر از دیگران شمردن آثار ویرانگری بر جامعه و روابط اجتماعی دارد، دل افراد جامعه را از هم دور می سازد و انس و محبت آنان را به یکدیگر کم کرده، احساس مسئولیت و هم‌دردی آنها را ضعیف می کند.

امیر پازواری غرور و تکبر را صفتی مذموم و ناپسند می داند و آن را از جمله صفات رذیله‌ای بر می شمارد که موجب سقوط انسان شده و همان عاملی می داند که شیطان را از مقام و منزلتش ساقط کرد. وی یادآوری می کند که چه کسی بوده و به کجا رسیده است و معتقد است آدمی به هر مرحله از خوشی و راحت برسد نباید گذشته‌ی خود را فراموش کند.

• تکبر عامل رانده شدن شیطان از درگاه الهی

eblis re darbun e behešt besâte ابلیس ره دربون بهشت بساته

čon ke takabbor dâšte šeytun besâte چون که تکبر داشته شیطان بساته

(ج ۲: ۲۰۲)

ترجمه: ابلیس را دربان بهشت ساخت، چون که تکبر داشت او را شیطان ساخت.

• فراموش نکردن اصالت خویش و نکوهش غرور

قالی سر نیشتی کوب تری ره یاد دار qâli e sar ništi kube tari re yâd dâr
 امسال سیری پار وشنی ره یاد دار amsâl siri pare vešni re yâd dâr
 اسب زین سواری دوش چپی ره یاد دار asbe zin sevâri duše čapi re yâd dâr
 چکمه دپوشی لینگ تلی ره یاد دار čakme dapuši linge tali re yâd dâr
 (ج ۲: ۱۳۱)

ترجمه: روی قالی نشستی؟ سختی حصیر را به یاد داشته باش، امسال سیری؟ گرسنگی پارسال را به یاددار. سوار زین اسب هستی؟ سبد روی شانه را به یاد داشته باش، چکمه پوشیده‌ای؟ خار درون پا(ها) را به یاد داشته باش.

مضامین مشترک یافت شده در دیوان طالب آملی کاملاً با امیر پازواری مطابقت می‌کند. وی نیز تکبر را عامل سقوط شیطان می‌داند؛ در چندین بیت نیز صراحتاً کبر و غرور را نکوهش کرده و خود را مبراً از آن می‌داند و دیگران را به دوری از آن دعوت می‌کند. از منظر طالب کبر و غرور گناهی نابخشودنی است و از آن‌جا که در خود به دیده‌ی انصاف می‌نگرد از فخر فروشی پرهیز می‌کند.

• تکبر عامل سقوط شیطان

مکن کبر کز شومی کبر شیطان به تحت الثری ز آسمان اوفتاده
 (۳۰۷۲ : ۹۱)

• طاعت با کبر را به جویی نخرند

خرند از همه شرم گنه در آن بازار ولی تکبر طاعت ز هیچ کس نخرند
 (۱۱۲۳۲ : ۵۱۰)

• اگر کار مانند آفتاب بالا بگیرد باز هم پای ذره‌ای می‌افتد

می‌عروج مرا نشئه‌ی تکبر نیست پیای ذره در آفتم گر آفتاب شوم
 (۱۴۶۰۹ : ۶۹۲)

• پرهیز از خود فروشی

چون مشتری ندیدم در بیع خویش انصاف خود را ز خود خریدم رستم ز خود فروشی

۴-۳-۱۷- وفاداری

«ثبات و پایداری اخصّ از بزرگی نفس است و آن ملکه‌ی اقدام و تحمّل در کارهای هول‌انگیز و مقاومت در برابر سختی‌ها و رنج‌هاست، به طوری که انکسار و شکستگی در آدمی راه نیابد، هرچند مشکلات سخت و زیاد باشد» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۲۱).

رعایت جمیع دوستان و خویشان محبوب از نشانه‌های وفاداری و پایداری در محبّت است و دوستی و محبّت وقتی کامل می‌شود که بر آن مداومت ورزند تا لحظه‌ی مرگ و حتّی بعد از آن این دوستی پایدار بماند.

«از دیدگاه "تالکوت پارسونز" سرمایه‌ی اجتماعی حوزه‌ی اجتماعی تعاملات اجتماعی است که به رشد و شکوفایی احساسات، عواطف و تولید تعهد، وفاداری و مسئولیت پذیری منجر می‌شود. "تالکوت" معتقد است سرمایه‌ی اجتماعی موجب نظم اجتماعی است» (افشار، ۱۳۸۷: ۹).

«امیر پازواری به واسطه‌ی اعتمادی که به معشوق دارد حاضر است در قبال نامرادی‌ها و رنج‌ها، به او وفادار بماند. امیر با این وفاداری، پرده از گوهر کیستی و چیستی خود کنار می‌زند» (محسنی و رکابدار، ۱۳۸۹: ۲۳۹). او مضمون وفاداری و پایداری را در اشعار خویش در مورد عشق و وفاداری بر عشق به کار برده است. وی بیان می‌کند که وفاداری او به یار را حتی بعد از مرگ نیز ادامه می‌دهد.

• پایداری بر عشق حتّی پس از کشته‌شدن

esmâ il sefet qorbâni eme bête dar	اسماعیل صفت قربانی امه به ته در
ager mere pust kanen ze pây tâ sar	اگر مره پوست کنن زیبای تا سر
zakariâ sefet arre behelen be me sar	ذکریا صفت ازّه بهلن بمه سر
un mahal xedâ dunne našume te dar	اون محل خدا دوئه نشومه ته در

(ج ۲: ۴۴-۴۵)

1. Tâlkot parsonz

ترجمه: چون اسماعیل برای قربانی شدن به درگاه تو می‌آیم، اگر پوست مرا از پای تا سر بکنند. اگر مانند زکریا از روی سرم بگذارند، در آن زمان خدا می‌داند که از درت بر نمی‌گردم.

● وفاداری تا زمانی که حیات ادامه دارد

te bandume tâ gozar be ku konem sar ته بندومه تا گذر بکو کنم سر
te rahime tâ merq be daryu šanne par ته رهیمه تا مرغ بدریو شنه پر
(ج ۲: ۴۹)

ترجمه: بنده‌ی تو هستم تا گذر به کوی تو کنم، غلام تو هستم تا زمانی که مرغ به دریا پر می‌ریزد.

● وفاداری تا زمان پوسیدن استخوان

te bandume tâ ustuxân ba pisten ته بندومه تامه استخوان به پیستن
me jân tuii bi jân nattume zisten مه جان تویی بی جان نتومه زیستن
(ج ۲: ۱۲۸)

ترجمه: تا زمان پوسیدن استخوانم بنده‌ی توام، جان من تویی و بدون جان نمی‌توانم زندگی کنم.

● فقط یک یار داشتن و چشم بر همه بستن

tâ pâ mi baket te ku diger jâ našivâ تا پا می بکت ته کو دیگر جانشیوا
tâ čir te baket me dide kasi râ nadvâ تاچیر ته بکت مه دیده کسی راندیوا
(ج ۲: ۱۳)

ترجمه: تا پایان من به کوی تو افتاد (دیگر) به جای دیگری نرفت، تا چشمم به چهره‌ی تو افتاد (دیگر) کسی را ندید.

● وفاداری به یار، چه یارش را ببیند و چه نبیند

amir gene me dust to xejire xu ? i امیر گنه مه دوست تو خجیره خوئی
gar vinem navinem me mosâheb tu ? i گر وینم نوینم مه مصاحب توئی
(ج ۲: ۲۳۹)

ترجمه: امیر می گوید ای دوست من، تو خوش خو هستی، خواه تو را بینم یا نبینم مصاحب
همیشگی من تویی.

در اشعار طالب آملی ابیاتی که مطابق با اشعار و افکار امیر باشد؛ بسیار یافت شد. مضامینی همچون وفاداری حتی پس از مرگ، توصیه و دعوت به وفاداری، و بالا بودن مقام وفا از جمله نکاتی است که بسیار در نظر طالب بوده است. او شرط راستی و صداقت در عشق را جز وفاداری و ثبات قدم نمی‌داند و وفا را مقامی تصوّر کرده که بالاتر از آن مقامی نیست.

• دعوت به وفاداری و مذمت جفاجویی

ای که نهی بر سرم منت و یاری به طنز
یار جفاجو بسی است یار وفادار باش
(۱۰۱۴: ۴۷)

• وفا پس از مرگ

از لاله‌ی تربتم توان یافت
کین دل با داغ دوست چونست
(۴۴۷۲: ۱۵۸)

• وفا برترین مقام

صد پاره‌ی دل فراز مکان رفت و عاقبت
بالاتر از مقام وفا پایه‌ئی نیافت
(۸۷۱۵: ۳۷۶)

• وفاداری تا آخرین رمق

«طالب» نمی‌کند به ره دوست پای سست
تا در پیش ز جان رمقی هست می‌رود
(۱۱۳۵۶: ۵۱۷)

• در راه عشق فقط دوست خویش را می‌شناسد

جنس نایاب دلم هر مشتری را باب نیست
گوهرم جز دوست نشناسد خریدار دگر
(۱۲۷۰۵: ۵۹۰)

۴-۳-۱۸- یک‌رنگی و مذمت نفاق

«النَّفَاقُ مَبْنِيٌّ عَلَى الْمَيْنِ: نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر بنا گذاشته شده بر دروغ یعنی بنای آن بر دروغ‌گویی است و تا کسی دروغ‌گو نباشد نفاق نکند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۰۳).

«نفاق این است که نهان و آشکار انسان مخالف یکدیگر باشد، خواه این دورویی و دوگانگی در ایمان باشد یا در طاعت یا در معاشرت با مردم و خواه به قصد طلب جاه و مال باشد یا نه» (نراقی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۵۴۲).
«نفاق از پست‌ترین مراتب کذب است که متضمن و همراه با رذایل دیگری، چون خدعه و فریب نیز خواهد بود» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۳۳۳).

مهمترین انگیزه‌ای که انسان را به سوی نفاق و دورویی سوق می‌دهد این است که آدمی می‌خواهد تا نزد دوست و دشمن عزیز باشد و همگان او را دوست بدانند. و برعکس آنچه می‌اندیشند جز خفت و خاری و افتادن از نظر دیگران و به اصطلاح رنگ نداشتن حنای این گونه افراد، حاصلی را در پی نخواهد داشت.
مؤلفه‌ی دیگری که امیر پازواری آن را از نظر دور نداشته است مسئله‌ی مذمت نفاق، دورویی و دورنگی است. وی در اشعار خویش با مذمت نفاق، توصیه به یک‌رنگی، یک‌زبانی و صادق بودن کرده است. وی شرط استواری و ماندگاری عشق را در یک‌رویی و صداقت بیان نموده است.

• مهرورزی به یار یک‌رنگ

یک‌رنگه دوست مهرورزی گرمه بو yek range dust mehr varzi gar me bu
یار که دوزبونه بهل که آی بو yâr ke do zebune behel ke aI bu
(ج ۲: ۱۴۲)

ترجمه: مهرورزی دوست یک‌رنگ اگر برای من باشد (خوب بود)، یاری که دو زبان (منافق) است بگذار که باشد.

• جان امیر فدای یار صادق

امیر گنه مه جان اون کس فدی بو amir gene me jân un kase fedâ bu
ونه نا به نا بو آری آری بو vene nâ nâ bu âri âri bu
(ج ۲: ۱۴۲)

ترجمه: امیر می‌گوید: جان من فدای آن کسی باشد، که آری او آری باشد و نه‌ی او نه باشد.

- بخشیدن طلا و زر برای ترک دورویی

dakenem zari lašt te ? anber mu re دکنم زری لشت ته عنبر موره
 ande bakešem tark bakeni du ru re انده بکشم ترک بکنی دو روره
 (ج ۲: ۱۸۶)

ترجمه: به عنبرین موی تو زنجیر طلا در آویزم، آنقدر بکشم (که) دورویی را ترک کنی.

- دوری از نفاق شرط استواری محبت

amir gene tâ qul be kerdâr na ? uvi امیر گنه تا قول به کردار نوئی
 mohabbet do samt ostevâr na ? uvi محبت دو سمت استوار نوئی
 (ج ۲: ۲۴۱)

ترجمه: امیر می گوید تا حرف و عمل یکی نباشد، محبت در دو طرف استوار نمی شود.

- خاک پای یار صادق توتیای چشمان امیر

gar donim nie qul o zebun deru te گردونیم نیه قول و زبون درو ته
 ine var xuše češ kašem xâk e ku te اینه ور خوشه چش کشم خاک کو ته
 (ج ۲: ۲۱۴)

ترجمه: اگر بدانم که قول و زبان تو دروغ نیست، خوش است که خاک کوی تو را به چشم بکشم.

طالب آملی با ایراد این نکته که طایفه‌ی او از دو زبانی به دور است، یک‌رنگی خویش را ازلی می‌شمارد و می‌گوید که باید در همه حال یک‌رنگ بود، وی راز دوری از نفاق را هم صحبتی با صادقان می‌داند و تنفر خود را از منافقان با نفرین به حال آنان بیان کرده است. به پندار طالب باید درون و بیرون انسان یکی باشد تا به درد نفاق مبتلا نشود.

- دوری از دو زبانی

در عرض تمنّا چه یک ما چه صد ما ما طایفه را از دو زبانی خبری نیست
 (۵۸۷۶ : ۲۲۵)

- نفرین به حال منافقین

ما یک دل و یک رنگ چو مینای شرابیم در خون طپد آن که درونش چو برون نیست

(۶۵۶۱ : ۲۶۱)

• هم صحبتی با یک رویان راز دوری از نفاق

ز آن نشد «طالب» نفاق آمیز کز عهد ازل صحبتش با همدمان بی نفاق افتاده بود

(۱۰۱۵۶ : ۴۵۳)

• یک رنگی چه در مهرورزی و چه در کین ورزی

اگر مهرباست اگر کین یک روش پیش آرای «طالب» که این یک رنگ آئین دورنگی بر نمی تابد

(۱۱۶۷۶ : ۵۳۴)

• طالب از نفاق به دور است

«طالب» به من گمان دو رنگی مبر که من صافی دلم یکیست درون و برون من

(۱۶۸۰۸ : ۸۱۱)

خار و خس نفاق مخوانم که مو به موی ریحان دوستی و گل مهربانیم

(۲۱۱۹۸ : ۱۰۴۰)

پی‌نوشت فصل چهارم:

برای پرهیز از به درازا کشیدن کلام، مضامین تکراری به صورت ذیل ارجاع داده شده است:
آرزو و امید _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۴۱-۱۳۹-۸۲-۱۲۴-۱۳۴).

(ج ۲: ۲۴-۴۵-۴۸-۴۹۹-۶۰-۶۵-۶۶-۸۴-۹۰-۹۱-۱۲۵-۱۲۸-
۲۱۴-۲۱۸-۴۷-۱۳۲-۱۸۶-۱۶۰-۲۳۳-۵۳۷).

----- طالب آملی: (۴۶۷: ۱۰۴۱۴)، (۶۲۵: ۱۳۳۶۷)، (۶۲۵: ۱۳۳۷۸)، (۷۰۱: ۱۴۷۶۴)،
(۹۷۱: ۱۹۷۳۱).

اعتقاد به قیامت و معاد _ طالب آملی: (۲۲۴: ۵۸۵۸)

اعتماد و رضایت به قضا و قدر الهی _ امیر پازواری: (ج ۲: ۲۰۷)

اغتنام فرصت _ امیر پازواری: (ج ۲: ۵۷۰)

ایثار _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۵۱-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۴-۱۵۰).

(ج ۲: ۳۰-۴۸۹-۶۱-۵۱۲-۱۰۷-۱۰۸-۱۴۲-۱۹۲-۲۳۹-۲۴۰-۲۱۱-۲۱۳-۵۰۱).

----- طالب آملی: (۶۲۶: ۱۳۳۷۹).

تقیّد به اعمال دینی _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۶۰)، (ج ۲: ۱۷۹-۲۰۴).

----- طالب آملی: (۴۶: ۹۸۶)، (۴۳۲: ۹۷۵۷)، (۱۰۹۰: ۲۲۲۱۰، ۲۲۲۱۱)، (۵۲۸: ۱۱۵۶۷).

تلاش و کوشش _ طالب آملی: (۳۹۰: ۱۸۹۶۷)

توبه _ طالب آملی: (۱۱۷: ۳۶۳۴)، (۲۸۹: ۷۰۷۳)، (۳۴۷: ۸۱۷۳)، (۳۵۷: ۱۸۳۵۹)، (۳۶۲: ۸۴۵۶)،

(۳۷۲: ۸۶۳۵)، (۴۶۰: ۱۰۲۷۷)، (۱۳: ۲۶۶)

توکل _ طالب آملی: (۳۹۳: ۹۰۲۱)، (۵۰۰: ۱۱۰۳۰).

حریت و آزادگی _ امیر پازواری: (ج ۲: ۴۹۱-۱۱۸-۱۲۴-۱۷۵).

----- طالب آملی: (۶۷۳: ۱۴۲۵۷)، (۹۸۳: ۱۹۹۴۲).

دعا و نفرین _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۴۴-۱۴۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۴۸-۱۵۰-۱۳۰-۱۴۵).

(ج ۲: ۲۲-۲۳-۵۰-۸۶-۹۸-۱۵۴-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲)

۸۹-۹۴-۱۰۷-۱۵۳-۸۵-۱۴۹-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۴۲-۵۲

۵۱-۵۳-۷۰-۷۷-۸۵-۸۷-۱۷۲-۲۱۰-۲۱۳-۲۱۸-۲۳۸).

----- طالب آملی: (۱۱۷ : ۳۶۴۳)، (۷۰۷۳ : ۲۸۹)، (۸۱۷۳ : ۳۴۷)، (۱۸۳۵۹ : ۳۵۷)،

(۱۷۳۳۹ : ۳۶۲)، (۱۴۵۶ : ۳۷)، (۸۶۳۵ : ۴۶۰)، (۱۰۲۷۷ : ۸۳۹)، (۱۷۳۳۹ : ۳۶۲)

(۱۰۶۹ : ۱۲۸۰۹)، (۲۱۸۳۹ : ۱۰۷۰).

رضا و خوشنودی _ طالب آملی: (۴۷ : ۱۰۰۰)

سکوت و خاموشی _ طالب آملی: (۴۴۴ : ۹۹۷۲)، (۵۵۶ : ۱۲۰۸۸)، (۶۰۹ : ۱۳۰۷۷)، (۸۲۷ : ۱۷۱۰۲)،

(۱۳۸ : ۴۰۳۷)، (۶۰۷ : ۱۶۹۷۳).

شفقت و نرم دلی _ امیر پازواری: (ج ۲ : ۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۹ - ۵۱۲).

شکر _ طالب آملی: (۵۴ : ۱۱۷۳).

شکوه و شکایت از ظلم و ستم _ امیر پازواری: (ج ۱ : ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۳)، (کنزالاسرار، ج ۲ : ۵۱۵ - ۲۷۰ -

۲۷۱).

صبر _ امیر پازواری: (ج ۲ : ۵۰۳)

----- طالب آملی: (۶۰۳ : ۱۲۹۵۹)، (۷۵۸ : ۱۵۸۳۷)، (۱۱۲۱ : ۲۲۷۷۹)

صداقت در عشق _ امیر پازواری: (ج ۲ : ۱۱۰ - ۱۱۷ - ۱۲ - ۵۳ - ۱۳۳ - ۲۳۶ - ۱۵۹ - ۲۳۷ - ۱۹۶ - ۲۴۹ - ۲۲۸ - ۱۳۷ -

۱۴۰).

علم و دانش _ امیر پازواری: (ج ۱ : ۱۳۷ - ۱۵۹)، (ج ۲ : ۷۱ - ۱۱۲).

----- طالب آملی: (۴۲ : ۸۹۶)، (۱۵۴ : ۴۴۱۲)، (۶۸۶ : ۱۴۴۸۰)، (۷۶۰ : ۱۵۸۶۳).

غیرت _ امیر پازواری: (ج ۲ : ۶۹ - ۲۱ - ۵۴۷ - ۲۵۷ - ۲۵۳ - ۵۶۲ - ۵۷).

----- طالب آملی: (۱۵۵ : ۴۴۱۸)، (۳۰۱ : ۷۳۰۰)، (۳۸۰ : ۸۱۷۷۲)، (۴۰۴ : ۹۲۲۶)، (۴۱۴ : ۹۴۲۶)،

(۴۲۵ : ۹۶۱۸)، (۷۹۷ : ۱۶۵۶۷)، (۷۱ : ۲۶۱۰).

فروتنی و تواضع _ امیر پازواری: (ج ۲ : ۲۵۲ - ۹۵ - ۹۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹).

----- طالب آملی: (۱۹۷ : ۵۲۸۸)، (۱۹۷ : ۵۲۹۱)، (۲۴ : ۶۲۴۸)، (۴۲۹ : ۹۶۸۸)،

(۷۱۵ : ۱۵۰۳۶)، (۷۳۲ : ۱۵۳۵۸).

قناعت _ طالب آملی: (۱۴۴ : ۴۱۸۶)، (۲۴۰ : ۶۱۶۹)، (۳۹۱ : ۸۹۸۶)، (۴۵۱ : ۱۰۱۱۹)، (۴۸۴ : ۱۰۷۳۲)،

(۱۵۶۴۳:۷۴۸)، (۱۳۳۸۵:۶۲۶)، (۱۰۳۰:۴۸)، (۱۶۰۲۲:۷۶۸)

محبّت به اهل بیت پیامبر(ص) _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۳۵-۱۵۶-۱۳۰).

ج ۲: ۴۶-۵۲-۱۰۲-۵۰۷-۵۷۱-۵۷۷-۵۰۶-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۸

-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۸-۱۹۷-۲۶۴-۷۶-۲۱-۲۷۳-۲۷۲-۱۴۳-

(۲۷۲-۱۱۱).

----- طالب آملی: (۹۳: ۳۱۲۰)، (۹۴: ۳۱۳۰)، (۳۱۷۹: ۹۶)، (۱۱۳: ۳۵۶۲)،

(۱۵۱: ۴۳۴۳)، (۲۰۲۰۳: ۹۹۸)، (۱۰۱۳: ۲۰۵۷۰)، (۱۰۱۸: ۲۰۶۷۷)،

(۲۱۱۶۳: ۱۰۳۹)، (۱۰۴۰: ۲۱۱۸۲)، (۱۱۸: ۳۶۶۹).

محبّت و مهرورزی _ امیر پازواری: (ج ۲: ۱۲۵-۱۳۶-۱۳۸-۲۰۰-۲۴۱-۲۵۲).

----- طالب آملی: (۹۶: ۳۱۸۶)، (۱۹۷: ۵۳۰۱)، (۲۳۹: ۶۱۴۵)، (۶۵۵: ۱۳۹۱۵)،

(۶۶۷: ۱۴۱۴۴).

مذمت بدگمانی _ امیر پازواری: (ج ۲: ۵۶۶).

مذمت دنیای مادی _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۳۳-۱۳۷)، (ج ۲: ۷۷-۱۰۳-۱۰۸-۱۳۲-۱۶۴-۱۸۱-۲۷۵).

----- طالب آملی: (۱۱: ۲۲۴)، (۱۵۵: ۴۴۲۴)، (۱۵۹: ۴۴۹۷)، (۲۶۰: ۶۵۳۳)،

(۶۳۰: ۱۳۴۵۰)، (۷۷۹: ۱۶۲۳۱)، (۹۸۴: ۱۹۹۵۰)، (۹۹۴: ۲۰۱۱۳)،

(۱۱۲۰: ۲۲۷۵۹)، (۷۳: ۲۶۴۱)، (۱۱۶: ۳۶۳۶).

معرفت خداوند _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۵۶-۱۴۰). (ج ۲: ۳۲-۲۳۲-۱۶۷-۱۶۸-۲۰۷-۲۰۸-۲۵۱-۴۶-۷۴).

معرفت نفس _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۳۷)، (ج ۲: ۱۰-۱۱-۲۶۵-۱۶۳).

نکوهش اذیت و آزار _ طالب آملی: (۲۰۳: ۵۴۲۸)، (۴۶۵: ۱۰۳۷۶)، (۵۵۶: ۱۲۰۸۹)، (۸۵۰: ۱۷۵۳۸)،

(۲۸۲: ۶۹۵۵).

نکوهش ریا و تزویر _ طالب آملی: (۱۹۸: ۹۴۹۱)، (۵۶۷: ۱۲۲۷۸)، (۹۲۶: ۱۸۹۲۳)، (۹۶۸: ۱۹۶۷۵).

وفاداری _ امیر پازواری: (ج ۱: ۱۴۵)، (ج ۲: ۴۷-۴۸-۷۷-۸۲-۵۰۱-۶۴-۱۱۷-۱۳-۱۳۴-۵۴-۲۴۷-۷۲-۵۵).

----- طالب آملی: (۴۶: ۹۸۳)، (۷۱: ۲۶۱۱)، (۲۲۵: ۵۸۷۷)، (۲۵۹: ۶۵۲۹)، (۴۶۸: ۱۰۴۳۳)،

(۴۷۰: ۱۰۴۶۲)، (۵۱۱: ۱۱۲۲۷)، (۷۵۶: ۱۵۷۹۶)، (۷۶۰: ۱۵۸۶۲).

فصل پنجم

نتیجه‌گیری و نمودارها

فصل پنجم: نتیجه گیری

نتیجه

امیر پازواری نخستین شاعر بزرگ تبری سرا و طالب آملی یکی از شاعران بزرگ پارسی گوی مازندران هستند که هر یک با زبان و بیان خاص خویش، به عنوان شاعرانی صاحب سبک توانسته اند بر شاعران متأخر خود تأثیر گذارند.

این دو شاعر مانند سایر شاعران فرهیخته برای اصلاح ارزش های اخلاقی دامن همّت به کمر زدند تا بتوانند با طرح زیبایی شناختی ارزش های انسانی به اصلاح، ارتقا و تلطیف آن ها همّت گمارند و با چنین رویکردی به تحکیم و اصلاح روابط اجتماعی گام بردارند.

در این تحقیق چهل و چهار مضمون مشترک، در سه بخش از تقسیمات مؤلفه های اخلاقی در اشعار امیر و طالب بررسی شد. نتیجه ی کاوش حاکی از این است که در میان مؤلفه های بررسی شده در اشعار امیر پازواری بالاترین بسامد مربوط به مضامین: دعا و نفرین، محبت به اهل بیت پیامبر(ص)، آرزو و امید، ایثار، معرفت خداوند، وفاداری، صداقت در عشق، مذمت دنیای مادی، معرفت نفس، غیرت، محبت و مهرورزی، فروتنی و تواضع، علم و دانش، شکوه و شکایت از ظلم و ستم، حریت و آزادگی، شفقت و نرم دلی، تقید به اعمال دینی، صبر و ... می باشد.

همچنین در میان اشعار طالب آملی بالاترین بسامد مضامین اخلاقی مربوط به مؤلفه های: محبت به اهل بیت پیامبر(ص)، فروتنی و تواضع، مذمت دنیای مادی، قناعت، وفاداری، دعا و نفرین، توبه، سکوت و خاموشی، محبت و مهرورزی، غیرت، تقید به اعمال دینی، نکوهش اذیت و آزار، علم و دانش، صبر، توکل، آرزو و امید، حریت و آزادگی و ... است.

این نتیجه حاکی از آن است که دو شاعر اشتراکات بسیاری در به کارگیری مضامین اخلاقی و اجتماعی در افکار و اشعار خویش داشته اند.

از آن جا که امیر و طالب هر دو تربیت یافته از دین، مکتب و معتقداتی واحد هستند و با نگاهی به بازتاب مؤلفه های ذکر شده در اشعار امیر پازواری و طالب آملی می شود به این نتیجه رسید که دو شاعر با برجسته سازی این مضامین در پی ساخت جهانی آرمانی هستند تا با آن بتوانند فضای جهان خویش را ارتقا و سامان

بخشند، و در اندیشه‌ی شعری‌شان از نوعی بینشِ حکمت اخلاقی با ترکیبی از دریافت‌های قرآنی و الهی به‌رمند بودند که به مفهوم شعری آن دو اهمیت ویژه‌ای داده است.

نکته‌ی بارز دیگر در این پژوهش با مقایسه‌ی تعداد ابیات اخلاقی مشترک به دست آمده از این دو شاعر معطوف بر این است که امیر پازواری با دارا بودن حدود "دوهزار و هفتصد" بیت شعر، تقریباً یک ششم از اشعار خود را به ایراد نکات اخلاقی اختصاص داده و طالب آملی با دارا بودن "بیست و دوهزار" بیت شعر، حدود یک چهارم از اشعار خویش را به مضامین ذکر شده اختصاص داده است، که البته علت این موضوع را طالب آملی خود در بیتی اذعان می‌نماید که حاجت و نیاز سبب آن شده بود تا اشعار خود را برای مدح شاهان - به عنوان شاعر درباری - مانند شاعران گدا بفروشد:

حاجت بلاست ورنه کجا آبروی خویش مانند شاعران گدا می فروختم

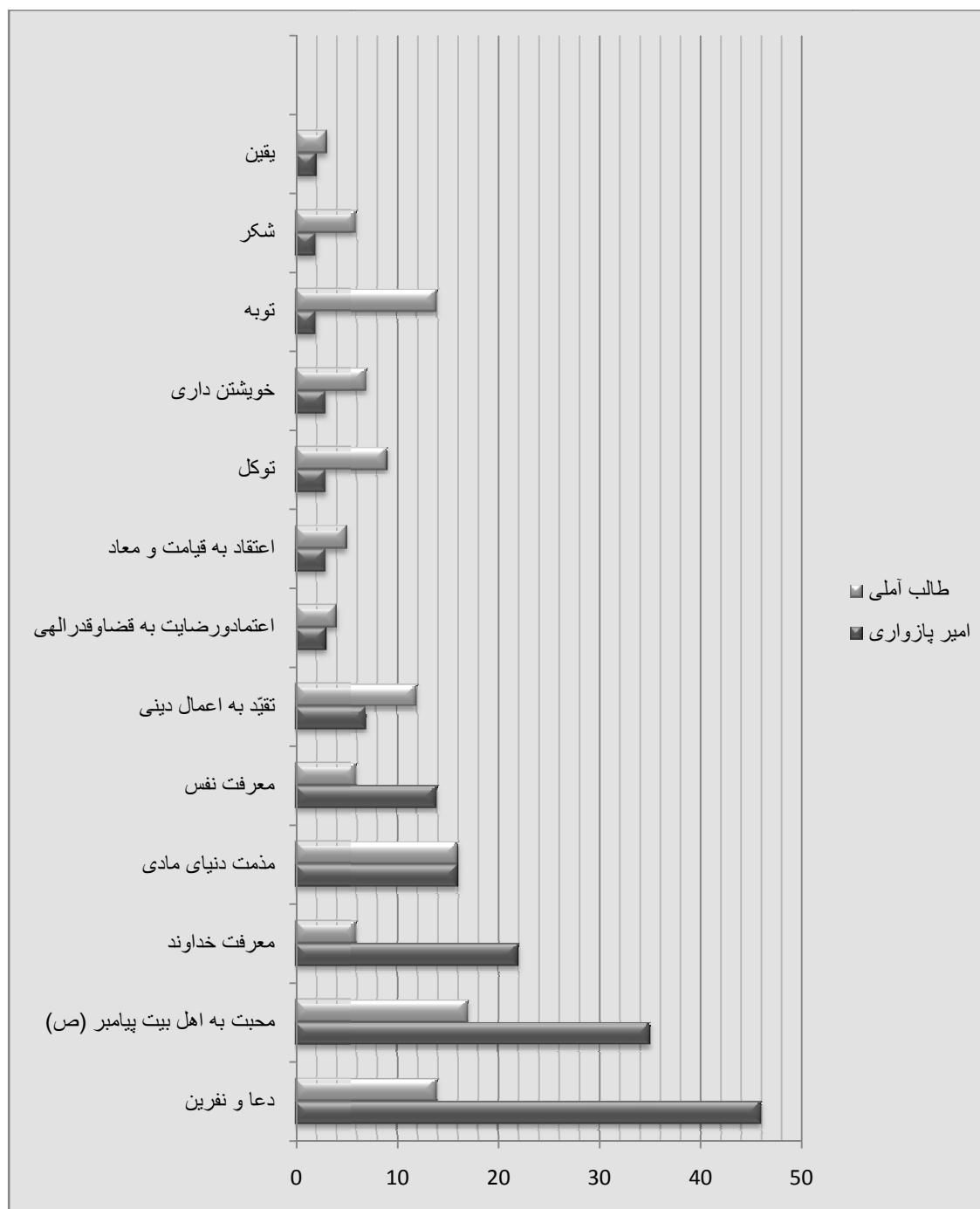
(۱۴۲: ۴۱۴۶)

با توجه به بالاترین مضمون به کار رفته در اشعار دو شاعر - محبت به اهل بیت پیامبر(ص) - و ذکر منقبت و ثنای این بزرگان علت عشق و علاقه‌ی مردم تبرستان به این دو شاعر و اشعارشان این نکته به نظر می‌رسد که: نظر به این نکته که دیار علویان تبرستان همواره مکان امنی برای نوادگان اهل بیت پیامبر(ص) بوده و از دیرباز خلقت و خوی مردم این سرزمین با منش بزرگان دین آمیخته شده است، همواره به شاعرانی که مدّاح آل رسول بوده‌اند احترام ورزیده‌اند و در نظر مردم این سرزمین عزیز بوده و هستند و همیشه اشعارشان ورد زبان این مردم است. در این میان به امیر پازواری که به زبان مادری‌شان شعر سروده رابطه‌ی عاطفی و احساسی عمیق‌تری برقرار نموده‌اند، چنان که در محافل و مجالس اشعار وی را با آن که دارای دیوان شعری نبود، سینه به سینه نقل کرده و می‌خوانند.

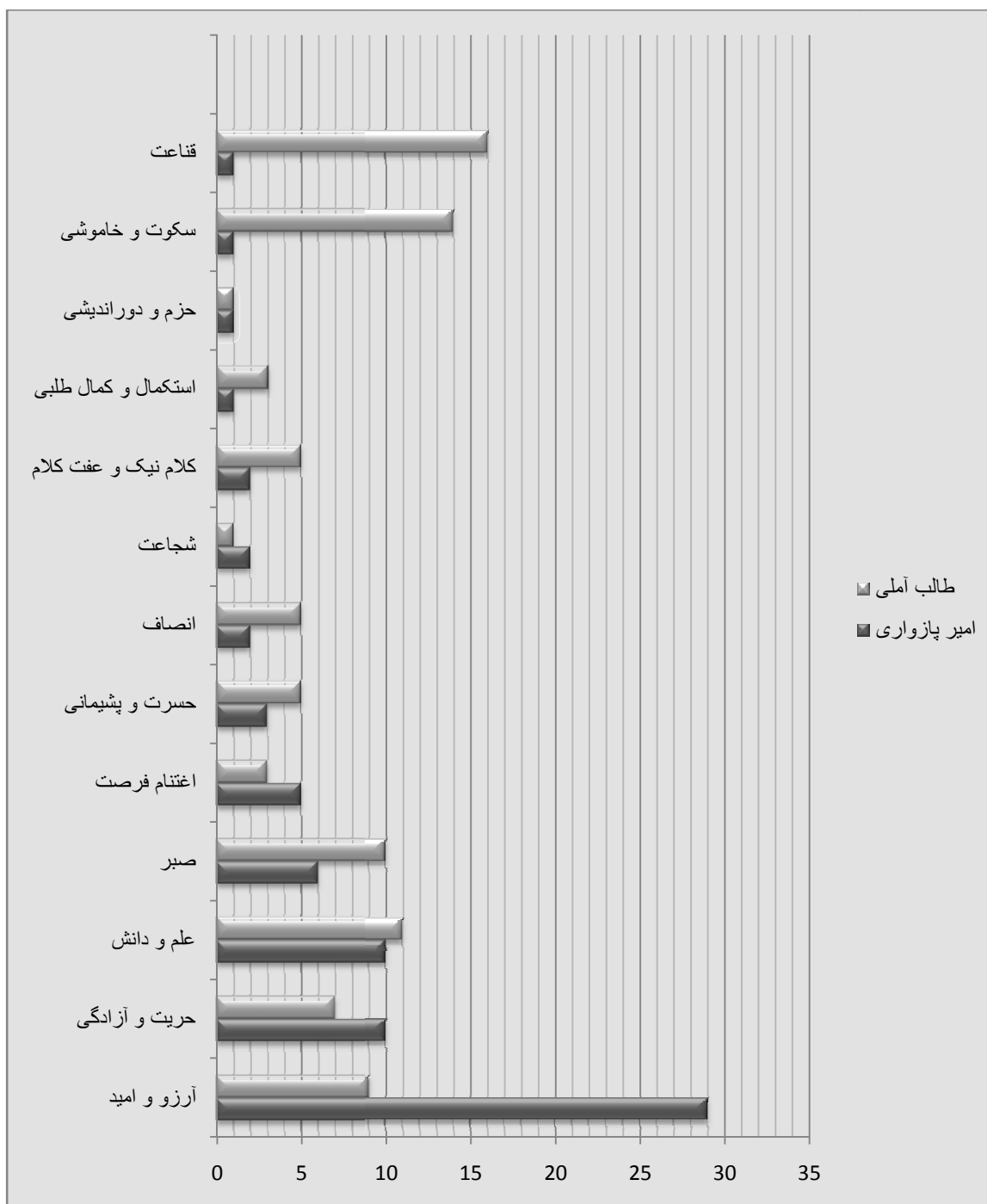
نمودار فراوانی مضامین اخلاقی به کار رفته در اشعار امیر پازواری و طالب آملی



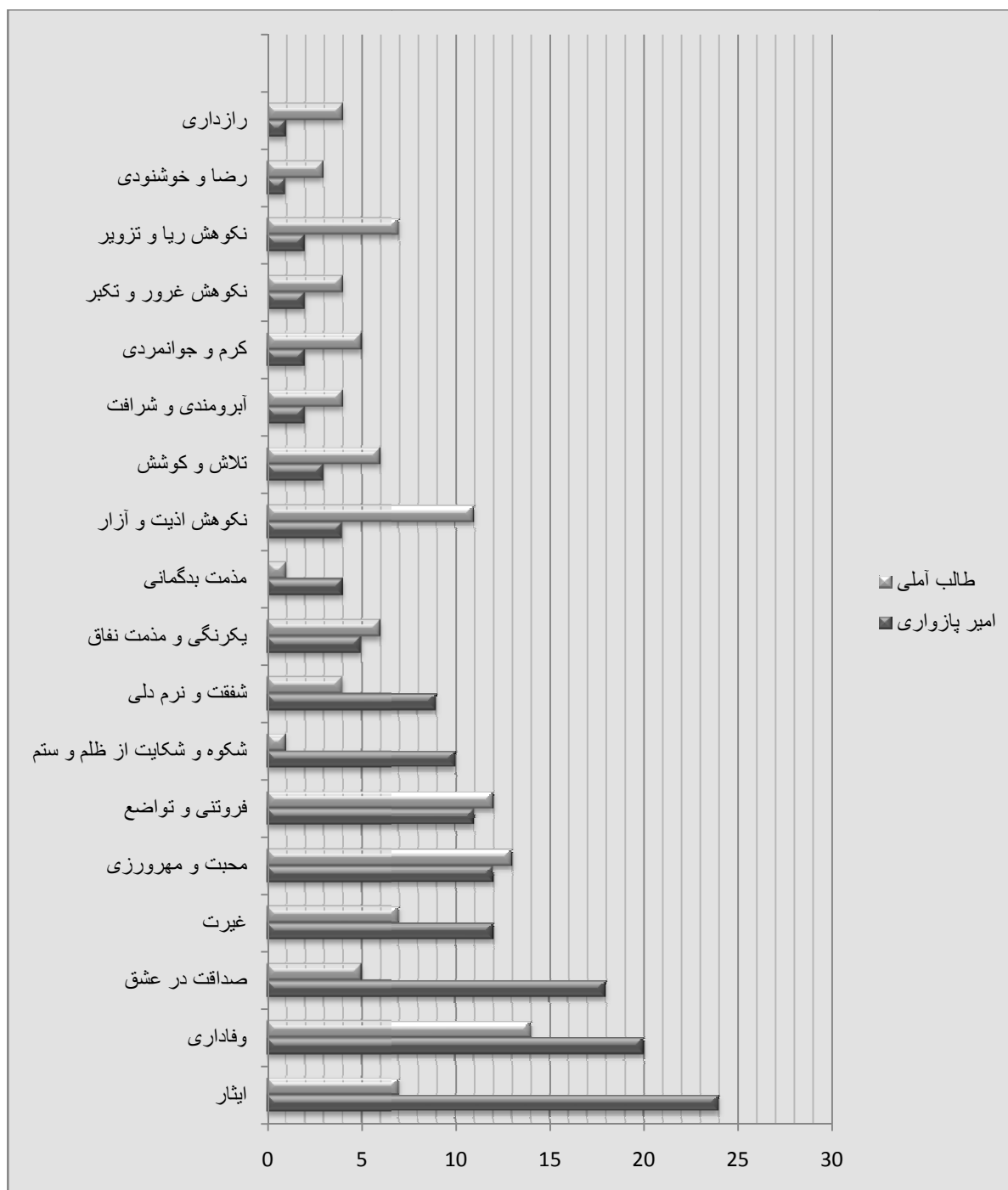
نمودار فراوانی مضامین اخلاق الهی در اشعار امیر پازواری و طالب آملی



نمودار فراوانی مضامین اخلاق فردی در اشعار امیر پازواری و طالب آملی



نمودار فراوانی مضامین اخلاقی اجتماعی در اشعار امیر پازواری و طالب آملی



منابع و ماخذ

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۷۸). با ترجمه‌ی آیت...مکارم شیرازی. چاپ دوم. قم: انتشارات ناصر.
- ۲- ابراهیم تبار، ابراهیم. (۱۳۸۹). «سیری در اشعار امیر پازواری». (مجموعه و چکیده مقالات دوّمین همایش ملی امیر پازواری). بابلسر: دانشگاه مازندران. صص ۲۹۰-۳۱۸.
- ۳- احمدی، ارسلان و مرتضی محسنی. (۱۳۹۰). «بررسی مؤلفه‌های سرمایه‌ی اجتماعی در غزلیات طالب آملی». (مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی طالب آملی). آمل: انتشارات طالب آملی. صص ۵۲۵-۵۵۵.
- ۴- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ. (۱۳۷۸). آتشکده‌ی آذر. بخش دوّم به تصحیح میرهاشم محدّث. چاپ اوّل. تهران: امیر کبیر.
- ۵- آذربایجانی، مسعود و احمد دیلمی. (۱۳۸۵). اخلاق اسلامی. چاپ پنجاهم. قم: نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها.
- ۶- ازکیا، مصطفی و سلیمان پاک سرشت. (۱۳۷۷). «فرهنگ توسعه در ادبیات کرد». نامه‌ی علوم اجتماعی. شماره‌ی ۱۲. دانشگاه تهران. صص ۲۵-۴۱.
- ۷- افشار نادری، افشار. (۱۳۸۷). «نقش زنان در ارتقای سرمایه‌ی اجتماعی». فصلنامه‌ی مطالعات فرهنگی دفاع زنان. شماره‌ی ۱۲.
- ۸- انوشه، حسن و دیگران. (۱۳۷۶). فرهنگ نامه‌ی ادبی فارسی. جلد دوّم. چاپ اوّل. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۹- براون، ادوارد. (۱۳۶۴). تاریخ ادبی ایران. جلد دوّم. با ترجمه‌ی رشید یاسمی. چاپ دوّم. تهران: بنیاد کتاب.
- ۱۰- بردبار، سید صادق. (۱۳۹۰). «بررسی هویت دینی در اشعار طالب آملی». (مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی طالب آملی). آمل: انتشارات طالب آملی. صص ۹۱-۱۱۰.
- ۱۱- برنهارد دُرن، به مدد میرزا محمّد شفیع مازندرانی. (۱۳۷۷.ه.ق.). کنزالاسرار مازندرانی. جلد اوّل. با دیباچه‌ی منوچهر ستوده. سن پترزبورگ.

- ۱۲ ————— . (۱۳۴۹) . **کنز الاسرار مازندرانی** . جلد دوم . با دیباچه‌ی محمد کاظم گل باباپور . تهران: خاقانی .
- ۱۳ — پاینده، ابوالقاسم . (۱۳۶۶) . **نهج الفصاحه (سخنان حضرت محمد «ص»)** . چاپ سیزدهم . تهران: جاویدان .
- ۱۴ — پیروز، غلامرضا و سروناز ملک . (۱۳۸۹) . «**بررسی ساختارهای معرفتی، اجتماعی و فرهنگی در دیوان امیر پازواری**» . «مجموعه و چکیده مقالات دومین همایش ملی امیر پازواری» . بابلسر: دانشگاه مازندران . صص ۱۶۳-۱۹۹ .
- ۱۵ — تمیمی آمدی، عبدالواحد . (۱۳۶۶) . **غُرر الحکم و دُرر الکلم** . جلد اول . با ترجمه‌ی جمال‌الدین محمد خوانساری . چاپ چهارم . ناشر: دانشگاه تهران .
- ۱۶ — حاجی بابائیان، عبدالمهدی . (۱۳۸۹) . «**حریت و آزادگی در اشعار امیر پازواری**» . «مجموعه و چکیده مقالات دومین همایش ملی امیر پازواری» . بابلسر: دانشگاه مازندران . صص ۴۵۰ .
- ۱۷ — حسن پور، عباس . (۱۳۹۰) . «**طالب آملی و گرانیکاه و چرخه‌ی مضمونی رباعیاتش**» . «مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی طالب آملی» . آمل: انتشارات طالب آملی . صص ۱۹۴-۲۱۳ .
- ۱۸ — حقیقی، مرضیه و رضا ستّاری . (۱۳۸۹) . «**گنجور گنجینه‌ی فرهنگ مازندران**» . «مجموعه و چکیده مقالات دومین همایش ملی امیر پازواری» . بابلسر: دانشگاه مازندران . صص ۱۵-۳۶ .
- ۱۹ — حسام‌پور، سعید و کاووس حسن لی . (۱۳۸۳) . «**زمان گذران در نگاه بی‌قراری ختام**» . نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز . شماره‌ی ۱۹۲ . سال ۴۷ . تبریز: دانشکده‌ی ادبیات . صص ۱۷-۵۰ .
- ۲۰ — حمیدی، جعفر . (نمایه) . «**شعر و زبان لطیف طالب آملی**» . مجله‌ی مردم و زندگی . شماره‌ی ۲۴ : دانشکده‌ی شهید بهشتی .
- ۲۱ — خلیلی، احمد و فرزاد دولتی . (۱۳۹۰) . «**تحلیل و بررسی درون مایه‌های شعری در قصاید طالب آملی**» . «مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی طالب آملی» آمل: انتشارات طالب آملی . صص ۲۵۲-۲۸۳ .
- ۲۲ — خطیبی، محمد مهدی . (۱۳۸۹) . «**بازتاب مسائل و اوضاع اجتماعی در شعر امیر پازواری**» .

- «مجموعه و چکیده مقالات دوّمین همایش ملی امیر پازواری». بابلسر: دانشگاه مازندران. صص ۱۲۰-۱۴۸.
- ۲۳- داوودی درزیکلابی، محمد. (۱۳۷۶). «**امیر در نسخه‌ی نویافته**». «امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان». تهران: خانه ی سبز. صص ۱۱۵-۱۲۲.
- ۲۴- دشتی، محمد. (۱۳۸۵). **نهج البلاغه**. چاپ سوم. قم: جمال.
- ۲۵- دنسوشیانو، اوید. (۱۳۶۲). «**فولکلور را چه باید فهمید؟**». ترجمه‌ی محمد علی صوتی. مجله‌ی هنر. شماره‌ی ۳. صص ۸۶-۹۹.
- ۲۶- دهخدا، علی اکبر. (نرم افزار). **لغت نامه‌ی دهخدا**. روایت دوم. ناشر: دانشگاه تهران.
- ۲۷- رزمجو، حسین. (۱۳۶۶). **شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی**. جلد اوّل و دوّم. چاپ اوّل. تهران: سخن.
- ۲۸- رکابدار، لیلا و مرتضی محسنی. (۱۳۹۰). «**تحلیل مؤلفه‌های سرمایه‌ی اجتماعی در شعر امیر پازواری**». «مجموعه و چکیده مقالات دوّمین همایش ملی امیر پازواری». بابلسر: دانشگاه مازندران. صص ۲۱۵-۲۴۴.
- ۲۹- روحانی، مسعود. (۱۳۸۳). «**تجلی قرآن در اشعار امیر پازواری**». «گزیده‌ی مقالات همایش بزرگداشت امیر پازواری». تهران: رسانش. صص ۹۵-۱۰۴.
- ۳۰- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). **آشنایی با نقد ادبی**. چاپ اوّل. تهران: سخن.
- ۳۱- ستوده، منوچهر و محمد داوودی درزیکلابی. (۱۳۸۴). **دیوان امیر پازواری**. چاپ اوّل. تهران: رسانش.
- ۳۲- شکری، گیتی. (۱۳۸۷). **واژه‌نامه و واژه‌نمای کنزالاسرار مازندرانی (دیوان امیر پازواری)**. چاپ اوّل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۳- طالب آملی، میرزا محمد. (۱۳۴۶). **کلیات دیوان اشعار**. با تصحیح محمد طاهری شهاب. چاپ اوّل. تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
- ۳۴- طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۵۶). **اخلاق ناصری**. با تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.

- ۳۵ - عضدانلو، حمید. (۱۳۸۴). **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- ۳۶ - علاء‌الدین، علی‌المتقی. (۱۳۸۹ ه. ق). **کنز العمال فی سنن الاحوال والافعال**. بیروت: انتشارات رساله.
- ۳۷ - غزالی، ابو‌حامد امام محمد. (۱۳۸۷). **کیمیای سعادت**. جلد دوم. به کوشش حسین خدیو‌جم. چاپ چهاردهم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۸ - فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). **شاهنامه‌ی فردوسی**. جلد سوم. با تصحیح عزیزا... جوینی. چاپ چهارم. ناشر: دانشگاه تهران.
- ۳۹ - فرزاد، عبدالحسین. (۱۳۸۴). «**نقد و بررسی اندیشه‌ی خردگرایی و آزاد اندیشی در شعر متنبی عرب و ناصر خسرو قبادیانی**». پژوهش‌نامه‌ی علوم انسانی ویژه‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی. شماره ۴۴. صص ۱۷۵-۱۸۸.
- ۴۰ - فروزان فر، بدیع الزمان. (۱۳۸۱). **شرح مثنوی شریف**. جلد اول. تهران: زوآر.
- ۴۱ - فلّاح، ابراهیم و ولی... کیاپور. (۱۳۸۹). «**اخلاق دینی در اشعار امیر پازواری**». «مجموعه و چکیده مقالات دوّمین همایش ملی امیر پازواری». بابلسر: دانشگاه مازندران. صص ۳۱۹-۳۳۹.
- ۴۲ - فلسفی، محمد. (۱۳۵۶). **اخلاق از نظر هم‌زیستی و ارزش‌های انسانی**. چاپ اول. تهران: هیئت نشر معارف اسلامی.
- ۴۳ - فیلد، جان. (۱۳۸۸). **سرمایه‌ی اجتماعی**. با ترجمه‌ی غلامرضا غفّاری و حسین رضانی. چاپ دوّم. تهران: کویر.
- ۴۴ - قاسمی، علیرضا. (۱۳۹۰). «**نیما یوشیج و طالب آملی**». «مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی طالب آملی». آمل: انتشارات طالب آملی. صص ۴۹۸-۵۱۳.
- ۴۵ - قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۱). **رساله‌ی قشیریّه**. با تصحیح بدیع الزمان فروزان فر. تهران: علمی.
- ۴۶ - قلی‌پور گودرزی، شهرام. (۱۳۷۶). «**درآمدی بر امیر پازواری**». «امیرپازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان». تهران: خانه‌ی سبز. صص ۱۵۹-۱۶۴.
- ۴۷ - قنبری، محمد رضا. (۱۳۸۳). **زندگی و شعر طالب آملی (شاعر گل‌های آتش)**. چاپ اول. تهران: زوآر.

- ۴۸- کاشانی، عزالدین. (۱۳۸۶). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**. با تصحیح محمد رضا برزگر خالقی. چاپ هفتم. تهران: زوآر.
- ۴۹- گودرزی، فرامرز. (۱۳۴۵). «زندگی نامه و کارنامه‌ی ادبی طالب آملی». مجله‌ی هنر و مردم. شماره‌ی ۱۶۷. تهران: فرهنگ و هنر. ص ۷۷.
- ۵۰- لطفی، اکبر. (۱۳۹۰). «سیمای علی (ع) در قصاید طالب آملی». «مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی طالب آملی» آمل: انتشارات طالب آملی. صص ۵۱۴-۵۲۴.
- ۵۱- محسن‌زاده، مجید (م.م.م. روجا). (۱۳۷۶). «امثال و حکم در اشعار امیر پازواری». «امیرپازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان». تهران: خانه‌ی سبز. صص ۱۲۳-۱۴۳.
- ۵۲- _____ (۱۳۷۱). **امیر پازواری و شعر و موسیقی**. چاپ منفرد. تهران: ناشر مؤلف.
- ۵۳- _____ (۱۳۷۶). «زمان زندگی امیر». «امیرپازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان». تهران: خانه‌ی سبز. صص ۸۶-۹۰.
- ۵۴- محمدی‌ری‌شهری با جمعی از پژوهشگران. (۱۳۸۴). **دانش‌نامه‌ی میزان الحکمه**. چاپ اول. قم: مؤسسه‌ی دارالحدیث.
- ۵۵- مصباح‌یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۴). **اخلاق در قرآن**. نگارش و تحقیق محمدحسین اسکندری. دوره-۱ سه جلدی. چاپ اول. قم: انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۵۶- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸). **تعلیم و تربیت در اسلام**. چاپ شانزدهم. تهران: صدرا.
- ۵۷- _____ (۱۳۶۲). **فلسفه‌ی اخلاق**. چاپ اول. تهران: بنیاد پانزده خرداد.
- ۵۸- معین، محمد. (۱۳۸۷). **فرهنگ لغت**. تک جلدی. تهران: نشر میلاد.
- ۵۹- مقدادی، بهرام. (۱۳۷۸). **فرهنگ و اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر**. جلد اول. تهران: فکر روز.
- ۶۰- مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۸). **دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر**. جلد سوم. با ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: نشر آگه.
- ۶۱- مهجوریان‌نماری، علی اکبر. (۱۳۸۴). **یاری‌گیری در فرهنگ عامیانه‌ی مردم مازندران**. چاپ اول. آمل: نشر شمال.

- ۶۲ - مهدوی کنی، محمدرضا. (۱۳۸۵). **اخلاق عملی**. چاپ اول. قم: انتشارات مسجد مقدّس جمکران.
- ۶۳ - نراقی، علامه مولی مهدی. (۱۳۷۰). **علم اخلاق اسلامی** (ترجمه‌ی جامع السّادات). دوره‌ی سه جلدی مترجم دکتر سید جلال الدین مجتوبی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات حکمت.
- ۶۴ - هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۴۴). **تذکره‌ی ریاض العارفین**. به کوشش مهرعلی گرگانی. تهران: بی‌نا.
- ۶۵ - یاحقی، محمّد جعفر. (۱۳۷۴). **چون سبوی تشنه**. چاپ اول. تهران: جام.
- ۶۶ - یوسفی، صفر. (۱۳۸۹). «**بینش حکمی (الهی و عرفانی) در اشعار امیر پازواری**». «مجموعه و چکیده مقالات دوّمین همایش ملی امیر پازواری». بابلسر: دانشگاه مازندران. صص ۷۶-۹۱.